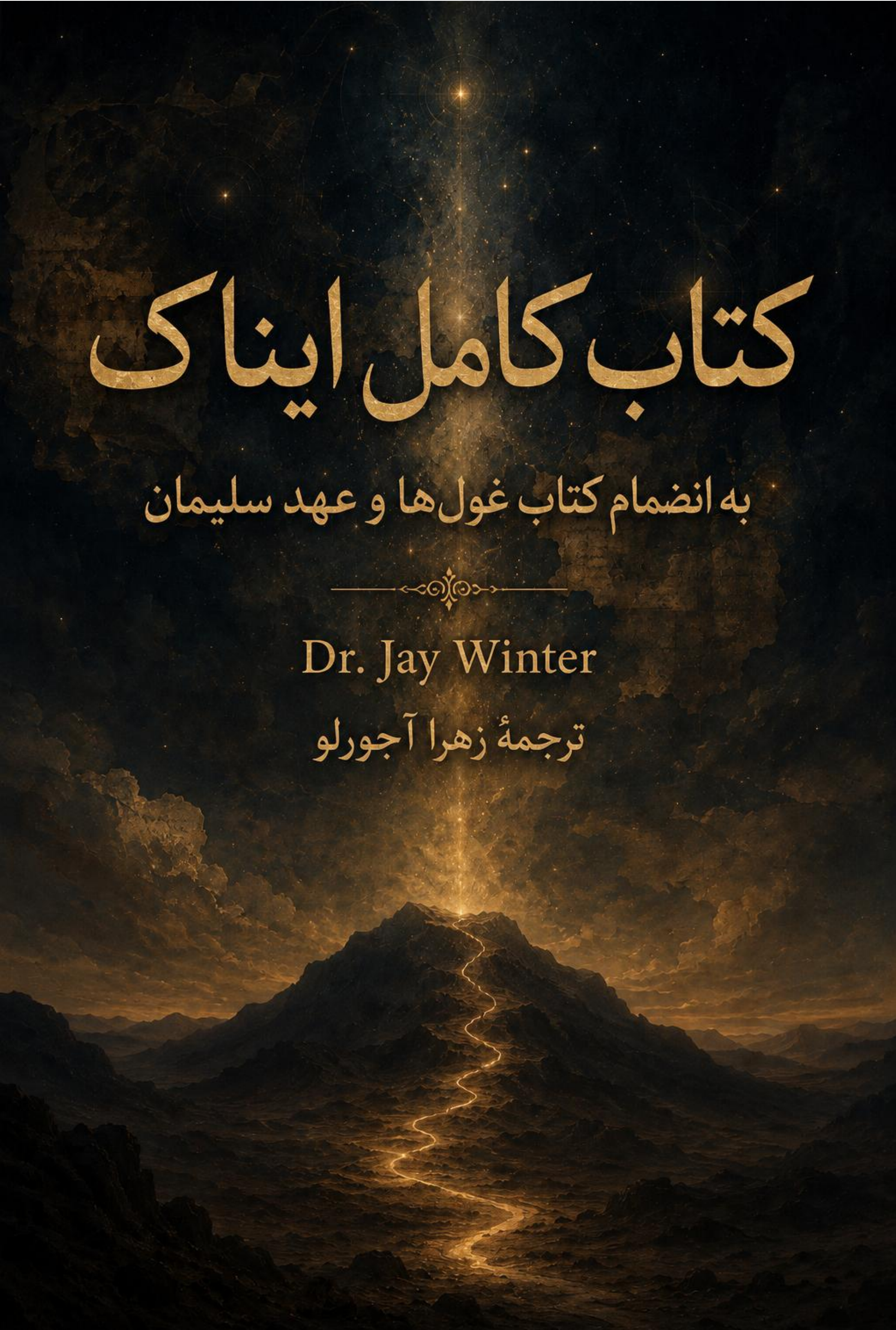

کتاب کامل ایناک
به انضمام کتاب غول‌ها و عهد سلیمان
Dr. Jay Winter
ترجمهٔ زهرا آجورلو

کتاب کامل اِیناک

به انضمام کتاب غول‌ها و عهد سلیمان

نویسنده: *Dr. Jay Winter*

مترجم: زهرا آجورلو

فهرست مطالب

اطلاعات کتاب و نسخهٔ مبنا

عنوان فارسی:

کتاب کامل اِناک

به انضمام کتاب غول‌ها و عهد سلیمان

بر پایهٔ نسخهٔ انگلیسی:

The Complete Book of Enoch: Standard Version

Dr. Jay Winter

نسخهٔ انگلیسی:

نسخهٔ انگلیسی بر پایهٔ دست‌نویس اصلیِ حبشی ترجمه و با سازمان‌دهی منطقی تدوین شده است.

ترجمهٔ فارسی:

زهرا آجورلو

این ترجمهٔ فارسی بر پایهٔ نسخهٔ انگلیسیِ دکتر ***Jay Winter*** فراهم شده است. همانند نسخهٔ انگلیسی، این ترجمه نیز **برای دسترسی آزاد و رایگان** خوانندگان آماده شده و برای فروش تجاری منتشر نمی‌شود.

اطلاعات فهرست‌نویسی نسخهٔ انگلیسی در کتابخانهٔ کنگره:

Winter, Jay.

The Complete Book of Enoch: Standard Version / by Dr. Jay Winter —

p. cm.

ISBN: 9781370207848

موضوعات نسخهٔ انگلیسی:

۱. الهیات

۲. تاریخ باستان

۳. فرشته‌شناسی

۴. دیوشناسی

۵. کتاب مقدس

مقدمه مترجم

روحِ ناآرامِ پژوهشگری که در میان کتاب‌ها در جست‌وجوی دانش و حقایق پنهان است، ناگزیر به هر سو کشیده می‌شود؛ گویی در پی جرعه‌ای از حقیقت، از متنی به متن دیگر و از روایتی به روایت دیگر می‌رود. در این مسیر، خواندنِ کتاب‌های فراموش‌شده، کنارگذاشته‌شده یا ممنوعه، هیجانی ویژه در دل و جانِ جست‌وجوگر برمی‌انگیزد؛ کتاب‌هایی که روزگاری، به دلایل اعتقادی، تاریخی یا نهادی، از دسترس عموم دور مانده‌اند یا تنها در حاشیهٔ سنت‌های رسمی ادامه یافته‌اند.

عطشِ کشف و شناختِ اسطوره‌ها و گذشتهٔ فراموش‌شدهٔ انسان، پژوهشگر را پیوسته میان متون دینی و اسطوره‌ای در رفت‌وآمد نگه می‌دارد. در این گذار، هدف در نهایت یک چیز است: دانستن. دانستنِ اینکه:

از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود؟
به کجا می‌روم آخر، ننمایی وطنم؟

جست‌وجوی منشأ داستان‌های اسطوره‌ای و یافتن پیوندی میان جهان امروز و جهان دینی-اسطوره‌ایِ مردمانِ گذشته، مرا به مسیر ترجمهٔ این کتاب کشاند. کتاب ایناک از آن دست آثاری است که نمی‌توان آن را تنها به‌عنوان متنی دینی، یا صرفاً به‌عنوان روایتی اسطوره‌ای خواند. این کتاب در مرز میان وحی، رؤیا، اسطوره، داوری، کیهان‌شناسی و تاریخِ فراموش‌شدهٔ تخیل دینی ایستاده است. ترجمهٔ فارسیِ حاضر بر پایهٔ نسخهٔ انگلیسیِ دکتر ***Jay Winter*** فراهم شده است؛ نسخه‌ای که خود را ترجمه‌شده از دست‌نویس حبشی و سامان‌یافته بر پایهٔ نظمی منطقی معرفی می‌کند. در روند ترجمه، هرجا متن مبهم، آسیب‌دیده یا دشوار می‌نمود، با ترجمه‌ها و منابع دیگر سنجیده شد تا از دقتِ ترجمه و حفظ معنای اصلی تا حد امکان اطمینان حاصل شود.

این نسخه، افزون بر کتاب ایناک، دو متنِ پیوست را نیز دربر دارد: **کتاب غول‌ها** و **عهد سلیمان**. این دو متن بخشی از خودِ کتاب ایناک نیستند، اما از نظر موضوعی با جهان ایناکی پیوند دارند؛ به‌ویژه از راهِ روایت دیده‌بانان، غول‌ها، دیوان، ارواح و پیامدهای هبوط و سرپیچی. از این رو، در این ترجمه نیز همراه با کتاب ایناک آمده‌اند، اما جایگاه مستقل و پیوستیِ آن‌ها حفظ شده است.

در ترجمهٔ نام‌ها و اصطلاحات، کوشیده‌ام تا حد امکان به یکدستی وفادار بمانم. نام ***Enoch*** در سراسر کتاب به صورت **ایناک** آمده است، نه **خنوخ**. همچنین برای اصطلاحاتی چون دیده‌بانان، خداوندِ ارواح، سرورِ روزگاران، پسر انسان، قدوسان و پارسایان، برابرهای ثابتی به کار رفته تا خواننده بتواند پیوندهای درونی متن را دنبال کند.

با این همه، لازم است یادآوری شود که این کتاب نباید همچون حقیقتی بی‌چون‌وچرا خوانده شود. کتاب ایناک، مانند بسیاری از متون کهن، هم افق‌هایی تازه می‌گشاید و هم پرسش‌هایی دشوار پیش می‌آورد. ارزش آن شاید بیش از هر چیز در همین باشد: خواننده را وادار می‌کند دوباره دربارهٔ مرز میان اسطوره و تاریخ، فرشته و انسان، گناه و داوری، و جهانِ پیدای ما و جهانِ ناپیدای روایت‌های کهن بیندیشد.

زهرا آجورلو

خرداد ۱۴۰۵

دربارهٔ کتاب ایناک

مشهور به «ایناک حبشی»

کتاب ایناک، که با نام **ایناکِ اول** نیز شناخته می‌شود، زمانی نزد یهودیان و مسیحیان به یکسان ارجمند بود؛ اما بعدها، درست به سبب سخنان بحث‌برانگیزش دربارهٔ سرشت و کردارهای فرشتگانِ هبوط‌کرده، اعتبار خود را نزد عالمانِ دینِ بانفوذ از دست داد.

نوشته‌های ایناکی، در کنار بسیاری از نوشته‌های دیگری که در حاشیهٔ سنت کتاب مقدس قرار گرفتند، کنار گذاشته شدند یا از میان رفتند، مانند کتاب توبیت، اسدراس و دیگر نوشته‌های مشابه، نزد بسیاری از پدران نخستین کلیسا در شمار نوشته‌های «آپوکریفا» قرار می‌گرفتند.[1] واژهٔ **آپوکریفا** از واژه‌ای یونانی گرفته شده و به معنای «پنهان» یا «رازآمیز» است. این اصطلاح در آغاز شاید حتی بارِ ستایش‌آمیز داشت؛ زیرا برای کتاب‌های مقدسی به کار می‌رفت که محتوایشان چنان بلندمرتبه دانسته می‌شد که نباید در دسترس همگان قرار گیرد.

در دانیال ۱۲:۹–۱۰ سخن از گفته‌هایی در میان است که تا پایانِ زمان بسته و پنهان می‌مانند؛ سخنانی که دانایان آن‌ها را خواهند فهمید اما شریران نه. افزون بر این، چهارم عزرا ۱۴:۴۴ و پس از آن از نودوچهار کتاب سخن می‌گوید: بیست‌وچهار کتاب از میان آن‌ها، یعنی عهد عتیق، باید منتشر می‌شد و هفتاد کتاب دیگر فقط به دانایانِ قوم سپرده می‌شد. اما به‌تدریج، اصطلاح «آپوکریفا» معنایی منفی پیدا کرد، زیرا سازگاریِ این کتاب‌های پنهان با عقاید رسمی کلیسا اغلب محل تردید بود. اوریگن، در شرح خود بر متی، میان کتاب‌هایی که باید

[1] «آپوکریفا» در این بخش به نوشته‌هایی گفته شده که از قانون رسمی کتاب مقدس بیرون مانده‌اند یا در سنت‌های مختلف جایگاهی متفاوت یافته‌اند. خود واژه از یونانی و به معنای پنهان یا رازآمیز است.

در عبادت عمومی خوانده شوند و کتاب‌های آپوکریفایی تمایز گذاشت. این کتاب‌های رازآمیز معمولاً برای محافل باطنیِ مؤمنانی نگه داشته می‌شدند که، بنا بر باورِ خودشان، از پیوندی الهی و دانشی درونی برخوردار بودند. از همین رو، بسیاری از پدران کلیسا و نمایندگان سنت رسمی، بیرون از این حلقه‌های باطنی می‌ایستادند: یا از سرِ انتقاد با این متون برخورد می‌کردند، یا از نگاهِ هواداران این نوشته‌ها، بهره‌ای از بینش لازم برای فهم آن‌ها نداشتند. در چنین فضایی، سنت رسمی کلیسا اصطلاح «آپوکریفا» را برای آثاری به کار برد که آن‌ها را مشکوک، بدعت‌آمیز، یا ناسازگار با تعلیم رسمی می‌شمرد و خواندنشان را روا نمی‌دانست.

در سنت پروتستانی، «آپوکریفا» به پانزده اثر گفته می‌شود که، جز یکی، همگی خاستگاه یهودی دارند و در سپتواجینت یافت می‌شوند؛[2] هرچند بخش‌هایی از دوم اسدراس از نظر خاستگاه، مسیحی و لاتینی‌اند. برخی از این آثار در فلسطین و به زبان آرامی یا عبری نوشته شده بودند، اما در قانونی که یهودیان در اواخر سدهٔ دوم میلادی تثبیت کردند، پذیرفته نشدند. اصلاح‌گران نیز، زیر تأثیر قانون یهودیِ عهد عتیق، این کتاب‌ها را هم‌سنگ دیگر کتاب‌های مقدس ندانستند. از همین جا رسم شد که آپوکریفا را در بخشی جداگانه در کتاب مقدسِ پروتستان بیاورند، یا گاه حتی آن‌ها را به‌کلی حذف کنند. از سوی دیگر، دیدگاه کاتولیکی، که در شورای ترنت به‌صورت آموزهٔ ایمانی تثبیت شد، این است که دوازده اثر از این پانزده اثر، البته با شماره‌بندی‌ای متفاوت، بخشی از کتاب مقدسِ قانونی‌اند؛ و از آن‌ها با عنوان **کتاب‌های تثنیه‌قانونی** یاد می‌شود.

سه کتاب از آپوکریفای پروتستانی که کاتولیک‌ها نمی‌پذیرند، اول و دوم اسدراس و دعای منسّی‌اند. موضوع کتاب ایناک، یعنی سرشت و کردارهای فرشتگانِ هبوط‌کرده، چنان پدران متأخر کلیسا را برآشفت که یکی از آنان،

---

[2] **سپتواجینت** ترجمهٔ یونانیِ کهنِ کتاب مقدس عبری است. در این بخش، نویسنده جایگاه آثار آپوکریفایی را در نسبت با سنت‌های یهودی، پروتستانی و کاتولیکی توضیح می‌دهد.

فیلاستریوس، آشکارا آن را بدعت دانست و محکوم کرد. ربانیان نیز حاضر نبودند برای تعلیم این کتاب دربارهٔ فرشتگان اعتباری قائل شوند. ربی شمعون بن یوحای، در سدهٔ دوم میلادی، کسانی را که به آن باور داشتند لعنت کرد. بدین‌سان، کتاب نکوهیده شد، ممنوع شد، نفرین شد، بی‌گمان سوزانده و پاره‌پاره شد، سرانجام، برای هزار سال ناپدید شد و کم‌کم از یادها رفت. با این همه، کتاب ایناک از میان نرفت؛ پس از نزدیک به هزار سال فراموشی، دو سده پیش بار دیگر سر برآورد و به دست خوانندگان و پژوهشگران رسید.

در سال ۱۷۷۳، آوازهٔ وجود نسخه‌ای بازمانده از این کتاب، جیمز بروس، کاشف اسکاتلندی، را تا دوردست‌ها، تا اتیوپی، کشاند. درست چنان‌که شایعه گفته بود، کتاب ایناک در کلیسای حبشی حفظ شده بود؛ کلیسایی که آن را در کنار دیگر کتاب‌های کتاب مقدس جای داده بود. بروس نه یک نسخه، بلکه سه نسخهٔ حبشی از کتاب به دست آورد و آن‌ها را به اروپا و بریتانیا برد. سرانجام، هنگامی که دکتر ریچارد لارنس، استاد زبان عبری در آکسفورد، در سال ۱۸۲۱ نخستین ترجمهٔ انگلیسی این اثر را فراهم کرد، جهان مدرن نخستین نگاه خود را به رازهای ممنوعهٔ ایناک انداخت.

بیشتر پژوهشگران بر آن‌اند که صورت کنونی کتاب ایناک در سدهٔ دوم پیش از میلاد نوشته شده و دست‌کم پانصد سال رواج داشته است. کهن‌ترین متن حبشی ظاهراً از روی دست‌نویسی یونانی از کتاب ایناک فراهم شده بود، و آن دست‌نویس یونانی نیز خود نسخه‌ای از متنی کهن‌تر بوده است. به نظر می‌رسد متنِ اصلی به یکی از زبان‌های سامی نوشته شده بوده است؛ زبانی که امروزه بیشتر آن را آرامی می‌دانند. زمانی گمان می‌رفت این کتاب پسامسیحی است، زیرا شباهت‌های آن با اصطلاحات و آموزه‌های مسیحی چشمگیر بود. اما کشف نسخه‌هایی از آن در میان طومارهای دریای مرده در قُمران نشان داد که این متن پیش از روزگار عیسی مسیح وجود داشته است. با این همه، تاریخ نگارش متن اصلی‌ای که نسخه‌های قمرانیِ سدهٔ دوم پیش از میلاد بر پایهٔ آن بوده‌اند، همچنان در ابهام است. به‌اختصار، این کتاب بسیار کهن است. با این حال،

دیدگاه غالب مورخان این بوده که کتاب ایناک در واقع سخنان اصیلِ ایناک، پدرسالار باستانیِ کتاب مقدس، را دربر ندارد؛ زیرا بر پایۀ گاه‌شماری‌های کتاب پیدایش، ایناک چندین هزار سال پیش از زمانی می‌زیسته که کتابی منسوب به او، دست‌کم در شکلِ شناخته‌شدۀ امروزی‌اش، پدیدار شود. با این همه، خودِ کتاب در جایی ایناک را در حال فرمان دادن به پسرش متوشالح نشان می‌دهد، تا کتاب را برای نسل‌های آینده حفظ کند؛ و همین، دست‌کم در جهان خودِ متن، به معنای ضرورت رونویسی و نگهداری کتاب‌هایی است که به ایناک نسبت داده می‌شوند، تا در گذر روزگاران از میان نروند.

با آنکه خاستگاه دقیق این کتاب روشن نیست، مسیحیان روزگاری سخنان کتاب ایناک را همچون متنی مقدس و معتبر می‌پذیرفتند؛ به‌ویژه بخش‌هایی را که دربارۀ فرشتگانِ هبوط‌کرده و داوریِ پیشگویی‌شدۀ آنان سخن می‌گفت. بسیاری از مفاهیم کلیدی‌ای که خود عیسی مسیح به کار برده، ظاهراً با اصطلاحات و اندیشه‌های کتاب ایناک پیوند دارد. از این رو، به‌سختی می‌توان این احتمال را نادیده گرفت که عیسی نه‌تنها با کتاب ایناک آشنا بوده، بلکه آن را چنان ارج می‌نهاده که توصیف‌های ویژۀ آن از پادشاهیِ آینده و داوریِ حتمی بر «شریران» را پذیرفته و گسترش داده باشد؛ همان تعبیری که در سنت عهد عتیق برای توصیف دیده‌بانان به کار رفته است.

شواهد فراوانی هست که نشان می‌دهد مسیح کتاب ایناک را تأیید کرده است. بیش از صد عبارت در عهد جدید پیشینه‌هایی در کتاب ایناک دارند. شاهدِ مهم دیگری برای پذیرش کتاب ایناک نزد مسیحیان نخستین، سال‌ها زیر ترجمۀ نادرستِ نسخۀ پادشاه جیمز از لوقا ۹:۳۵ پنهان مانده بود؛ همان آیه‌ای که تجلی مسیح را توصیف می‌کند: «و آوازی از ابر آمد و گفت: این پسر محبوب من است؛ او را بشنوید.» ظاهراً مترجم در اینجا کوشیده بود این آیه را با آیه‌ای مشابه در متی و مرقس هماهنگ کند. اما آیۀ لوقا در یونانیِ اصلی چنین است: «این پسر من است، برگزیده؛ او را بشنوید.» واژۀ **برگزیده**، یعنی ***ho eklelegmenos*** در یونانی، اصطلاحی بسیار مهم است و چهارده بار در کتاب

ایناک دیده می‌شود. اگر این کتاب به‌راستی برای رسولان مسیح شناخته‌شده بوده باشد، آنگاه توصیف‌های فراوان آن از برگزیده‌ای که باید «بر تختِ جلال بنشیند» و «در میان آنان ساکن شود»، معنای تازه‌ای پیدا می‌کند. در چنین زمینه‌ای، وقتی «آوازی از ابر» به رسولان می‌گوید: «این پسر من است، برگزیده»، گویی همان کسی را نشان می‌دهد که کتاب ایناک وعده داده بود؛ و این، جایگاه کتاب ایناک را در سنت مسیحیِ نخستین چشمگیرتر می‌کند.

رسالهٔ یهودا در آیهٔ ۱۴ به ما می‌گوید که «ایناک، هفتمین از آدم، پیشگویی کرد...» یهودا در آیهٔ ۱۵ نیز اشاره‌ای مستقیم به کتاب ایناک دارد؛ آنجا که می‌نویسد: «تا بر همه داوری کند، و همهٔ خدانشناسان را محکوم سازد...» میان ایناک و یهودا تقریباً ۳۴۰۰ سال فاصله است. بنابراین ارجاع یهودا به پیشگویی‌های ایناک این احتمال را نیرومند می‌کند که این پیشگویی‌ها در روزگار او به صورت مکتوب در دسترس بوده‌اند. قطعاتی از ده دست‌نویسِ ایناک در میان طومارهای دریای مرده یافت شده است. این طومارهای مشهور، در واقع تنها بخشی از مجموع یافته‌های قُمران‌اند. بخش بزرگی از باقیِ یافته‌ها را ادبیات ایناکی، نسخه‌هایی از کتاب ایناک، و آثار آپوکریفای دیگر در سنت ایناکی، مانند کتاب یوبیل‌ها، تشکیل می‌داد. با وجود این همه نسخه، بعید نیست اسنیان نوشته‌های ایناکی را همچون متنی برای نیایش جمعی، یا همچون راهنمایی برای آموزگاران و متنی برای آموزش و مطالعه به کار می‌برده‌اند.

کتاب ایناک همچنین مورد استفادهٔ نویسندگان متون غیرقانونی، یعنی آپوکریفایی یا «پنهان»، قرار گرفت. نویسندهٔ رسالهٔ آپوکریفایی برنابا سه بار از کتاب ایناک نقل می‌کند و دو بار آن را «کتاب مقدس» می‌نامد؛ اصطلاحی که معمولاً بر کلام الهام‌شدهٔ خدا دلالت دارد. آثار آپوکریفایی دیگر نیز آشنایی با داستان ایناک دربارهٔ دیده‌بانان را نشان می‌دهند؛ به‌ویژه وصیت‌های دوازده پدرسالار و کتاب یوبیل‌ها.

بسیاری از پدران نخستین کلیسا نیز از نوشته‌های ایناکی پشتیبانی کردند. یوستین شهید همهٔ امور شر را به دیوان نسبت می‌داد؛ دیوانی که، به ادعای

او، فرزندان فرشتگانی بودند که از سرِ شهوت نسبت به زنان هبوط کردند؛ و این ارجاعی مستقیم به نوشته‌های ایناکی است. آتِناگوراس، که در حدود سال ۱۷۰ میلادی می‌زیست، در اثر خود به نام ***Legatio***، ایناک را پیامبری راستین می‌دانست. او فرشتگانی را وصف می‌کند که «هم سرشت و هم منصب خود را زیر پا گذاشتند». او در نوشته‌هایش به‌تفصیل از سرشت فرشتگانِ هبوط‌کرده و علت سقوط آنان سخن می‌گوید؛ سخنی که مستقیماً از نوشته‌های ایناکی می‌آید. بسیاری دیگر از پدران کلیسا نیز نوشته‌های ایناکی را تأیید و پشتیبانی کردند: تاتیانوس، ایرنائوس اسقف لیون، کلمنت اسکندرانی، ترتولیان، اوریگن، لاکتانتیوس، و نیز متودیوسِ فیلیپی، مینوسیوس فلیکس، کومودیانوس، و آمبروسِ میلان.

کشف چند متن آرامیِ ایناکی در میان طومارهای دریای مرده در سدهٔ بیستم، جی. تی. میلیک، پژوهشگر کاتولیک، را بر آن داشت که تاریخ کاملی از نوشته‌های ایناکی فراهم آورد و ترجمهٔ دست‌نویس‌های آرامی را نیز به آن بیفزاید. کتاب چهارصدصفحه‌ای میلیک، که در سال ۱۹۷۶ در آکسفورد منتشر شد، یعنی *The Books of Enoch: Aramaic Fragments of Qumran Cave 4*، نقطهٔ عطفی در پژوهش‌های ایناکی است؛ و خودِ میلیک نیز بی‌گمان یکی از برجسته‌ترین متخصصان این حوزه به شمار می‌آید. دیدگاه‌های او، از آنجا که بر سال‌ها پژوهش ژرف استوار است، جایگاهی بسیار معتبر دارد.

یک‌به‌یک، استدلال‌ها علیه کتاب ایناک رنگ می‌بازند. شاید آن روز دور نباشد که آخرین اعتراض‌ها به تاریخی‌بودنِ کتاب ایناک و «تاریخِ متأخر» آن نیز، با شواهد تازه دربارهٔ قدمت واقعی این کتاب، خاموش شود. چنین شاهدی شاید همان بازگشت ایناک باشد؛ کسی که هیچ گزارشی از مرگ او در دست نیست، بلکه گفته می‌شود هنوز در پادشاهی آسمان زنده است. برای انسان مقرر شده است که یک بار بمیرد؛ پس ایناک نیز باید یک بار بمیرد تا آن نوشته تحقق یابد. پژوهشگران روحانی تحققِ پیشگویی‌های مربوط به ایناک را در مکاشفه ۱۱ دیده‌اند؛ جایی که، بنا بر این برداشت، ایناک بازمی‌گردد تا سه سال و نیم دیگر

جهانیان را هشدار دهد. او پلاس خواهد پوشید، و شاید ایلیا نیز همراهش باشد. سرانجام شاید پس از شنیدن آنچه در آن روزهای آینده خواهد گفت، بتوانیم گزارشی از زندگی و روزگار او به دست آوریم؛ تا آن هنگام که ببینیم سرانجام می‌میرد، سه روز بی‌جان می‌افتد، و سپس بار دیگر به آسمان‌ها برمی‌خیزد.

– دیوید چریوت

کتاب ایناک

کتاب اول: دیده‌بانان

فصل ۱ – سخنانِ برکتِ ایناک[1]

۱. این است سخنانِ برکتِ ایناک؛ برکتی که با آن برگزیدگان و پارسایان را برکت داد، آنان که در روزگار رنج و آشوب زنده خواهند بود، آنگاه که همهٔ شریران و ناپارسان برچیده خواهند شد.

۲. و ایناک، مردی پارسا که خداوند چشمانش را گشوده بود، گفتار خویش را آغاز کرد و گفت:

«من در آسمان‌ها رؤیای آن قدوس را دیدم؛ رؤیایی که فرشتگان به من نشان دادند. و از آنان همه‌چیز را شنیدم، و از ایشان دریافتم آنچه را دیدم؛ اما نه برای این نسل، بلکه برای نسلی دور، که هنوز نیامده است.»

۳. دربارهٔ برگزیدگان سخن گفتم، و دربارهٔ آنان گفتار خویش را آغاز کردم:
«آن قدوسِ بزرگ از جایگاه خویش بیرون خواهد آمد،

۴. و خدای جاودان بر زمین گام خواهد نهاد، حتی بر کوه سینا؛ و از آسمانِ آسمان‌ها در نیروی قدرت خویش آشکار خواهد شد.

۵. و همگان از بیم فروکوفته خواهند شد، و دیده‌بانان خواهند لرزید؛ و ترسی بزرگ و لرزشی سهمگین آنان را تا کرانه‌های زمین فراخواهد گرفت.

۶. و کوه‌های بلند به لرزه خواهند افتاد، و تپه‌های افراشته پست خواهند شد، و همچون موم در برابر شعله آب خواهند گشت.

۷. و زمین یکسره از هم خواهد شکافت، و هرچه بر زمین است نابود خواهد شد؛ و بر همگان داوری خواهد آمد.

۸. اما با پارسایان آشتی خواهد کرد؛
و برگزیدگان را در پناه خویش خواهد گرفت،
و رحمت خویش را بر آنان ارزانی خواهد داشت.

---

[1] **ایناک:** همان خنوخ در سنت کتاب‌مقدسی و اسلامی؛ صورت «ایناک» در این ترجمه برای هماهنگی با عنوان رایج انگلیسی *Enoch* به کار رفته است.

و آنان همه از آنِ خداوند خواهند بود،
و کامیاب خواهند شد،
و همگی برکت خواهند یافت.
و او همهٔ آنان را یاری خواهد کرد،
و روشنایی بر آنان آشکار خواهد شد،
و با آنان آشتی خواهد کرد.

۹. و اینک، او با ده‌ها هزار تن از قدوسانِ خویش می‌آید،تا بر همگان داوری کند،
و همهٔ ناپارسان را نابود سازد؛
و همهٔ آدمیان را محکوم کند،
به سبب همهٔ کردارهای ناپارسایانه‌ای که به ناپارسایی مرتکب شده‌اند،
و به سبب همهٔ سخنان سختی که گناهکارانِ ناپارسا بر ضد او گفته‌اند.»

فصل ۲ — آفرینش

۱. بنگرید به هرآنچه در آسمان روی می‌دهد؛ چگونه مسیرهای خویش را دگرگون نمی‌کنند، و اجرام نورانیِ آسمان چگونه هر یک در موسم خویش، به نظم، برمی‌آیند و فرو می‌روند، و از نظامِ مقررِ خود سرپیچی نمی‌کنند.

۲. بنگرید به زمین، و دل بسپارید به چیزهایی که از آغاز تا انجام بر آن روی می‌دهد؛ که چگونه استوارند، چگونه هیچ‌یک از چیزهای زمین دگرگون نمی‌شود، بلکه همهٔ کارهای خداوند بر شما آشکار است. بنگرید به تابستان و زمستان؛ چگونه سراسر زمین از آب آکنده می‌شود، و ابرها و شبنم و باران بر آن فرود می‌آیند.

۳. بنگرید و ببینید که چگونه در زمستان، همهٔ درختان چنان می‌نمایند که گویی پژمرده‌اند و همهٔ برگ‌های خود را فرو ریخته‌اند، مگر چهارده درخت که برگ‌های خود را از دست نمی‌دهند، بلکه برگ‌های کهنه را دو تا سه سال نگاه می‌دارند تا برگ‌های نو فرا رسند.

۴. و باز بنگرید به روزهای تابستان؛ چگونه خورشید بر فراز زمین و روبه‌روی آن است. و شما از گرمای خورشید سایه و پناه می‌جویید، و زمین نیز از فزونیِ گرما می‌سوزد، چندان که از شدت گرمایش نمی‌توانید بر زمین یا بر سنگ گام نهید.

۵. بنگرید که چگونه درختان خود را با برگ‌های سبز می‌پوشانند و میوه می‌آورند؛ پس دل بسپارید و دربارهٔ همهٔ کارهای او بدانید، و دریابید که آن زندهٔ جاودان چنینشان آفریده است.

۶. و همهٔ کارهای او سال‌به‌سال تا ابد چنین پیش می‌روند، و همهٔ وظایفی که برای او به انجام می‌رسانند دگرگون نمی‌شود؛ بلکه همان‌گونه که خداوند مقرر کرده است، همان‌گونه انجام می‌گیرد.

۷. و بنگرید که چگونه دریا و رودها نیز به همان‌سان وظایف خویش را به انجام می‌رسانند و از فرمان‌های او سر نمی‌پیچند.

۸. اما شما استوار نمانده‌اید و فرمان‌های خداوند را به‌جا نیاورده‌اید؛ بلکه روی برتافته‌اید و با دهان‌های آلودهٔ خویش، سخنانی مغرورانه و سخت بر ضد عظمت او گفته‌اید. ای سخت‌دلان، شما آرامش نخواهید یافت.

۹. از این رو، روزهای خود را نفرین خواهید کرد، سال‌های زندگی‌تان به تباهی خواهد رفت، و روزگارِ نابودی‌تان در ننگی جاودانه افزون خواهد شد؛ و هیچ رحمتی نخواهید یافت.

۱۰. در آن روزگاران، نام‌های شما نزد همهٔ پارسایان به ننگی جاودانه بدل خواهد شد؛ و هر که نفرین کند، با نام شما نفرین خواهد کرد. همهٔ گناهکاران و ناپارسان با نام شما نفرین خواهند گفت؛ و برای شما، ای ناپارسان، جز نفرین نخواهد بود.

۱۱. و همهٔ پارسایان شادی خواهند کرد؛ آمرزشِ گناهان بهرهٔ آنان خواهد بود، و رحمت و آرامش و بردباری از هر گونه.

۱۲. برای آنان رستگاری خواهد بود، نوری نیکو.

۱۳. اما برای همهٔ شما گناهکاران رستگاری نخواهد بود؛ بلکه نفرینِ آن جانور[۲] بر همهٔ شما خواهد ماند.

۱۴. اما برای برگزیدگان، روشنایی و شادی و آرامش خواهد بود، و آنان زمین را به میراث خواهند برد.

۱۵. و آنگاه حکمت به برگزیدگان ارزانی خواهد شد، و آنان همه خواهند زیست و دیگر هرگز، نه از راه ناپارسایی و نه از راه غرور، گناه نخواهند کرد؛ بلکه آنان که حکیم‌اند فروتن خواهند بود.

۱۶. و دیگر سرپیچی نخواهند کرد، و در همهٔ روزهای زندگی خویش گناه نخواهند ورزید؛ و نه از خشم خواهند مرد و نه از غضب، بلکه شمار روزهای زندگی خویش را کامل خواهند کرد.

---

[۲] در متن انگلیسیِ نسخهٔ مبنا آمده است: *the curse of the beast*، یعنی «نفرینِ جانور». مقصود از «جانور» در این آیه روشن نیست و متن آن را توضیح نمی‌دهد.

۱۷. و زندگی‌شان در آرامش افزون خواهد شد، و سال‌های شادی‌شان در شادمانی و آرامشی جاودان فزونی خواهد گرفت، در همهٔ روزهای زندگی‌شان.

فصل ۳ – فرشتگانِ سقوط‌کرده

۱. و چنین شد که چون فرزندان آدمیان فزونی گرفتند، در آن روزگاران دخترانی زیبا و خوش‌سیما برای آنان زاده شدند.

۲. و فرشتگان، فرزندانِ آسمان، آنان را دیدند و دل در گروشان نهادند، و به یکدیگر گفتند: «بیایید از میان فرزندان آدمیان برای خود زنانی برگزینیم و از آنان فرزندانی بیاوریم.»

۳. و سمیازا[۳]، که سرکردهٔ آنان بود، به ایشان گفت: «بیم دارم که شما به‌راستی با انجام این کار همراه نشوید، و تنها من تاوانِ گناهی بزرگ را بر دوش کشم.»

۴. و همه در پاسخ او گفتند: «بیایید همگی سوگند یاد کنیم و با نفرین‌های متقابل، خویشتن را پایبند سازیم که این اندیشه را رها نکنیم، بلکه این کار را به انجام رسانیم.»

۵. پس همگی با هم سوگند یاد کردند و با نفرین‌های متقابل، خویشتن را بدان پایبند ساختند. و شمارشان همه‌باهم دویست تن بود؛ آنان در روزگارِ جارد[٤] بر فراز کوه حرمون[٥] فرود آمدند، و آن را کوه حرمون نامیدند، زیرا بر آن سوگند یاد کرده و خویشتن را با نفرین‌های متقابل بدان پایبند ساخته بودند.

۶. و این‌ها نام‌های سرکردگان آنان است: سمیازا، سرکردهٔ آنان؛ اراکلبا، رمیل، کوکابل، تملل، رملل، دانل، ایزقیل، براقجال، عسائل، ارماروس، باتارل،

---

[۳] **سمیازا:** در نسخه‌های مختلف کتاب ایناک نام سرکردهٔ دیده‌بانان به صورت‌های «سمجازا»، «شمیهازه»، «شمیازا» و گاه «سملیازاز» نیز ضبط شده است.

[٤] جارد: *Jared*؛ از نسل آدم و پدر ایناک در سنت کتاب مقدس. در روایت ایناکی، فرود آمدن دیده‌بانان در روزگار او رخ می‌دهد.

[٥] حرمون: کوهی در ناحیهٔ شام/لبنان. در این روایت، نام آن با سوگند و نفرینِ متقابلِ دیده‌بانان پیوند داده شده است.

عنانل، زقلل، سمسپیل، سترل، تورل، یومجائل، ساریل. اینان سرکردگانِ گروه‌های ده‌نفریِ آنان بودند.

۷. همهٔ دیگران نیز همراه سرکردگانِ خویش زنانی برای خود گرفتند، و هر یک برای خود زنی برگزید؛ و با آنان درآمیختند و خویشتن را با آنان آلوده ساختند.

۸. و به آنان افسون‌ها و جادوها آموختند، و بریدنِ ریشه‌ها را، و آنان را با گیاهان آشنا کردند.

۹. و آن زنان باردار شدند و غولانی بزرگ زادند که بلندای آنان سه هزار اِل[۶] بود؛ غولانی که همهٔ دستاوردهای آدمیان را فروخوردند. و چون آدمیان دیگر نتوانستند آنان را نگاه دارند، غولان بر آنان شوریدند و آدمیان را بلعیدند.

۱۰. و آغاز کردند که بر پرندگان و چارپایان و خزندگان و ماهیان گناه ورزند، و گوشت یکدیگر را بخورند و خون بنوشند. آنگاه زمین بر ضد بی‌قانونان دادخواهی کرد.

۱۱. و عزازیل به آدمیان آموخت که شمشیرها و کاردها و سپرها و زره‌ها بسازند؛ و فلزاتِ زمین و هنرِ کار با آن‌ها را به ایشان شناساند، و دستبندها و زیورها را، و کاربردِ سرمه را، و آرایشِ پلک‌ها را، و همه‌گونه سنگ‌های گران‌بها و همهٔ رنگ‌های آراستنی را.

۱۲. و ناپارسایی بسیار پدید آمد، و آنان زنا کردند، و به گمراهی کشیده شدند، و در همهٔ راه‌های خویش تباه گشتند.

۱۳. سمیازا افسون‌ها و بریدنِ ریشه‌ها را آموخت؛ ارماروس گشودنِ افسون‌ها را؛ براقجال اختربینی را؛ کوکابل صورت‌های فلکی را؛ ایزقیل دانشِ ابرها را؛ اراقیل نشانه‌های زمین را؛ شمسیل نشانه‌های خورشید را؛ و ساریل گردشِ ماه را.

---

[۶] اِل: واحدی کهن برای اندازه‌گیری طول، با مقدارهای متفاوت در سنت‌های گوناگون. اگر هر اِل را حدود ۱۱۴ سانتی‌متر بگیریم، سه هزار اِل حدود ۳۴۲۰ متر می‌شود؛ عددی آشکارا اسطوره‌ای و اغراق‌آمیز.

۱۴. و چون آدمیان نابود می‌شدند، فریاد برآوردند، و فریادشان به آسمان بالا رفت.

فصل ۴ – میانجی‌گریِ فرشتگان

۱. و آنگاه میکائیل، اوریئل، رافائل و جبرئیل از آسمان به زیر نگریستند و دیدند که خونِ بسیار بر زمین ریخته می‌شود، و سراسر زمین آکنده از بی‌قانونی شده است.

۲. و به یکدیگر گفتند: «زمینی که از ساکنان تهی شده، فریادِ نالهٔ آنان را تا دروازه‌های آسمان برمی‌آورد.»

۳. «و اکنون، ای قدوسانِ آسمان، جان‌های آدمیان نزد شما به دادخواهی آمده‌اند و می‌گویند: "دادِ ما را به پیشگاه آن متعال ببرید."»

۴. و آنان به خداوندِ روزگاران گفتند: «ای خداوندِ خداوندان، ای خدای خدایان، ای شاهِ شاهان و خدای روزگاران؛ تختِ جلال تو در همهٔ نسل‌های روزگاران استوار است، و نام تو در همهٔ روزگاران قدوس و پرجلال و خجسته است. تو همه‌چیز را آفریده‌ای، و قدرت بر همه‌چیز از آنِ توست؛ همه‌چیز در برابر دیدگان تو عریان و آشکار است. تو همه‌چیز را می‌بینی، و هیچ‌چیز نمی‌تواند خود را از تو پنهان کند.

۵. تو می‌بینی عزازیل چه کرده است؛ او که همهٔ ناراستی را بر زمین آموخته، و رازهای جاودانی را که در آسمان بود آشکار کرده است؛ رازهایی که آدمیان می‌کوشیدند بیاموزند. و نیز سمیازا را می‌بینی، آن‌که تو به او اختیار دادی تا بر همراهان خویش فرمان براند.

۶. و آنان به سراغ دختران آدمیان بر زمین رفته‌اند، و با زنان هم‌بستر شده‌اند، و خویشتن را آلوده ساخته‌اند، و همه‌گونه گناه را بر آنان آشکار کرده‌اند. و زنان غولان را زاده‌اند، و از این رو سراسر زمین از خون و ناراستی آکنده شده است.

۷. و اکنون، بنگر، جان‌های آنان که مرده‌اند فریاد برمی‌آورند و دادخواهیِ خویش را تا دروازه‌های آسمان می‌برند؛ و ناله‌هایشان بالا رفته و نمی‌تواند بازایستد، به سببِ بی‌دادهایی که بر زمین روا داشته می‌شود.

۸. و تو همه‌چیز را پیش از آنکه رخ دهد می‌دانی؛ و این چیزها را می‌بینی و بر آن‌ها شکیبایی می‌کنی، و به ما نمی‌گویی که دربارهٔ اینان چه باید کرد.»

۹. آنگاه آن متعال، آن قدوسِ بزرگ، سخن گفت و اوریئل را نزد پسر لامک فرستاد و به او گفت:

«نزد نوح برو و به نام من به او بگو: "خویشتن را پنهان کن!" و بر او آشکار ساز که پایان نزدیک شده است: سراسر زمین نابود خواهد شد، و طوفانی بر همهٔ زمین خواهد آمد و هرچه را بر آن است نابود خواهد کرد. و اکنون او را آگاه کن تا بگریزد، و نسل او برای همهٔ نسل‌های جهان محفوظ بماند.»

۱۰. و باز خداوند به رافائل گفت:

«عزازیل را دست و پا ببند و او را در تاریکی بیفکن؛ و در بیابان، در دودائیل، شکافی بگشا و او را در آن بینداز. و بر او سنگ‌های سخت و تیز بگذار، و او را با تاریکی بپوشان، و بگذار تا ابد آنجا بماند؛ و چهره‌اش را بپوشان تا روشنایی را نبیند. و در روزِ داوریِ بزرگ، او در آتش افکنده خواهد شد.

۱۱. و زمینی را که فرشتگان تباه کرده‌اند شفا ده؛ و شفای زمین را اعلام کن، تا زخم آن درمان شود، و تا همهٔ فرزندان آدمیان به سبب همهٔ رازهایی که دیده‌بانان آشکار کرده و به پسران خویش آموخته‌اند، نابود نشوند. و سراسر زمین به سبب کارهایی که عزازیل آموخت تباه شده است؛ همهٔ گناه را بر گردن او بنه.»

۱۲. و خداوند به جبرئیل گفت:

«بر ضد حرام‌زادگان و طردشدگان، و بر ضد فرزندانِ زنا برخیز؛ و فرزندانِ دیده‌بانان را از میان آدمیان نابود کن. آنان را یکی بر دیگری بشوران تا در نبرد یکدیگر را نابود سازند؛ زیرا روزهای دراز نخواهند داشت. و هیچ درخواستی که پدرانشان از تو دربارهٔ آنان کنند پذیرفته نخواهد شد؛ زیرا امید دارند زندگیِ جاودان داشته باشند، و هر یک از آنان پانصد سال زندگی کنند.»

۱۳. و خداوند به میکائیل گفت:

«برو، سمیازا و همراهانش را که با زنان پیوسته‌اند ببند؛ آنان که خود را با زنان، در همهٔ ناپاکی‌شان، آلوده ساخته‌اند. و هنگامی که پسرانشان یکدیگر را کشتند و آنان نابودیِ عزیزان خویش را دیدند، ایشان را برای هفتاد نسل در دره‌های زمین سخت ببند، تا روز داوری و فرجامشان؛ تا آن داوری که تا ابدالآباد به فرجام رسد. در آن روزها آنان را به مغاکِ آتش خواهند برد، به شکنجه و زندانی که در آن تا ابد محبوس خواهند ماند.

۱۴. و هر که محکوم و نابود شود، از آن پس همراه آنان تا پایان همهٔ نسل‌ها بسته خواهد بود. و همهٔ ارواحِ طردشدگان و فرزندانِ دیده‌بانان را نابود کن، زیرا در حق آدمیان ستم کرده‌اند.

۱۵. همهٔ ناراستی را از روی زمین نابود کن، و بگذار هر کارِ بدی پایان یابد؛ و بگذار نهالِ راستی و حقیقت پدیدار شود، و برکت به بار آورد. کردارهای راستی و حقیقت در حقیقت و شادی تا ابد کاشته خواهند شد.

۱۶. و آنگاه همهٔ پارسایان خواهند گریخت و زنده خواهند ماند تا هزاران فرزند بیاورند؛ و همهٔ روزهای جوانی و پیریِ خویش را در آرامش به کمال خواهند رساند.

۱۷. و آنگاه سراسر زمین در راستی کشت خواهد شد، و همه‌جا با درختان کاشته خواهد شد و از برکت آکنده خواهد گشت.

۱۸. و همهٔ درختانِ خواستنی بر آن کاشته خواهند شد؛ و بر آن تاکستان خواهند کاشت، و تاکی که بر آن کاشته شود شرابی فراوان خواهد داد. و هر بذری که بر آن افشانده شود، هر پیمانه‌اش هزار پیمانه خواهد آورد؛ و هر پیمانه زیتون، ده چرخشتِ[۷] روغن خواهد داد.

۱۹. و زمین را از هر ستم، و از هر ناراستی، و از هر گناه، و از هر ناپارسایی پاک کن؛ و همهٔ ناپاکی‌ای را که بر زمین پدید آمده است از روی زمین نابود ساز.

[۷] چرخشت: دستگاه یا جایگاه فشردن انگور یا زیتون برای گرفتن شراب یا روغن؛ در اینجا مراد حاصلِ فشردن زیتون است.

۲۰. و همهٔ فرزندان آدمیان پارسا خواهند شد، و همهٔ ملت‌ها مرا خواهند ستود و خواهند پرستید، و همه مرا عبادت خواهند کرد. و زمین از هر آلودگی، و از هر گناه، و از هر کیفر، و از هر شکنجه پاک خواهد شد؛ و من دیگر هرگز، از نسلی به نسل دیگر و تا ابد، چنین چیزی بر آن نخواهم فرستاد.

۲۱. و در آن روزگاران، خزانه‌های برکت را که در آسمان است خواهم گشود، تا آن‌ها را بر زمین، بر کار و رنجِ فرزندان آدمیان، فرو فرستم. و حقیقت و آرامش در همهٔ روزهای جهان و در همهٔ نسل‌های آدمیان با یکدیگر همراه خواهند بود.»

۲۲. پیش از این چیزها، ایناک پنهان شده بود؛ و هیچ‌کس از فرزندان آدمیان نمی‌دانست کجا پنهان شده، کجا اقامت دارد، و چه بر سر او آمده است. و سروکار او با دیده‌بانان بود، و روزهایش با قدوسان می‌گذشت.

۲۳. و من، ایناک، خداوندِ جلال و شاهِ روزگاران را می‌ستودم؛ و اینک، دیده‌بانان مرا، ایناکِ کاتب، فراخواندند و به من گفتند:

«ایناک، ای کاتبِ راستی، برو و به دیده‌بانانِ آسمان اعلام کن؛ به آنان که آسمانِ بلند، آن جایگاهِ قدوس و جاودان را، ترک کرده‌اند، و خویشتن را با زنان آلوده ساخته‌اند، و همان کرده‌اند که فرزندان زمین می‌کنند، و برای خود زنانی گرفته‌اند.

۲۴. به آنان بگو: "شما بر زمین ویرانیِ بزرگی پدید آورده‌اید؛ و برای شما نه آرامشی خواهد بود و نه آمرزشِ گناه.

۲۵. و از آنجا که دل به فرزندان خویش خوش کرده‌اید، کشتارِ عزیزان خود را خواهید دید؛ و بر نابودی فرزندانتان زاری خواهید کرد، و تا ابد زاری و التماس خواهید نمود؛ اما رحمت و آرامش نصیب شما نخواهد شد."»

۲۶. و ایناک رفت و گفت:

«ای عزازیل، تو آرامش نخواهی یافت؛ حکمِ سختی بر ضد تو صادر شده است، تا تو را در بند نهند. و نه بردباری‌ای نسبت به تو خواهد بود و نه

درخواستت پذیرفته خواهد شد، به سبب ناراستی‌ای که آموخته‌ای، و به سبب همهٔ کارهای ناپارسایی و ناراستی و گناهی که به آدمیان نشان داده‌ای.»

۲۷. آنگاه رفتم و با همهٔ آنان سخن گفتم؛ و همه ترسیدند، و بیم و لرزش آنان را فراگرفت. و از من خواستند دادخواستی برایشان بنویسم تا شاید آمرزش یابند، و دادخواستشان را در پیشگاه خداوندِ آسمان بخوانم.

۲۸. زیرا از آن پس دیگر نمی‌توانستند با او سخن بگویند، و از شرمِ گناهانی که به سبب آن‌ها محکوم شده بودند، نمی‌توانستند چشمان خویش را به آسمان بلند کنند.

۲۹. پس دادخواست آنان را نوشتم، و دعایی دربارهٔ ارواحشان و کردارهای تک‌تکشان، و دربارهٔ درخواست‌هایشان؛ تا شاید آمرزش و مهلت یابند.

۳۰. و رفتم و کنار آب‌های دان، در سرزمین دان، در جنوبِ غربیِ حرمون نشستم؛ و دادخواست آنان را خواندم تا به خواب رفتم.

۳۱. و اینک، خوابی بر من آمد، و رؤیاها بر من فرود آمدند؛ و رؤیاهای کیفر را دیدم، و آوازی آمد که مرا فرمان می‌داد آن را به فرزندان آسمان بگویم و آنان را سرزنش کنم.

۳۲. و چون بیدار شدم، نزد آنان آمدم. آنان همه در ابیل‌جایل، که میان لبنان و سنسر است، گرد آمده بودند، می‌گریستند و چهره‌هایشان پوشیده بود.

۳۳. و من همهٔ رؤیاهایی را که در خواب دیده بودم برایشان بازگفتم، و آغاز کردم به گفتنِ سخنانِ راستی، و به سرزنشِ دیده‌بانانِ آسمانی.

فصل ۵ – کتابِ سخنانِ پارسایی

۱. این است کتابِ سخنانِ پارسایی، و سرزنشِ دیده‌بانانِ جاودان، بر پایهٔ فرمانِ آن قدوسِ بزرگ، در رؤیایی که در خواب دیدم.

۲. آنچه اکنون می‌گویم، با زبانی از گوشت و با دَمِ دهانم است؛ همان که آن بزرگ به آدمیان بخشیده تا با آن سخن بگویند و با دل دریابند.

۳. همان‌گونه که او انسان را آفرید و توانِ فهمِ سخنِ حکمت را به او بخشید، مرا نیز آفرید و توانِ سرزنشِ دیده‌بانان، فرزندانِ آسمان، را به من عطا کرد.

۴. «دادخواستِ شما را نوشتم، و در رؤیای من چنین آشکار شد: دادخواست شما تا ابد پذیرفته نخواهد شد، و داوری نهایی دربارهٔ شما انجام گرفته است.

۵. دادخواست شما پذیرفته نخواهد شد. و از این پس تا ابدالآباد به آسمان فرا نخواهید رفت؛ و فرمان صادر شده است که در بندهای زمین، برای همهٔ روزهای جهان، بسته بمانید.

۶. و پیش از آن، نابودیِ پسرانِ محبوب خویش را خواهید دید، و از آنان کام نخواهید یافت؛ بلکه آنان در برابر دیدگان شما به شمشیر فرو خواهند افتاد.

۷. و دادخواست شما نه دربارهٔ آنان پذیرفته خواهد شد، و نه دربارهٔ خودتان؛ هرچند بگریید و دعا کنید و همهٔ سخنانی را که در نوشتهٔ من آمده است بر زبان آورید.

۸. و رؤیا چنین به من نشان داده شد: اینک، در رؤیا، ابرها مرا فراخواندند و مه مرا به سوی خود خواند؛ و مسیرِ ستارگان و آذرخش‌ها مرا شتابان بردند، و بادها در رؤیا مرا به پرواز درآوردند و بالا بردند، و مرا به آسمان رساندند.

۹. و پیش رفتم تا به دیواری رسیدم که از بلور ساخته شده بود و زبانه‌های آتش آن را فراگرفته بود؛ و آن دیوار مرا به هراس افکند.

۱۰. و به میان زبانه‌های آتش درآمدم و به خانه‌ای بزرگ نزدیک شدم که از بلور ساخته شده بود؛ و دیوارهای آن خانه همچون سطحی پوشیده از بلورهای موزاییک‌وار، و بنیادش نیز از بلور بود.

۱۱. سقف آن همچون مسیرِ ستارگان و آذرخش‌ها بود، و در میان آن‌ها کروبیانی آتشین بودند، و آسمانِ ایشان آب بود.

۱۲. آتشی شعله‌ور دیوارها را دربرگرفته بود، و درگاه‌هایش از آتش زبانه می‌کشید.

۱۳. و من به آن خانه درآمدم؛ و آنجا همچون آتش سوزان و همچون یخ سرد بود. در آنجا هیچ‌یک از شادی‌های زندگی نبود؛ بیم مرا فراگرفت و لرزش بر من چیره شد.

۱۴. و چون می‌لرزیدم و به خود می‌لرزیدم، بر چهرهٔ خویش فرو افتادم؛ و رؤیایی دیدم. و اینک، خانه‌ای دیگر بود، بزرگ‌تر از خانهٔ نخستین، و همهٔ درگاه آن در برابر من گشوده بود، و از شعله‌های آتش ساخته شده بود.

۱۵. و آن خانه در شکوه و بزرگی و گستره، از هر جهت چنان بر خانهٔ نخستین برتری داشت که نمی‌توانم شکوه و گستره‌اش را برای شما وصف کنم.

۱۶. کف آن از آتش بود، و بر فراز آن آذرخش‌ها و مسیرِ ستارگان قرار داشت، و سقف آن نیز آتشی شعله‌ور بود. و نگریستم و در آنجا تختی بلند دیدم؛ نمای آن همچون بلور بود، و چرخ‌هایش همچون خورشیدِ درخشان، و جلوهٔ کروبیان در آنجا پدیدار بود.

۱۷. و از زیر تخت، جویبارهایی از آتشِ شعله‌ور بیرون می‌آمد، چنان‌که نمی‌توانستم بر آن بنگرم.

۱۸. و آن جلالِ عظیم بر آن نشسته بود؛ و جامه‌اش درخشان‌تر از خورشید می‌درخشید و سپیدتر از هر برفی بود.

۱۹. هیچ‌یک از فرشتگان، به سبب عظمت و جلال او، نمی‌توانست وارد شود و چهره‌اش را بنگرد؛ و هیچ بشری نمی‌توانست او را ببیند.

۲۰. آتشِ شعله‌ور گرداگرد او بود، و آتشی بزرگ در برابر او ایستاده بود، و هیچ‌کس در پیرامون نمی‌توانست به او نزدیک شود. ده‌هزار بار ده‌هزار در برابر او بودند، و با این همه، او به هیچ مشاوری نیاز نداشت.

۲۱. و قدوس‌ترین آنان که نزدیک او بودند، نه شب او را ترک می‌کردند و نه از او دور می‌شدند. و تا آن هنگام، من بر چهرهٔ خویش افتاده بودم و می‌لرزیدم. آنگاه خداوند با دهانِ خویش مرا فراخواند و به من گفت: «ایناک، به اینجا بیا و سخن مرا بشنو.»

۲۲. و یکی از قدوسان نزد من آمد و مرا بیدار کرد؛ و مرا برخیزاند و به درگاه نزدیک ساخت، و من چهرهٔ خویش را به زیر افکندم.

۲۳. و او پاسخ داد و به من گفت، و من آوازش را شنیدم:

«مترس، ای ایناک، ای مردِ پارسا و کاتبِ راستی. نزدیک بیا و آواز مرا بشنو.

۲۴. و برو، به دیده‌بانانِ آسمان، آنان که تو را فرستاده‌اند تا برایشان میانجی‌گری کنی، بگو: "شما باید برای آدمیان میانجی‌گری می‌کردید، نه آدمیان برای شما. چرا آسمانِ بلند، قدوس و جاودان را ترک کردید، و با زنان هم‌بستر شدید، و خویشتن را با دختران آدمیان آلوده ساختید، و برای خود زنانی گرفتید، و همچون فرزندان زمین رفتار کردید، و غولان را چون پسرانِ خود پدید آوردید؟

۲۵. و با آنکه قدوس و روحانی بودید و زندگیِ جاودان داشتید، خویشتن را با خونِ زنان آدمی آلوده ساختید[۸]، و از خونِ تنِ خاکی فرزند آوردید؛ و همچون فرزندان آدمیان، به تن و خون میل ورزیدید، چنان‌که آنان نیز چنین می‌کنند؛ آنان که می‌میرند و نابود می‌شوند.

۲۶. از این رو به آنان زنان دادم، تا با آنان درآمیزند و از آنان فرزند بیاورند، تا چیزی بر زمین از آنان دریغ نشده باشد.

---

[۸] در اینجا مقصود، ناپاک دانستنِ زنان یا خون زنان نیست؛ مسئله در منطق روایت، آمیختنِ موجودات آسمانی و روحانی با تن و خونِ انسانی است. متن این آمیختگیِ مرزشکن را منشأ زاده‌شدنِ غولان و پدیدآمدنِ ارواح شرور می‌داند.

۲۷. اما شما پیش‌تر روحانی بودید، زندگیِ جاودان داشتید، و در همهٔ نسل‌های جهان نامیرا بودید. از این رو برای شما زنانی مقرر نکردم؛ زیرا جایگاه روحانیانِ آسمان، در آسمان است.

۲۸. و اکنون، غولان که از روح و تن پدید آمده‌اند، بر زمین ارواحِ شرور خوانده خواهند شد، و جایگاهشان بر زمین خواهد بود.

۲۹. ارواحِ شرور از بدن‌های آنان بیرون آمده‌اند؛ زیرا آنان از آدمیان زاده شده‌اند، و آغاز و خاستگاه نخستینشان از دیده‌بانان است. پس بر زمین ارواحِ شرور خواهند بود، و ارواحِ شرور خوانده خواهند شد.

۳۰. و ارواحِ غولان آزار می‌رسانند، ستم می‌کنند، نابود می‌سازند، یورش می‌برند، می‌جنگند، و بر زمین ویرانی پدید می‌آورند و آشوب برمی‌انگیزند. خوراکی نمی‌خورند، اما با این همه گرسنه و تشنه‌اند، و سبب لغزش می‌شوند.

۳۱. و این ارواح بر ضد فرزندان آدمیان و بر ضد زنان برخواهند خاست، زیرا از آنان پدید آمده‌اند.

۳۲. از روزهای کشتار و ویرانی و مرگِ غولان، ارواحی که از جانِ تنِ آنان بیرون آمده‌اند، بی‌آنکه داوری بر آنان جاری شود، ویرانی خواهند کرد؛ و چنین ویران خواهند کرد تا روزِ فرجام، تا داوریِ بزرگ، که در آن عصر به پایان خواهد رسید؛ داوری بر دیده‌بانان و ناپارسان، آری، به‌تمامی به فرجام خواهد رسید.

۳۳. و اکنون دربارهٔ دیده‌بانانی که تو را فرستاده‌اند تا برایشان میانجی‌گری کنی، آنان که پیش‌تر در آسمان بودند، به آنان بگو: "شما در آسمان بوده‌اید، اما همهٔ رازها هنوز بر شما آشکار نشده بود؛ و شما رازهایی بی‌ارزش را دانستید، و این رازها را، در سختیِ دل‌های خود، به زنان آشکار کردید؛ و از راه این رازها، زنان و مردان بر زمین شرارت بسیار پدید می‌آورند."

۳۴. پس به آنان بگو: "شما آرامش نخواهید یافت."»

فصل ۶ – برده‌شدن به دست فرشتگان

۱. فرشتگان مرا برگرفتند و به جایی بردند که باشندگانِ آنجا همچون آتشی شعله‌ور می‌نمودند؛ و هرگاه می‌خواستند، به صورت آدمیان پدیدار می‌شدند.

۲. و مرا به جایگاه تاریکی بردند، و به کوهی که نوکِ قله‌اش تا آسمان می‌رسید.

۳. و جایگاه‌های اجرام نورانی را دیدم، و خزانه‌های ستارگان و رعد را؛ و در ژرف‌ترین جاها، کمانی آتشین و تیرها و ترکشِ آن را، و شمشیری آتشین و همهٔ آذرخش‌ها را.

۴. و مرا به آب‌های زنده بردند، و به آتشِ باختر، که هر فروشدنِ خورشید را در خود می‌پذیرد.

۵. و به رودخانه‌ای از آتش رسیدم که آتش در آن همچون آب روان بود و خود را به دریای بزرگ، به سوی باختر، فرو می‌ریخت.

۶. رودخانه‌های بزرگ را دیدم، و به رودخانهٔ بزرگ و تاریکیِ بزرگ رسیدم؛ و به جایی رفتم که هیچ بشری در آن گام نمی‌نهد. کوه‌های تاریکیِ زمستان را دیدم، و جایگاهی را که همهٔ آب‌های ژرف از آن روان می‌شوند.

۷. دهانه‌های همهٔ رودخانه‌های زمین را دیدم، و دهانهٔ ژرفا را.

۸. خزانه‌های همهٔ بادها را دیدم؛ دیدم چگونه خداوند به‌وسیلهٔ آن‌ها سراسر آفرینش و بنیادهای استوار زمین را سامان داده است.

۹. و سنگِ بنای زمین را دیدم؛ چهار بادی را دیدم که گنبدِ آسمان را بر دوش دارند.

۱۰. و دیدم چگونه بادها طاق‌های آسمان را می‌گسترانند و جایگاهشان میان آسمان و زمین است؛ اینان ستون‌های آسمان‌اند.

۱۱. بادهای آسمان را دیدم که می‌گردند و مدارِ خورشید و همهٔ ستارگان را به سوی فرونشستنشان می‌برند.

۱۲. بادهای زمین را دیدم که ابرها را می‌برند؛ راه‌های فرشتگان را دیدم.

۱۳. در کرانهٔ زمین، گنبدِ آسمان را بر فراز آن دیدم. سپس پیش رفتم و جایی را دیدم که روز و شب می‌سوخت؛ جایی که در آن هفت کوه از سنگ‌های باشکوه بود.

۱۴. سه کوه به سوی خاور بود و سه کوه به سوی جنوب. از آن‌ها که به سوی خاور بودند، یکی از سنگِ رنگین بود، یکی از مروارید، و یکی از یاقوت کبود؛ و آن‌ها که به سوی جنوب بودند، از سنگ سرخ بودند.

۱۵. اما کوهِ میانی تا آسمان می‌رسید، همچون تختِ خدا؛ از مرمر سپید بود، و فرازِ تخت از یاقوت کبود.

۱۶. و آتشی شعله‌ور دیدم. و آن‌سوی این کوه‌ها، ناحیه‌ای بود در پایانِ زمینِ بزرگ؛ آنجا آسمان‌ها به پایان می‌رسیدند.

۱۷. و مغاکی ژرف دیدم، با ستون‌هایی از آتشِ آسمانی؛ و در میان آن‌ها ستون‌هایی از آتش را دیدم که فرو می‌افتادند، و اندازه‌شان، هم در بلندی و هم در ژرفا، از سنجش بیرون بود.

۱۸. و آن‌سوی آن مغاک، جایی دیدم که نه گنبدِ آسمان بر فرازش بود و نه زمینی استوار در زیرش؛ نه آبی بر آن بود و نه پرنده‌ای، بلکه جایی ویران و هولناک بود.

۱۹. در آنجا هفت ستاره دیدم، همچون کوه‌هایی بزرگ و سوزان. و چون دربارهٔ آن‌ها پرسیدم، فرشته گفت: «این جایگاه، پایانِ آسمان و زمین است. اینجا زندانِ ستارگان و سپاهِ آسمان شده است.

۲۰. و ستارگانی که بر فراز آتش می‌غلتند، همانان‌اند که در آغازِ برآمدنِ خویش از فرمان خداوند سرپیچیدند، زیرا در زمانِ مقررِ خود بیرون نیامدند.

۲۱. و خداوند بر آنان خشم گرفت و ایشان را در بند کرد تا زمانی که گناهشان به فرجام رسد؛ تا ده‌هزار سال.»

۲۲. و اوریئل به من گفت: «اینجا فرشتگانی خواهند ایستاد که با زنان پیوند یافتند؛ و ارواحشان، با صورت‌های گوناگون، آدمیان را آلوده می‌کنند و آنان

را به گمراهی می‌کشانند، چنان‌که برای دیوان، همچون خدایان، قربانی می‌گزارند.

۲۳. اینجا خواهند ایستاد تا روزِ داوریِ بزرگ؛ روزی که در آن داوری خواهند شد تا به پایان خویش برسند. و زنانِ فرشتگانی که گمراه شدند نیز به سیرِن‌ها بدل خواهند شد.»[۹]

۲۴. و من، ایناک، تنها من این رؤیا را دیدم؛ کرانه‌های همه‌چیز را. و هیچ انسانی نخواهد دید آن‌گونه که من دیده‌ام.

---

[۹] **سیرِن‌ها:** موجوداتی افسانه‌ای در سنت یونانی که معمولاً با آواز اغواگر و گمراه‌کننده شناخته می‌شوند. نسخهٔ انگلیسیِ مبنا در اینجا واژهٔ *sirens* را به کار برده است، اما پیوند دقیق این اصطلاح یونانی با بافت ایناکی روشن نیست. بنابراین، در این ترجمه، این واژه با احتیاط حفظ شده و احتمالاً به دگرگونیِ شوم و اغواگرانهٔ زنانِ فرشتگانِ گمراه‌شده اشاره دارد.

فصل ۷ – فرشتگانِ قدوس[10]

۱. و این‌ها نام‌های فرشتگانِ قدوسی است که بر آدمیان دیده‌بانی می‌کنند.

۲. اوریئل، یکی از فرشتگانِ قدوس، که بر جهان و بر تارتاروس گمارده شده است.

۳. رافائل، یکی از فرشتگانِ قدوس، که بر ارواح آدمیان گمارده شده است.

۴. رگوئل، یکی از فرشتگانِ قدوس، که از جهانِ اجرام نورانی انتقام می‌گیرد.

۵. میکائیل، یکی از فرشتگانِ قدوس؛ یعنی آن‌که بر بهترین بخشِ آدمیان و بر آشوب گمارده شده است.

۶. سراقائل، یکی از فرشتگانِ قدوس، که بر ارواحی گمارده شده است که در روح گناه می‌ورزند.

۷. جبرئیل، یکی از فرشتگانِ قدوس، که بر فردوس و ماران و کروبیان گمارده شده است.

۸. رمیئل، یکی از فرشتگانِ قدوس، که خدا او را بر آنان که برمی‌خیزند گماشته است.

۹. و من به جایی رفتم که همه‌چیز در آن آشفته و بی‌سامان بود. و در آنجا چیزی هولناک دیدم: نه آسمانی بر فراز آن دیدم، و نه زمینی استوار در زیر آن؛ بلکه جایی آشفته و هولناک بود.

۱۰. و در آنجا هفت ستارهٔ آسمان را دیدم که در آن جایگاه به هم بسته شده بودند؛ همچون کوه‌هایی بزرگ، و سوزان در آتش.

۱۱. آنگاه گفتم:

«به سبب کدام گناه بسته شده‌اند، و برای چه به اینجا افکنده شده‌اند؟»

---

[10] یادداشت مترجم: فصل‌بندی نسخهٔ *Jay Winter* با فصل‌بندی کلاسیک *R. H. Charles* یکسان نیست. در این فصل چند بخش از سفرهای ایناک کنار هم آمده‌اند؛ از این رو برخی صحنه‌ها، مانند ستارگانِ بسته‌شده و زندان فرشتگان، با فصل پیشین هم‌پوشانی روایی دارند.

۱۲. آنگاه اوریئل، یکی از فرشتگانِ قدوس که با من بود و بر آنان سروری داشت، گفت:

«ای ایناک، چرا می‌پرسی، و چرا چنین مشتاقِ دانستنِ حقیقتی؟ اینان از شمارِ ستارگانِ آسمان‌اند که از فرمان خداوند سرپیچیده‌اند، و در اینجا بسته شده‌اند تا ده‌هزار سال، تا زمانی که کیفرِ گناهانشان به پایان رسد.»

۱۳. و از آنجا به جایی دیگر رفتم، هولناک‌تر از جای نخستین؛ و چیزی هولناک دیدم: آتشی بزرگ در آنجا بود که می‌سوخت و زبانه می‌کشید، و آن جایگاه تا مغاک شکافته بود و از ستون‌های عظیمِ آتشِ فروریزان آکنده بود. نه گستره و بزرگی‌اش را می‌توانستم ببینم، و نه می‌توانستم آن را حدس بزنم.

۱۴. آنگاه گفتم:

«چه هراس‌انگیز است این جایگاه، و چه دهشتناک است نگریستن به آن!»

۱۵. آنگاه اوریئل، یکی از فرشتگانِ قدوس که با من بود، پاسخ داد و گفت:

«ای ایناک، چرا چنین بیم و هراس داری؟»

۱۶. و من پاسخ دادم:

«به سبب این جایگاهِ هراس‌انگیز، و به سبب منظرهٔ درد.»

۱۷. و او به من گفت:

«این جایگاه، زندانِ فرشتگان است؛ و آنان تا ابد در اینجا زندانی خواهند بود.»

۱۸. و از آنجا به جایی دیگر رفتم، به کوهی از سنگِ سخت.

۱۹. و در آن، چهار جایِ توخالی بود؛ ژرف و پهناور و بسیار هموار. چه هموار بودند آن جای‌های توخالی، و چه ژرف و تاریک به چشم می آمدند.

۲۰. آنگاه رافائل، یکی از فرشتگانِ قدوس که با من بود، پاسخ داد و گفت:

«این جای‌های توخالی برای همین منظورِ خاص آفریده شده‌اند: تا ارواحِ جان‌های مردگان در آن‌ها گرد آیند؛ آری، تا همهٔ جان‌های فرزندان آدمیان

در اینجا گرد آیند. و این جایگاه‌ها ساخته شده‌اند تا آنان را تا روز داوری‌شان، و تا زمان مقررشان، تا داوریِ بزرگ بر آنان، در خود نگاه دارند.»

۲۱. و مرده‌ای را دیدم که دادخواهی می‌کرد، و آوازش به آسمان برمی‌خاست و دادخواهی می‌نمود. و از رافائل، فرشته‌ای که با من بود، پرسیدم و گفتم: «این روحی که دادخواهی می‌کند، از آنِ کیست؟ این آواز که به آسمان برمی‌خیزد و دادخواهی می‌کند، آواز کیست؟»

۲۲. و او در پاسخ به من گفت:

«این روحی است که از هابیل بیرون آمد؛ همان که برادرش قابیل او را کشت. و او تا نابودیِ نسلِ قابیل از روی زمین، و تا برانداخته‌شدنِ نسل او از میان نسل آدمیان، بر ضد او دادخواهی می‌کند.»

۲۳. آنگاه دربارهٔ آن و دربارهٔ همهٔ آن جای‌های توخالی پرسیدم:

«چرا یکی از دیگری جدا شده است؟»

۲۴. و او در پاسخ به من گفت:

«این سه جایگاه[11] ساخته شده‌اند تا ارواح مردگان از یکدیگر جدا شوند. و چنین بخشی برای ارواح پارسایان ساخته شده است؛ همان جایی که در آن چشمهٔ روشنِ آب قرار دارد. و چنین بخشی برای گناهکاران ساخته شده است، آنگاه که می‌میرند و در زمین دفن می‌شوند، و داوری در زندگی‌شان بر آنان اجرا نشده است.

۲۵. در اینجا ارواح آنان در این دردِ بزرگ جدا نگاه داشته خواهند شد، تا روزِ بزرگِ داوری و کیفر و شکنجهٔ کسانی که تا ابد نفرین می‌کنند، و تا مکافاتِ ارواحشان. در آنجا خداوند آنان را تا ابد خواهد بست. و چنین بخشی برای ارواحِ آنان ساخته شده است که دادخواهی می‌کنند؛ آنان که دربارهٔ نابودیِ

---

[11] در آیهٔ ۱۹ از «چهار جایِ توخالی» سخن گفته می‌شود، اما در آیهٔ ۲۴ فقط سه جایگاه توضیح داده می‌شود. این ناهماهنگی در نسخه‌های کتاب ایناک شناخته‌شده است. برخی پژوهشگران احتمال می‌دهند توضیحِ جایگاه چهارم در جریان انتقال متن از میان رفته باشد.

خویش آشکارا سخن می‌گویند، هنگامی که در روزگار گناهکاران کشته شدند.

۲۶. و چنین بخشی برای ارواح آدمیانی ساخته شده است که پارسا نبودند، بلکه گناهکار بودند؛ آنان که در سرپیچی کامل شدند. و آنان همراهِ سرپیچی‌کنندگان خواهند بود، اما ارواحشان در روز داوری نابود نخواهد شد، و از آنجا نیز برانگیخته نخواهند شد.»

۲۷. آنگاه خداوندِ جلال را ستودم و گفتم:

«خجسته باد خداوندِ من، خداوندِ راستی، که تا ابد فرمان می‌راند.»

۲۸. و از آنجا به جایی دیگر رفتم، به سوی کرانه‌های باختریِ زمین. و آتشی سوزان دیدم که بی‌وقفه روان بود و روز و شب از مسیر خویش بازنمی‌ایستاد، بلکه پیوسته در حرکت بود.

۲۹. و پرسیدم و گفتم:

«این چیست که آرام نمی‌گیرد؟»

۳۰. آنگاه رگوئل، یکی از فرشتگانِ قدوس که با من بود، پاسخ داد و گفت:

«این مسیرِ آتش که دیده‌ای، همان آتشِ باختر است؛ آتشی که با همهٔ اجرام نورانیِ آسمان پیوند دارد.»[۱۲]

۳۱. و از آنجا به جایی دیگر از زمین رفتم، و او رشته‌کوهی از آتش را به من نشان داد که روز و شب می‌سوخت.

۳۲. و از آن فراتر رفتم و هفت کوه باشکوه دیدم که هر یک با دیگری تفاوت داشت؛ و سنگ‌هایشان باشکوه و زیبا بود، سراسر باشکوه، با جلوه‌ای پرجلال و سیمایی نیکو: سه کوه به سوی خاور، یکی بر دیگری بنیاد شده،

---

[۱۲] در نسخهٔ *Winter* و نیز در ترجمهٔ *Charles*، فعل *persecutes* آمده است، اما در *Charles* این واژه با علامت تردید نقل شده و ظاهراً قرائتی مشکل‌دار است. از این رو در ترجمه، معنای کلیِ «پیوند داشتن با اجرام نورانی» برگزیده شده است، نه «تعقیب کردن» یا «آزار رساندن».

و سه کوه به سوی جنوب، یکی بر دیگری؛ و دره‌هایی ژرف و ناهموار که هیچ‌یک به دیگری نمی‌پیوست.

۳۳. و کوه هفتم در میان آن‌ها بود، و از همه در بلندی برتر می‌نمود، همچون تختگاهی بلند[۱۳]؛ و درختانی خوشبو گرداگردِ تخت را فراگرفته بودند.

۳۴. و در میان آن‌ها درختی بود که هرگز بوی آن را نشنیده بودم؛ نه درختی در میانشان مانند آن بود و نه درختانی دیگر شبیه آن. رایحه‌ای داشت فراتر از هر رایحه، و برگ‌ها و شکوفه‌ها و چوبش هرگز پژمرده نمی‌شد؛ و میوه‌اش زیبا بود، و میوه‌اش به خرمای نخل می‌مانست.

۳۵. آنگاه گفتم:

«چه زیباست این درخت، و چه خوشبو؛ برگ‌هایش چه نیکوست، و شکوفه‌هایش در نگاه چه دل‌انگیزند.»

۳۶. آنگاه میکائیل، یکی از فرشتگانِ قدوس و گرامی که با من بود و سرورِ آنان بود، پاسخ داد.

۳۷. و به من گفت:

«ای ایناک، چرا دربارهٔ رایحهٔ این درخت از من می‌پرسی، و چرا می‌خواهی حقیقت را بدانی؟»

۳۸. آنگاه پاسخ دادم و گفتم:

«می‌خواهم دربارهٔ همه‌چیز بدانم، اما بیش از همه دربارهٔ این درخت.»

۳۹. و او پاسخ داد و گفت:

«این کوهِ بلند که دیده‌ای، آن‌که قله‌اش همچون تختِ خداست، تخت اوست؛ جایی که آن قدوسِ بزرگ، خداوندِ جلال، شاهِ جاودان، بر آن خواهد نشست، آنگاه که با نیکی برای دیدار زمین فرود آید. و اما این درختِ خوشبو، هیچ میرایی اجازه ندارد آن را لمس کند تا روزِ داوریِ بزرگ؛ آنگاه

---

[۱۳] در متن انگلیسی *seat of a throne* آمده است؛ یعنی کرسی، نشستگاه یا بخشِ نشستنِ تخت. در ترجمه، برای پرهیز از ابهامِ «جایگاهِ تخت»، تعبیر «تختگاه» برگزیده شده است.

که خداوند از همه انتقام خواهد گرفت و همه‌چیز را تا ابد به فرجام خواهد رساند. سپس این درخت به پارسایان و قدوسان داده خواهد شد. میوه‌اش خوراکِ برگزیدگان خواهد بود؛ و به جایگاهِ قدوس، به معبدِ خداوند، شاهِ جاودان، منتقل خواهد شد.

۴۰. آنگاه آنان با شادی شادمان خواهند شد و سرور خواهند یافت، و به جایگاهِ مقدس درخواهند آمد. و رایحهٔ آن در استخوان‌هایشان خواهد بود، و بر زمین عمری دراز خواهند زیست، همانند عمری که پدرانت زیستند؛ و در روزگار آنان نه اندوه، نه بلا، نه شکنجه و نه مصیبتی به آنان خواهد رسید.»

۴۱. آنگاه خدای جلال، شاهِ جاودان را ستودم؛ او که چنین چیزهایی را برای پارسایان آماده کرده، و آن‌ها را آفریده و وعده داده است که به آنان عطا کند.

۴۲. و از آنجا به میانهٔ زمین رفتم؛ و جایی خجسته دیدم که در آن درختانی بود با شاخه‌هایی پایدار و شکوفا.

۴۳. و در آنجا کوهی مقدس دیدم، و زیرِ کوه، در سوی خاور، جویباری بود که به سوی جنوب روان می‌شد. و به سوی خاور، کوهی دیگر دیدم، بلندتر از آن؛ و میان آن دو، دره‌ای ژرف و باریک بود، و در آن نیز جویباری زیرِ کوه روان بود.

۴۴. و در باخترِ آن، کوهی دیگر بود، پست‌تر از کوه نخستین و کم‌ارتفاع؛ و میان آن‌ها دره‌ای ژرف و خشک بود. و در کرانه‌های آن سه کوه نیز دره‌ای دیگر، ژرف و خشک، قرار داشت.

۴۵. و همهٔ دره‌ها ژرف و باریک بودند، از سنگِ سخت، و درختی بر آن‌ها کاشته نشده بود. و من از آن سنگ‌ها در شگفت شدم، و از آن دره‌ها در شگفت شدم؛ آری، بسیار در شگفت شدم.

۴۶. آنگاه گفتم:

«این سرزمینِ خجسته، که سراسر از درختان آکنده است، برای چیست؟ و این درهٔ نفرین‌شده در میان آن‌ها چه معنایی دارد؟»

۴۷. آنگاه اوریئل، یکی از فرشتگانِ قدوس که با من بود، پاسخ داد و گفت: «این درهٔ نفرین‌شده برای آنان است که تا ابد نفرین‌شده‌اند. اینجا همهٔ نفرین‌شدگانی گرد آورده خواهند شد که با لب‌های خود بر ضد خداوند سخنانی ناشایست گفته‌اند و دربارهٔ جلال او سخنانی سخت بر زبان رانده‌اند. اینجا گرد آورده خواهند شد، و اینجا جایگاهِ داوریِ آنان خواهد بود.

۴۸. در روزهای واپسین، پارسایان تا ابد شاهدِ داوریِ آنان خواهند بود؛ و در آنجا رحمت‌یافتگان، خداوندِ جلال، شاهِ جاودان را خواهند ستود. در روزهای داوری بر آنان، خداوند را به سبب رحمتی که بر پایهٔ آن نصیبشان کرده است، خواهند ستود.»

۴۹. آنگاه خداوندِ جلال را ستودم و جلال او را بازگفتم و او را با شکوه ستایش کردم.

۵۰. و از آنجا به سوی خاور رفتم، به میان رشته‌کوهِ بیابان؛ و بیابانی دیدم تنها و آکنده از درختان و گیاهان. و آب از فراز آن می‌جوشید؛ و چون جویباری فراوان به سوی شمال‌باختر روان می‌شد، از هر سو ابرها و شبنم را برمی‌انگیخت.

۵۱. و از آنجا به جای دیگری در بیابان رفتم، و به خاورِ این رشته‌کوه نزدیک شدم. و در آنجا درختانی خوشبو دیدم که رایحهٔ کُندُر و مُر از خود می‌پراکندند؛ و آن درختان نیز همانند درخت بادام بودند.

۵۲. و از آن‌ها فراتر رفتم، دور به سوی خاور؛ و جای دیگری دیدم، دره‌ای از آب. و در آن درختی بود، به رنگِ درختان خوشبو، همچون مَصطَکی.[۱۴] و بر کناره‌های آن دره‌ها، دارچینی خوشبو دیدم. و از آن‌ها نیز فراتر، به سوی خاور رفتم.

---

[۱۴] **مصطکی:** صمغی خوشبو از درختچه‌ای به همین نام؛ در جهان باستان برای خوشبو کردن، درمان و آیین‌ها به کار می‌رفته است.

۵۳. و کوه‌هایی دیگر دیدم، و در میان آن‌ها بیشه‌هایی از درختان بود؛ و از آن‌ها شهدی روان می‌شد که سارارا و باریجه نامیده می‌شود. و آن‌سوی این کوه‌ها، کوهی دیگر در خاورِ کرانه‌های زمین دیدم که بر آن درختانِ صبرِ زرد[15] بود، و همهٔ درختان آکنده از صمغی خوشبو بودند، همانند درختان بادام. و هنگامی که آن را می‌سوزاندند، از هر رایحهٔ خوشی خوشبوتر بود.

۵۴. و پس از این رایحه‌های خوش، چون به سوی شمال، بر فراز کوه‌ها نگریستم، هفت کوه دیدم آکنده از سنبلِ خوشبو و درختان خوشبو و دارچین و فلفل.

۵۵. و از آنجا از فرازِ قله‌های همهٔ این کوه‌ها گذشتم، دور به سوی خاورِ زمین؛ و از فراز دریای اریتره گذشتم و از آن دور شدم، و از کنار فرشته زوتیئل گذشتم.

۵۶. و به باغِ راستی رسیدم؛ و از دور درختانِ فراوان دیدم، و دو درختِ بزرگ در آنجا، بسیار بزرگ، زیبا، پرجلال و باشکوه؛ و درختِ دانش[16]، که میوهٔ مقدس آن را خوردند و حکمتِ بزرگ را شناختند.

۵۷. آن درخت از نظر بلندی همچون انجیرِ پیچنده[17] بود، و برگ‌هایش همچون برگ‌های خرنوب، و میوه‌اش همچون خوشه‌های تاک، بسیار زیبا؛ و رایحهٔ آن درخت تا دوردست نفوذ می‌کرد.

۵۸. آنگاه گفتم:

«چه زیباست این درخت، و چه دل‌انگیز است سیمای آن!»

۵۹. آنگاه رافائل، فرشتهٔ قدوسی که با من بود، پاسخ داد و گفت:

---

[15] **صبر زرد:** نام سنتی گیاه *aloe* در فارسی؛ گیاهی صمغ‌دار/دارویی و خوشبو که در متون کهن با عطرها و مواد آیینی همراه می‌شود.

[16] **درخت دانش:** همان *Tree of Knowledge*؛ اشاره به درختی در روایت باغ عدن که خوردن از میوهٔ آن به گشوده‌شدن چشم آدم و حوا و آگاهی از برهنگی می‌انجامد.

[17] **انجیرِ پیچنده:** برابرِ *strangler fig*؛ گونه‌ای از انجیر/فیکوس که بر درختان دیگر می‌روید و با ریشه‌های پیچان خود آن‌ها را دربرمی‌گیرد.

«این درختِ حکمت است؛ همان که پدرِ پیرت و مادرِ سالخورده‌ات، که پیش از تو بودند، از آن خوردند، و حکمت آموختند، و چشمانشان گشوده شد، و دانستند که برهنه‌اند، و از باغ رانده شدند.»

۶۰. و از آنجا به کرانه‌های زمین رفتم و در آنجا جانورانی بزرگ دیدم که هر یک با دیگری تفاوت داشت؛ و پرندگانی نیز دیدم که در ظاهر و زیبایی و آواز با یکدیگر تفاوت داشتند، یکی با دیگری متفاوت.

۶۱. و در خاورِ آن جانوران، کرانه‌های زمین را دیدم که آسمان بر آن تکیه دارد، و درگاه‌های آسمان گشوده است. و دیدم چگونه ستارگانِ آسمان بیرون می‌آیند؛ و درگاه‌هایی را که از آن‌ها بیرون می‌شدند شمردم، و همهٔ خروجگاه‌های هر ستاره را جداگانه نوشتم، بر پایهٔ شمار و نام‌هایشان، مسیرها و جایگاه‌هایشان، و زمان‌ها و ماه‌هایشان، چنان‌که اوریئل، فرشتهٔ قدوسی که با من بود، به من نشان داد.

۶۲. او همه‌چیز را به من نشان داد و برایم نوشت؛ و نام‌هایشان را نیز برایم نوشت، و قوانین و دسته‌هایشان را.

۶۳. و از آنجا به سوی شمال، به کرانه‌های زمین رفتم؛ و در آنجا پدیده‌ای بزرگ و پرجلال در کرانه‌های سراسر زمین دیدم.

۶۴. و در آنجا سه درگاهِ آسمان را دیدم که در آسمان گشوده بود. از هر یک از آن‌ها بادهای شمالی بیرون می‌آیند؛ هنگامی که می‌وزند، سرما، تگرگ، یخبندان، برف، شبنم و باران پدید می‌آید. و از یک درگاه، برای نیکی می‌وزند؛ اما چون از دو درگاه دیگر بوزند، با خشونت و رنج بر زمین می‌وزند، و با خشونت می‌دمند.

۶۵. و از آنجا به سوی باختر، به کرانه‌های زمین رفتم؛ و در آنجا سه درگاهِ آسمان را دیدم که گشوده بود، همانند آنچه در خاور دیده بودم؛ همان شمارِ درگاه‌ها و همان شمارِ خروجگاه‌ها.

۶۶. و از آنجا به سوی جنوب، به کرانه‌های زمین رفتم، و در آنجا سه درگاهِ گشودهٔ آسمان را دیدم؛ و از آنجا شبنم و باران و باد بیرون می‌آید. و از آنجا

به سوی خاور، به کرانه‌های آسمان رفتم؛ و در آنجا سه درگاهِ خاوریِ آسمان را گشوده دیدم، و درگاه‌هایی کوچک بالای آن‌ها.

۶۷. از هر یک از این درگاه‌های کوچک، ستارگانِ آسمان می‌گذرند و در مسیری که به آنان نشان داده شده، به سوی باختر روان می‌شوند.

۶۸. و هر بار که دیدم، همواره خداوندِ جلال را ستودم؛ و پیوسته خداوندِ جلال را می‌ستودم، او که شگفتی‌های بزرگ و پرجلال پدید آورده است، تا بزرگیِ کار خویش را به فرشتگان و ارواح و آدمیان بنمایاند؛ تا کار او و همهٔ آفرینش او را بستایند، و کارِ قدرت او را ببینند، و کار بزرگِ دستانش را ستایش کنند و تا ابد او را بستایند.

کتاب دوم: تمثیل‌ها

فصل ۱ – تمثیل نخست

۱. رؤیای دوم که او دید، رؤیای حکمت بود؛ رؤیایی که ایناک دید، پسرِ جارد، پسرِ مهللئیل، پسرِ قینان، پسرِ انوش، پسرِ شیث، پسرِ آدم.

۲. و این است آغازِ سخنانِ حکمت؛ من آواز خویش را بلند کردم تا با ساکنان زمین سخن بگویم و بگویم:

«بشنوید، ای مردمانِ روزگاران کهن، و بنگرید، ای آنان که پس از این خواهید آمد، به سخنانِ آن قدوس که در پیشگاه خداوندِ ارواح[۱۸] بر زبان خواهم آورد. بهتر بود که این سخنان برای مردمانِ روزگاران کهن گفته شود؛ اما سرآغازِ حکمت را از آنان که پس از این خواهند آمد نیز پنهان نخواهیم داشت.

۳. تا امروز، چنین حکمتی هرگز از سوی خداوندِ ارواح داده نشده بود؛ همان‌گونه که من آن را بر پایهٔ بینش خویش دریافت کرده‌ام، بر پایهٔ خشنودیِ خداوندِ ارواح، آن‌که بهرهٔ زندگیِ جاودان را به من بخشیده است. اکنون سه تمثیل به من سپرده شد، و من آواز خویش را بلند کردم و آن‌ها را برای ساکنان زمین بازگفتم.

۴. تمثیل نخست:

آنگاه که جماعتِ پارسایان آشکار شود، و گناهکاران به سبب گناهانشان داوری شوند، و از روی زمین رانده گردند؛

۵. و آنگاه که آن پارسا در برابر دیدگانِ پارسایان آشکار شود، آن‌که کردارهای برگزیده‌اش بر خداوندِ ارواح تکیه دارد؛ و روشنایی بر پارسایان و برگزیدگانی که بر زمین ساکن‌اند آشکار شود؛ آنگاه جایگاهِ گناهکاران کجا خواهد بود؟ و آرامگاهِ آنان که خداوندِ ارواح را انکار کرده‌اند کجا؟ برای آنان بهتر بود اگر زاده نشده بودند.

---

[۱۸] **خداوندِ ارواح:** ترجمهٔ *Lord of Spirits*؛ لقبی برای خدای اعلی در بخش «تمثیل‌ها».

۶. آنگاه که رازهای پارسایان آشکار شود، و گناهکاران داوری شوند، و ناپارسان از حضورِ پارسایان و برگزیدگان رانده گردند،
۷. از آن هنگام، آنان که زمین را در اختیار دارند دیگر نیرومند و سرافراز نخواهند بود؛ و نخواهند توانست چهرهٔ قدوسان را ببینند، زیرا خداوندِ ارواح روشناییِ خویش را بر چهرهٔ قدوسان، پارسایان و برگزیدگان آشکار کرده است.
۸. آنگاه شاهان و نیرومندان نابود خواهند شد و به دست پارسایان و قدوسان سپرده خواهند گشت.
۹. و از آن پس، هیچ‌یک از آنان برای زندگیِ خویش از خداوندِ ارواح رحمت نخواهد خواست، زیرا زندگی‌شان به پایان رسیده است.
۱۰. و چنین خواهد شد در آن روزگاران که فرزندانِ برگزیده و قدوس از آسمانِ بلند فرود خواهند آمد، و نسل آنان با فرزندان آدمیان یکی خواهد شد.
۱۱. و در آن روزگاران، ایناک کتاب‌هایی از غیرت و خشم، و کتاب‌هایی از آشوب و رانده‌شدن دریافت کرد.
۱۲. و خداوندِ ارواح می‌گوید:
«رحمت به آنان ارزانی نخواهد شد.»
۱۳. و در آن روزگاران، گردبادی مرا از زمین برگرفت و در کرانهٔ آسمان‌ها فرود آورد.
۱۴. و در آنجا رؤیایی دیگر دیدم: سکونتگاه‌های قدوسان و جایگاه‌های آرامشِ پارسایان.
۱۵. در آنجا چشمانم سکونتگاه‌های آنان را با فرشتگانِ پارسای او دید، و جایگاه‌های آرامششان را با قدوسان.
۱۶. و آنان برای فرزندان آدمیان دادخواهی و میانجی‌گری می‌کردند و دعا می‌خواندند؛ و راستی در برابر آنان چون آب روان بود، و رحمت چون شبنم بر زمین. چنین است در میان آنان تا ابدالآباد.

۱۷. و در آن جایگاه، چشمانم برگزیدهٔ راستی و ایمان را دید؛ و سکونتگاه او را زیر بال‌های خداوندِ ارواح دیدم.

۱۸. و در روزگار او راستی چیره خواهد شد، و پارسایان و برگزیدگان در برابر او تا ابدالآباد بی‌شمار خواهند بود.

۱۹. و همهٔ پارسایان و برگزیدگان در برابر او چون روشنایی‌های آتشین نیرومند خواهند بود؛ و دهانشان از برکت آکنده خواهد بود، و لب‌هایشان نامِ خداوندِ ارواح را خواهند ستود؛ و راستی در برابر او هرگز از میان نخواهد رفت.

۲۰. در آنجا خواستم ساکن شوم، و جانم مشتاقِ آن سکونتگاه شد؛ و از پیش، بهرهٔ من در آنجا بود، زیرا چنین دربارهٔ من در پیشگاه خداوندِ ارواح مقرر شده بود.

۲۱. در آن روزگاران، نامِ خداوندِ ارواح را با ستایش‌ها و خجسته‌خوانی‌ها ستودم، زیرا او مرا بر پایهٔ خشنودیِ خداوندِ ارواح برای برکت و جلال مقدر کرده بود.

۲۲. چشمانم زمانی دراز به آن جایگاه نگریست؛ و من او را ستودم و سپاس گفتم و گفتم:

«خجسته است او، و خجسته باد از آغاز و تا ابدالآباد. و در پیشگاه او هیچ پایانی نیست. او پیش از آفرینش جهان می‌داند چه چیزی تا ابد خواهد بود و چه چیزی از نسلی به نسل دیگر خواهد آمد.»

۲۳. آنان که نمی‌خوابند تو را می‌ستایند؛ در برابر جلال تو می‌ایستند، ستایش می‌کنند و بزرگ می‌دارند و می‌گویند:

«قدوس، قدوس، قدوس است خداوندِ ارواح؛ او زمین را از ارواح آکنده می‌سازد.»

۲۴. و در آنجا چشمانم همهٔ آنان را دید که نمی‌خوابند؛ آنان در برابر او می‌ایستند و ستایش می‌کنند و می‌گویند:

«خجسته‌ای تو، و خجسته باد نامِ خداوند تا ابدالآباد.»

و چهرهٔ من دگرگون شد، زیرا دیگر نمی‌توانستم بنگرم.

۲۵. و پس از آن، هزارانِ هزار و ده‌هزار بار ده‌هزار دیدم؛ انبوهی دیدم بیرون از شمار و سنجش، که در برابر خداوندِ ارواح ایستاده بودند.

۲۶. و در چهار سوی خداوندِ ارواح، چهار حضور[۱۹] دیدم، متفاوت از آنان که نمی‌خوابند؛ و نام‌هایشان را آموختم، زیرا فرشته‌ای که با من بود، نام‌هایشان را به من شناساند و همهٔ چیزهای پنهان را به من نشان داد.

۲۷. و آوازهای آن چهار حضور را شنیدم، آنگاه که در پیشگاه خداوندِ جلال ستایش می‌کردند.

۲۸. آواز نخست، خداوندِ ارواح را تا ابدالآباد می‌ستود.

۲۹. و آواز دوم را شنیدم که برگزیده را می‌ستود، و برگزیدگانی را که به خداوندِ ارواح آویخته‌اند.

۳۰. و آواز سوم را شنیدم که برای آنان که بر زمین ساکن‌اند دعا و میانجی‌گری می‌کرد، و به نام خداوندِ ارواح زاری و درخواست می‌نمود.

۳۱. و آواز چهارم را شنیدم که شیطان‌ها[۲۰] را می‌راند و نمی‌گذاشت به پیشگاه خداوندِ ارواح آیند تا ساکنان زمین را متهم کنند.

۳۲. پس از آن، از فرشتهٔ آرامش[۲۱] که با من بود و همهٔ چیزهای پنهان را به من نشان می‌داد، پرسیدم:

«این چهار حضور که دیده‌ام کیستند، آنان که سخنانشان را شنیده‌ام و نوشته‌ام؟»

۳۳. و او به من گفت:

---

[۱۹] **چهار حضور:** ترجمهٔ *four presences*؛ اشاره به چهار فرشتهٔ بلندمرتبه‌ای که در پیرامون خداوندِ ارواح ایستاده‌اند: میکائیل، رافائل، جبرئیل و فانوئل.

[۲۰] **شیطان‌ها:** در متن انگلیسی *the Satans* آمده است؛ یعنی «اتهام‌زنندگان/دشمنان» به صورت جمع، نه الزاماً یک شخصیت واحد به نام شیطان در معنای متأخر آن.

[۲۱] **فرشتهٔ آرامش:** ترجمهٔ *angel of peace*. در این ترجمه، *peace* در بیشتر موارد «آرامش» ترجمه شده است، نه «صلح»، زیرا در متن ایناک بارِ رستگاری، آسودگی و هماهنگی با نظم الهی دارد.

«نخستین، میکائیل است، آن مهربان و دیرخشم؛ و دومین، که بر همهٔ بیماری‌ها و همهٔ زخم‌های فرزندان آدمیان گمارده شده، رافائل است؛ و سومین، که بر همهٔ قدرت‌ها گمارده شده، جبرئیل است؛ و چهارمین، که بر توبه برای امیدِ آنان که زندگی جاودان را به میراث می‌برند گمارده شده، فانوئل نام دارد.»

۳۴. و اینان چهار فرشتهٔ خداوندِ ارواح‌اند، و این‌ها چهار آوازی است که در آن روزگاران شنیدم.

۳۵. و پس از آن، همهٔ رازهای آسمان‌ها را دیدم، و اینکه چگونه پادشاهی تقسیم شده است، و چگونه کردارهای آدمیان در ترازو سنجیده می‌شود.

۳۶. و در آنجا خانه‌های برگزیدگان و خانه‌های قدوسان را دیدم؛ و چشمانم در آنجا همهٔ گناهکارانی را دید که نامِ خداوندِ ارواح را انکار می‌کردند و از آنجا رانده و کشان‌کشان برده می‌شدند؛ و نمی‌توانستند در آنجا بمانند، به سبب کیفری که از جانب خداوندِ ارواح صادر می‌شود.

۳۷. و در آنجا چشمانم رازهای آذرخش و رعد را دید، و رازهای بادها را؛ اینکه چگونه تقسیم می‌شوند تا بر زمین بوزند، و رازهای ابرها و شبنم را. و دیدم که از کجا در آن جایگاه بیرون می‌آیند و از کجا زمینِ غبارآلود را سیراب می‌کنند.

۳۸. و در آنجا حجره‌های بسته‌ای دیدم که بادها از آن‌ها تقسیم می‌شوند: حجرهٔ تگرگ و بادها، حجرهٔ مه و ابرها؛ و ابرِ آن از آغاز جهان بر زمین سایه می‌افکند.

۳۹. و حجره‌های خورشید و ماه را دیدم؛ جایی که از آن بیرون می‌آیند و جایی که دوباره بدان بازمی‌گردند؛ و بازگشتِ پرجلالشان را، و اینکه چگونه یکی بر دیگری برتری دارد، و مدار باشکوهشان را، و چگونه مدار خود را ترک نمی‌کنند؛ و چیزی بر مدار خود نمی‌افزایند و چیزی از آن نمی‌کاهند، و بر پایهٔ سوگندی که با آن به یکدیگر بسته شده‌اند، با یکدیگر وفادار می‌مانند.

۴۰. و نخست، خورشید بیرون می‌رود و مسیر خویش را بر پایهٔ فرمانِ خداوندِ ارواح می‌پیماید؛ و نام او تا ابدالآباد نیرومند است.

۴۱. و پس از آن، راهِ پنهان و آشکارِ ماه را دیدم؛ و ماه مسیر خویش را در آن جایگاه، روز و شب، به انجام می‌رساند؛ یکی در برابر دیگری، در پیشگاه خداوندِ ارواح.

۴۲. و آنان سپاس و ستایش می‌گزارند و آرام نمی‌گیرند؛ زیرا سپاسگزاری‌شان خود آرامش آنان است.

۴۳. زیرا خورشید بسیار دگرگون می‌شود، گاه برای برکت و گاه برای نفرین؛ و مسیرِ راهِ ماه، برای پارسایان روشنایی است و برای گناهکاران تاریکی، به نام خداوند؛ آن‌که میان روشنایی و تاریکی جدایی افکند، و ارواح آدمیان را جدا ساخت، و ارواح پارسایان را به نامِ راستیِ خویش استوار کرد.

۴۴. زیرا هیچ فرشته‌ای مانع نمی‌شود و هیچ قدرتی توانِ مانع‌شدن ندارد؛ زیرا او برای همهٔ آنان داوری می‌گمارد، و همهٔ آنان را در پیشگاه خویش داوری می‌کند.

۴۵. حکمت جایی نیافت که در آن ساکن شود؛ آنگاه جایگاهی در آسمان‌ها برایش مقرر شد.

۴۶. حکمت بیرون رفت تا در میان فرزندان آدمیان خانه گیرد، اما جایگاهی نیافت.

۴۷. پس حکمت به جایگاه خویش بازگشت و در میان فرشتگان نشست.

۴۸. و ناراستی از حجره‌های خویش بیرون رفت؛ و آنان را که نمی‌جست، یافت و در میانشان ساکن شد؛ همچون باران در بیابان، و چون شبنم بر زمینی تشنه.

۴۹. و آذرخش‌های دیگر و ستارگانِ آسمان را دیدم؛ و دیدم چگونه او همهٔ آنان را به نام‌هایشان فراخواند و آنان به او گوش سپردند.

۵۰. و دیدم چگونه آنان را در ترازویی راستین بر پایهٔ اندازه‌های نورشان می‌سنجند: پهنای فضاهایشان و روزِ پدیدارشدنشان، و اینکه چگونه

گردششان آذرخش پدید می‌آورد؛ و گردششان بر پایهٔ شمار فرشتگان است، و با یکدیگر وفادار می‌مانند.

۵۱. و از فرشته‌ای که با من بود و آنچه پنهان بود به من نشان می‌داد، پرسیدم: «این‌ها چیستند؟»

۵۲. و او به من گفت:

«خداوندِ ارواح معنای تمثیلیِ آن‌ها را به تو نشان داده است: این‌ها نام‌های قدوسانی‌اند که بر زمین ساکن‌اند و تا ابدالآباد به نام خداوندِ ارواح ایمان دارند.»

۵۳. و پدیده‌ای دیگر نیز دربارهٔ آذرخش‌ها دیدم: اینکه چگونه برخی از ستارگان برمی‌خیزند و به آذرخش بدل می‌شوند، و نمی‌توانند از صورتِ تازهٔ خویش جدا شوند.

فصل ۲ — تمثیل دوم

۱. و این است تمثیل دوم، دربارهٔ آنان که نامِ سکونتگاهِ قدوسان و نامِ خداوندِ ارواح را انکار می‌کنند.

۲. آنان به آسمان فرا نخواهند رفت و بر زمین نیز نخواهند آمد. چنین خواهد بود بهرهٔ گناهکارانی که نامِ خداوندِ ارواح را انکار کرده‌اند؛ آنان که برای روزِ رنج و آشوب نگاه داشته شده‌اند.

۳. در آن روز، برگزیدهٔ من بر تختِ جلال خواهد نشست و کردارهای آنان را خواهد آزمود؛ و جایگاه‌های آرامشِ آنان بی‌شمار خواهد بود. و جان‌هایشان در درونشان نیرو خواهد گرفت، آنگاه که برگزیدگانِ مرا ببینند.

۴. و آنان که نامِ پرجلالِ مرا خوانده‌اند، آنگاه من برگزیدهٔ خویش را در میانشان ساکن خواهم کرد.

۵. و آسمان را دگرگون خواهم ساخت و آن را به برکت و روشناییِ جاودان بدل خواهم کرد؛ و زمین را دگرگون خواهم ساخت و آن را برکت خواهم گرداند. و برگزیدگانِ خویش را بر آن ساکن خواهم کرد؛ اما گناهکاران و بدکاران بر آن گام نخواهند نهاد.

۶. زیرا پارسایانِ خویش را آماده کرده‌ام، آنان را از آرامش سیراب ساخته‌ام و در پیشگاه خویش ساکن کرده‌ام؛ اما برای گناهکاران، داوری‌ای نزد من در راه است، تا آنان را از روی زمین نابود سازم.

۷. و در آنجا کسی را دیدم که سرورِ روزگاران بود، و سرِ او همچون پشم سپید بود؛ و همراه او موجودی دیگر بود که چهره‌اش سیمای انسان داشت، و سیمایش آکنده از مهر بود، همچون یکی از فرشتگانِ قدوس.

۸. و از فرشته‌ای که با من بود و همهٔ چیزهای پنهان را به من نشان می‌داد، دربارهٔ آن پسر انسان[۲۲] پرسیدم: او کیست؟ از کجا آمده است؟ و چرا همراهِ سرورِ روزگاران می‌رود؟

۹. و او پاسخ داد و به من گفت:

« این است پسر انسان، آن‌که راستی از آنِ اوست؛ آن‌که راستی با او ساکن است و همهٔ گنجینه‌های آنچه پنهان است آشکار می‌کند. زیرا خداوندِ ارواح او را برگزیده است، و جایگاهِ او در پیشگاه خداوندِ ارواح، به سببِ راستی، تا ابد برتر خواهد بود.

۱۰. و این پسر انسان که دیده‌ای، پادشاهان و نیرومندان را از جایگاه‌هایشان برخواهد کند، مهارِ قدرت‌مندان را خواهد گسست، و دندان‌های گناهکاران را خواهد شکست؛ زیرا او را نمی‌ستایند و سپاس نمی‌گویند و فروتنانه اعتراف نمی‌کنند که پادشاهی از کجا به آنان بخشیده شده است.

۱۱. و او چهرهٔ نیرومندان را فروخواهد افکند و آنان را از شرم آکنده خواهد ساخت. تاریکی جایگاهِ سکونتشان خواهد بود، و کرم‌ها بسترشان؛ و امیدی نخواهند داشت که از بسترهای خویش برخیزند، زیرا نامِ خداوندِ ارواح را نمی‌ستایند.

۱۲. اینان همانان‌اند که ستارگانِ آسمان را داوری می‌کنند، بر زمین گام می‌نهند و بر آن ساکن‌اند.

۱۳. همهٔ کردارهایشان ناراستی را آشکار می‌کند، و قدرتشان بر ثروتشان تکیه دارد.

۱۴. ایمانشان به خدایانی است که با دستان خویش ساخته‌اند، و نامِ خداوندِ ارواح را انکار می‌کنند.

---

[۲۲] **پسر انسان:** در متن انگلیسی *Son of Man* آمده است. در این ترجمه «پسر انسان» حفظ شده، زیرا در متن به چهره‌ای مذکر، داورانه و برگزیده اشاره دارد، نه صرفاً «فرزند انسان» به معنای عام.

۱۵. آنان خانه‌های نیایشِ[۲۳] او را آزار می‌دهند، و نیز وفادارانی را که به نامِ خداوندِ ارواح آویخته‌اند.
۱۶. و در آن روزگاران، دعای پارسایان و خونِ پارسایان از زمین به پیشگاه خداوندِ ارواح بالا خواهد رفت.
۱۷. در آن روزگاران، قدوسانی که در آسمان‌های بالا ساکن‌اند، با یک آواز متحد خواهند شد؛ و برای خونِ پارسایان که ریخته شده است، به نامِ خداوندِ ارواح زاری و دعا خواهند کرد، ستایش خواهند نمود، سپاس خواهند گفت و نامِ خداوندِ ارواح را خواهند ستود.
۱۸. تا دعای پارسایان در پیشگاه خداوندِ ارواح بیهوده نماند؛ تا داوری دربارهٔ آنان انجام گیرد و تا ناچار نباشند تا ابد رنج برند.»
۱۹. در آن روزگاران، سرورِ روزگاران را دیدم، آنگاه که بر تختِ جلال خویش نشست؛ و کتاب‌های زندگان در پیشگاه او گشوده شد، و همهٔ سپاه او که در آسمانِ بالا بود، و مشاورانش، در برابر او ایستادند.
۲۰. و دل‌های قدوسان از شادی آکنده شد، زیرا شمارِ پارسایان عرضه شده بود، و دعای پارسایان شنیده شده بود، و خونِ پارسایان در پیشگاه خداوندِ ارواح طلب شده بود.
۲۱. و در آن جایگاه، چشمهٔ راستی را دیدم که پایان‌ناپذیر بود؛ و پیرامون آن چشمه‌های بسیارِ حکمت بود. همهٔ تشنگان از آن‌ها نوشیدند و از حکمت آکنده شدند؛ و سکونتگاهشان با پارسایان و قدوسان و برگزیدگان بود.
۲۲. و در همان ساعت، آن پسر انسان در پیشگاه خداوندِ ارواح نامیده شد، و نام او در برابر سرورِ روزگاران برده شد.
۲۳. آری، پیش از آنکه خورشید و نشانه‌ها آفریده شوند، پیش از آنکه ستارگانِ آسمان ساخته شوند، نامِ او در پیشگاه خداوندِ ارواح نامیده شده بود.

---

[۲۳] **خانه‌های نیایشِ او:** در متن انگلیسی تعبیر *houses of his congregations* آمده است.

۲۴. «او تکیه‌گاهی خواهد بود برای پارسایان، تا بر او تکیه کنند و فرو نیفتند؛ و او روشناییِ ملت‌ها خواهد بود، و امیدِ آنان که دل‌هایی اندوهگین دارند.

۲۵. همهٔ ساکنان زمین در برابر او فرو خواهند افتاد و پرستش خواهند کرد؛ و خداوندِ ارواح را خواهند ستود و بزرگ خواهند داشت و با سرود خواهند ستایید.

۲۶. و از همین رو، او برگزیده و در پیشگاه او پنهان نگاه داشته شده است، پیش از آفرینشِ جهان و تا ابد.

۲۷. و حکمتِ خداوندِ ارواح، او را بر قدوسان و پارسایان آشکار کرده است؛ زیرا او نصیبِ پارسایان را نگاه داشته است. آنان این جهانِ ناراستی را دشمن داشته و خوار شمرده‌اند، و به نامِ خداوندِ ارواح، از همهٔ کردارها و راه‌های آن بیزاری جسته‌اند. پس به نامِ او نجات می‌یابند، و زندگی‌شان به خواستِ خشنودانهٔ او مقرر گشته است.

۲۸. در این روزها، شاهانِ زمین و نیرومندانی که زمین را در اختیار دارند، به سبب کردارهای دستانشان، چهره‌هایی فرو افتاده خواهند داشت؛ زیرا در روزِ اندوه و رنجِ خویش نخواهند توانست خود را نجات دهند، و من آنان را به دست برگزیدهٔ خویش خواهم سپرد.

۲۹. همچون کاه در آتش، در برابر چهرهٔ قدوسان خواهند سوخت؛ و همچون سرب در آب، در برابر چهرهٔ پارسایان فرو خواهند رفت، و دیگر هیچ نشانی از آنان یافت نخواهد شد.

۳۰. و در روزِ رنجشان، آرامش بر زمین خواهد بود؛ و در برابر آنان فرو خواهند افتاد و دیگر برنخواهند خاست. و هیچ‌کس نخواهد بود که با دست خود آنان را بگیرد و برخیزاند، زیرا خداوندِ ارواح و مسح‌شدهٔ او را انکار کرده‌اند. خجسته باد نامِ خداوندِ ارواح.

۳۱. زیرا حکمت همچون آب فرو ریخته می‌شود، و جلال در پیشگاه او تا ابد کاستی نمی‌گیرد.

۳۲. زیرا او در همهٔ رازهای راستی نیرومند است، و ناراستی همچون سایه ناپدید خواهد شد و پایداری نخواهد داشت؛ زیرا برگزیده در پیشگاه خداوندِ ارواح ایستاده است، و جلال او تا ابدالآباد است و قدرت او تا همهٔ نسل‌ها.

۳۳. و در او روحِ حکمت ساکن است، و روحی که بینش می‌بخشد، و روحِ فهم و توان، و روحِ آنان که در راستی به خواب رفته‌اند.

۳۴. و او چیزهای پنهان را داوری خواهد کرد، و هیچ‌کس نخواهد توانست در برابر او سخنی دروغ بر زبان آورد؛ زیرا او برگزیده است در پیشگاه خداوندِ ارواح، بر پایهٔ خشنودیِ او.

۳۵. در آن روزگاران، دگرگونی‌ای برای قدوسان و برگزیدگان رخ خواهد داد؛ و روشناییِ روزها بر آنان خواهد ماند، و جلال و حرمت به سوی قدوسان بازخواهد گشت.

۳۶. در روزِ رنج، روزی که شرارت بر ضد گناهکاران اندوخته شده است، پارسایان به نامِ خداوندِ ارواح پیروز خواهند شد؛ و او دیگران را وادار خواهد کرد که ببینند، تا توبه کنند و از کردارهای دستان خویش دست بردارند.

۳۷. آنان از راهِ نامِ خداوندِ ارواح هیچ حرمت نخواهند داشت؛ اما به نامِ او نجات خواهند یافت، و خداوندِ ارواح بر آنان رحم خواهد کرد، زیرا رحمت او بزرگ است.

۳۸. و او در داوریِ خویش نیز پارساست؛ و در پیشگاه جلال او، ناراستی نیز نخواهد توانست خود را پایدار نگاه دارد. در داوریِ او، آنان که توبه نکرده‌اند در پیشگاه او نابود خواهند شد.

۳۹. و خداوندِ ارواح می‌گوید: «از این پس، بر آنان رحم نخواهم کرد.»

۴۰. در آن روزگاران، زمین نیز آنچه را به آن سپرده شده بازخواهد داد؛ شئول[۲٤] نیز آنچه را دریافت کرده بازخواهد داد، و دوزخ آنچه را بدهکار است بازپس خواهد داد.

[۲٤] **شئول:** در سنت عبری، جایگاه مردگان یا جهان زیرین؛ الزاماً معادل «جهنم» به‌عنوان جایگاه کیفر نهایی نیست.

۴۱. زیرا در آن روزگاران، برگزیده برخواهد خاست و پارسایان و قدوسان را از میان آنان برخواهد گزید.

۴۲. زیرا روزی که آنان باید نجات یابند نزدیک شده است.

۴۳. و برگزیده در آن روزگاران بر تختِ من خواهد نشست، و دهان او همهٔ رازهای حکمت و مشورت را فروخواهد ریخت؛ زیرا خداوندِ ارواح آن‌ها را به او داده و او را جلال بخشیده است.

۴۴. در آن روزگاران، کوه‌ها همچون قوچان خواهند جَست، و تپه‌ها همچون بره‌هایی که از شیر سیر شده‌اند خواهند خرامید؛ و چهره‌های فرشتگان در آسمان از شادی روشن خواهد شد.

۴۵. و زمین شادی خواهد کرد، و پارسایان بر آن ساکن خواهند شد، و برگزیدگان بر آن گام خواهند نهاد.

۴۶. پس از آن روزها، در همان جایگاهی که همهٔ رؤیاهای امور پنهان را دیده بودم ــ زیرا در گردبادی برده شده بودم و مرا به سوی باختر برده بودند ــ

۴۷. در آنجا چشمانم همهٔ رازهای آسمان را که خواهند بود دید: کوهی از آهن، کوهی از مس، کوهی از نقره، کوهی از زر، کوهی از فلزِ نرم[۲۵]، و کوهی از سرب.

۴۸. و از فرشته‌ای که با من بود پرسیدم و گفتم:

«این چیزهایی که در نهان دیده‌ام چیستند؟»

۴۹. و او به من گفت:

«همهٔ این چیزهایی که دیده‌ای در خدمت فرمانروایی مسح‌شدهٔ او خواهند بود، تا او بر زمین توانا و نیرومند باشد.»

۵۰. و آن فرشتهٔ آرامش پاسخ داد و به من گفت:

«اندکی درنگ کن، و همهٔ امور پنهانی که پیرامون خداوندِ ارواح است بر تو آشکار خواهد شد.

---

[۲۵] **فلزِ نرم:** ترجمهٔ محتاطانهٔ *soft metal* در متن انگلیسی. مراد دقیق فلز روشن نیست؛ از همین رو از تعیین قطعیِ نام فلز پرهیز شده است.

۵۱. و این کوه‌هایی که چشمانت دیده‌اند ــ کوه آهن، کوه مس، کوه نقره، کوه زر، کوه فلزِ نرم، و کوه سرب ــ

۵۲. همهٔ این‌ها در پیشگاه برگزیده همچون موم در برابر آتش خواهند بود، و همچون آبی که از بالا فرو می‌ریزد؛ و در برابر گام‌های او بی‌توان خواهند شد.

۵۳. و در آن روزگاران چنین خواهد شد که هیچ‌کس نه با زر نجات خواهد یافت و نه با نقره؛ و هیچ‌کس نخواهد توانست بگریزد.

۵۴. و آهنی برای جنگ در کار نخواهد بود، و هیچ‌کس زره بر تن نخواهد کرد. برنز سودی نخواهد داشت، قلع ارجی نخواهد یافت، و سرب خواستنی نخواهد بود.

۵۵. و همهٔ این چیزها از سطح زمین نابود خواهد شد.»

۵۶. و نگریستم و به بخشی دیگر از زمین روی گرداندم، و در آنجا دره‌ای ژرف با آتشی سوزان دیدم. و شاهان و نیرومندان را آوردند و آغاز کردند که آنان را در این درهٔ ژرف بیفکنند.

۵۷. و در آنجا چشمانم دید که چگونه ابزارهای آنان را می‌ساختند: زنجیرهایی آهنین با وزنی بی‌اندازه.

۵۸. و از فرشتهٔ آرامش که با من بود پرسیدم و گفتم:

«این زنجیرها برای چه کسانی آماده می‌شود؟»

۵۹. و او به من گفت:

«این‌ها برای سپاهیانِ عزازیل آماده می‌شود، تا آنان را بگیرند و در مغاکِ محکومیتِ کامل بیفکنند؛ و چنان‌که خداوندِ ارواح فرمان داده است، آرواره‌های آنان را با سنگ‌های سخت و تیز بپوشانند.»

۶۰. و میکائیل و جبرئیل و رافائل و فانوئل در آن روزِ بزرگ آنان را خواهند گرفت و در همان روز به کورهٔ سوزان خواهند افکند، تا خداوندِ ارواح از آنان به سبب ناراستی‌شان انتقام گیرد؛ زیرا خود را فرمانبردارِ شیطان ساختند و ساکنان زمین را به گمراهی کشاندند.

۶۱. و در آن روزگاران، کیفر از سوی خداوندِ ارواح خواهد آمد؛ و او همهٔ حجره‌های آب‌ها را که بالای آسمان‌هاست، و چشمه‌هایی را که زیرِ زمین است، خواهد گشود.

۶۲. و همهٔ آب‌ها با یکدیگر یکی خواهند شد: آنچه بالای آسمان‌هاست نرینه است، و آبی که زیرِ زمین است مادینه.

۶۳. و آنان همهٔ ساکنان زمین و آنان را که زیرِ کرانه‌های آسمان ساکن‌اند نابود خواهند کرد. و هنگامی که ناراستی‌ای را که بر زمین پدید آورده‌اند بشناسند، آنگاه به دستِ همین آب‌ها نابود خواهند شد.

۶۴. و پس از آن، سرورِ روزگاران پشیمان شد و گفت:

«بیهوده همهٔ ساکنان زمین را نابود کردم.»

۶۵. و به نامِ بزرگ خویش سوگند یاد کرد:

«از این پس، با هیچ‌یک از اهلِ زمین چنین نخواهم کرد؛ و نشانه‌ای در آسمان خواهم نهاد، و این نشانه تا ابد پیمانِ امانت میان من و آنان خواهد بود، تا زمانی که آسمان بر فراز زمین است؛ و این بر پایهٔ فرمان من است.

۶۶. هنگامی که بخواهم در روزِ آشوب و درد به دست فرشتگان آنان را فروگیرم، به سبب این، کیفر و خشم خود را بر آنان فرود خواهم آورد.» چنین می‌گوید خدا، خداوندِ ارواح.

۶۷. ای شاهانِ نیرومندی که بر زمین ساکن‌اید، باید برگزیدهٔ مرا ببینید: چگونه بر تختِ جلال می‌نشیند و عزازیل و همهٔ همراهانش، و همهٔ سپاهیانش را به نامِ خداوندِ ارواح داوری می‌کند.

۶۸. و در آنجا سپاهیانِ فرشتگانِ کیفر را دیدم که می‌رفتند، و در دست تازیانه‌ها و زنجیرهایی از آهن و برنز داشتند.

۶۹. و از فرشتهٔ آرامش که با من بود پرسیدم و گفتم:

«این تازیانه‌داران به سوی چه کسانی می‌روند؟»

۷۰. و او به من گفت:

«به سوی خاصّان و محبوبانِ[۲۶] آنان، تا در شکافِ مغاکِ دره افکنده شوند.»

۷۱. و آنگاه آن دره از خاصّان و محبوبانِ آنان آکنده خواهد شد؛ و روزهای زندگی‌شان به پایان خواهد رسید، و از آن پس روزهای گمراه‌کردنشان به شمار نخواهد آمد.

۷۲. و در آن روزگاران، فرشتگان بازخواهند گشت و به سوی خاور، بر پارت‌ها و مادها، هجوم خواهند برد.

۷۳. آنان شاهانِ ایشان را برخواهند انگیخت، چنان‌که روحِ ناآرامی بر آنان فرود آید؛ و آنان را از تخت‌هایشان برخواهند شوراند، تا همچون شیران از لانه‌های خود بیرون جهند و همچون گرگانی گرسنه در میان گله‌هایشان بیفتند.

۷۴. و پارت‌ها و مادها برخواهند آمد و سرزمینِ برگزیدگانِ او را پایمال خواهند کرد؛ اما شهرِ پارسایان مانعی در برابر اسبانشان خواهد بود.

۷۵. سپس میان خودشان جنگ درخواهد گرفت، و دستِ راستشان بر ضد خودشان نیرومند خواهد شد.

۷۶. و هیچ مردی برادر خود را نخواهد شناخت، و نه هیچ پسری پدر یا مادر خویش را؛ تا آنجا که پیکرهای کشتگانشان از شمار بیرون رود، و کیفرشان بیهوده نباشد.

۷۷. در آن روزگاران، شئول آرواره‌های خود را خواهد گشود و آنان در آن فروبلعیده خواهند شد. نابودی آنان به پایان خواهد رسید؛ شئول گناهکاران را در حضورِ برگزیدگان خواهد بلعید.

۷۸. و پس از آن چنین شد که سپاهی دیگر از ارابه‌ها دیدم، و مردانی را که بر آن‌ها سوار بودند و بر بادها می‌آمدند، از خاور و از باختر به سوی جنوب.

---

[۲۶] **خاصّان و محبوبانِ آنان:** در متن انگلیسی *their elect and beloved ones* آمده است. برای پرهیز از اشتباه با «برگزیدگانِ خداوند»، در اینجا «خاصّان» به‌جای «برگزیدگان» آمده است؛ مراد نزدیکان یا وابستگانِ همان محکومان است.

۷۹. و بانگِ ارابه‌هایشان شنیده شد؛ و چون این آشوب پدید آمد، قدوسان از آسمان آن را دیدند، و ستون‌های زمین از جای خود جنبیدند، و آوای آن از یک کرانهٔ آسمان تا کرانهٔ دیگر، در یک روز، شنیده شد.

۸۰. و همهٔ آنان فرو خواهند افتاد و خداوندِ ارواح را خواهند پرستید. و این است پایانِ تمثیل دوم.

فصل ۳ – تمثیل سوم

۱. و آغاز کردم به گفتنِ تمثیل سوم، دربارهٔ پارسایان و برگزیدگان.

۲. خجسته‌اید شما، ای پارسایان و برگزیدگان، زیرا نصیبتان پرجلال خواهد بود.

۳. و پارسایان در روشناییِ خورشید خواهند بود، و برگزیدگان در روشناییِ زندگیِ جاودان.

۴. روزهای زندگیِ آنان بی‌پایان خواهد بود، و روزهای قدوسان بی‌شمار.

۵. و آنان روشنایی را خواهند جُست و نزد خداوندِ ارواح راستی خواهند یافت.

۶. برای پارسایان، به نامِ خداوندِ جاودان، آرامش خواهد بود.

۷. و پس از آن، به قدوسانِ آسمان گفته خواهد شد که رازهای راستی را بجویند؛ یعنی میراثِ ایمان را.

۸. زیرا آن میراث بر زمین همچون خورشید روشن شده است، و تاریکی گذشته است.

۹. و روشنایی‌ای خواهد بود که هرگز پایان نمی‌گیرد، و شمارِ روزهای آنان را حدّی نخواهد بود.

۱۰. زیرا تاریکیِ نخستین نابود شده، و روشناییِ راستی تا ابد در پیشگاه خداوندِ ارواح استوار خواهد شد.

۱۱. در آن روزگاران، چشمانم رازهای آذرخش‌ها و روشنایی‌ها را دید، و داوری‌هایی را که به انجام می‌رسانند؛ و اینکه چگونه، چنان‌که خداوندِ ارواح بخواهد، برای برکت یا برای نفرین روشن می‌شوند.

۱۲. و در آنجا رازهای رعد را دیدم، و اینکه چگونه چون در آسمانِ بالا طنین می‌افکند، آوازش شنیده می‌شود.

۱۳. و او مرا واداشت تا داوری‌هایی را ببینم که بر زمین اجرا می‌شوند؛ خواه برای آسایش و برکت باشند، خواه برای نفرین، بر پایهٔ سخنِ خداوندِ ارواح.

۱۴. و پس از آن، همهٔ رازهای روشنایی‌ها و آذرخش‌ها به من نشان داده شد؛ و آن‌ها برای برکت و برای سیراب‌کردن روشن می‌شوند.

۱۵. در سال پانصدم، در ماه هفتم، در روز چهاردهمِ ماه، در زندگیِ ایناک.

۱۶. در آن تمثیل دیدم که لرزشی نیرومند آسمانِ آسمان‌ها را به لرزه افکند، و سپاهِ آن متعال، و فرشتگان، هزارانِ هزار و ده‌هزار بار ده‌هزار، به آشوبی بزرگ آشفته شدند.

۱۷. و سرورِ روزگاران بر تختِ جلالِ خویش نشست، و فرشتگان و پارسایان گرداگردِ او ایستادند.

۱۸. و لرزشی بزرگ مرا فراگرفت، و ترس بر من چیره شد؛ کمرم سست شد، درونم از هم گسست، و بر چهرهٔ خویش فرو افتادم.

۱۹. و میکائیل، فرشته‌ای دیگر از میان قدوسان فرستاد و او مرا برخیزاند؛ و چون مرا برخیزاند، روحم به من بازگشت، زیرا تابِ نگریستن به آن سپاه و آن جنبش و لرزشِ آسمان را نداشتم.

۲۰. و میکائیل به من گفت:

«چرا از چنین رؤیایی آشفته‌ای؟ تا امروز، روزِ رحمتِ او دوام داشته است، و او نسبت به ساکنان زمین رحیم و بردبار بوده است.

۲۱. اما چون آن روز، و آن قدرت، و آن کیفر، و آن داوری فرا رسد ــ همان که خداوندِ ارواح برای کسانی آماده کرده است که قانونِ راستی را حرمت نمی‌نهند، داوریِ راستین را انکار می‌کنند، و نامِ او را بیهوده بر زبان می‌آورند ــ آن روز برای برگزیدگان پیمان خواهد بود، اما برای گناهکاران بازخواست.

۲۲. هنگامی که کیفرِ خداوندِ ارواح بر آنان فرود آید، فرود خواهد آمد تا کیفرِ خداوندِ ارواح بیهوده نباشد؛ و فرزندان را با مادرانشان و فرزندان را با پدرانشان نابود خواهد کرد.

۲۳. پس از آن، داوری بر پایهٔ رحمت و بردباریِ او انجام خواهد گرفت.»

۲۴. و در آن روز، دو هیولای عظیم[۲۷] از یکدیگر جدا شدند: هیولای مادینه‌ای به نامِ لویاتان، تا در مغاک‌های اقیانوس، بر فراز چشمه‌های آب‌ها، سکونت کند.

۲۵. اما نرینه، بهیموت نام دارد؛ او با سینهٔ خویش بیابانی ویران را اشغال کرده بود که دودائین[۲۸] نام داشت، در خاورِ باغی که برگزیدگان و پارسایان در آن ساکن‌اند؛ همان‌جا که نیای من برده شد، هفتمین از آدم، نخستین انسانی که خداوندِ ارواح آفرید.

۲۶. و از آن فرشتهٔ دیگر درخواست کردم که توانِ آن دو هیولا را به من نشان دهد: چگونه در یک روز از هم جدا شدند و افکنده شدند، یکی به مغاک‌های دریا و دیگری به خشکیِ بیابان.

۲۷. و او به من گفت:

«ای پسر انسان، تو در اینجا می‌خواهی آنچه را پنهان است بدانی.»

۲۸. و آن فرشتهٔ دیگر که با من بود و آنچه پنهان بود به من نشان می‌داد، آنچه را نخستین و واپسین است به من گفت: آنچه در بلندای آسمان است، و در ژرفای زیرِ زمین، و در کرانه‌های آسمان، و بر بنیادِ آسمان.

۲۹. و نیز حجره‌های بادها را به من نشان داد: چگونه بادها تقسیم می‌شوند، چگونه سنجیده می‌شوند، و چگونه درگاه‌های بادها شمارش می‌شوند؛ هر یک بر پایهٔ نیروی باد، و نیروی روشنایی‌های ماه، و بر پایهٔ نیرویی که شایستهٔ آن است؛ و نیز بخش‌های ستارگان را بر پایهٔ نام‌هایشان، و اینکه چگونه همهٔ بخش‌ها تقسیم می‌شوند.

---

[۲۷] **لویاتان و بهیموت:** در متن انگلیسی *Leviathan* و *Behemoth* آمده است. این دو موجودِ عظیم در سنت‌های یهودی و کتاب‌مقدسی با نیروهای آغازین، آب‌ها، بیابان و هیولاهای کیهانی پیوند دارند. در اینجا متن آن‌ها را به صورت دو هیولای نرینه و مادینه تصویر می‌کند.

[۲۸] **دودائین:** صورت آوانگاری‌شدهٔ *Duidain* در متن انگلیسی. جایگاهی بیابانی در خاورِ باغِ پارسایان معرفی شده است. صورت و معنای دقیق نام در سنت‌های مختلف روشن و یکدست نیست.

۳۰. و رعدها را به من نشان داد، بر پایهٔ جایگاه‌هایی که در آن فرومی‌افتند؛ و همهٔ بخش‌هایی را که میان آذرخش‌ها نهاده شده است تا روشن شوند؛ و سپاهشان را، تا یکباره فرمان ببرند.

۳۱. زیرا برای رعد، جایگاه‌های آرامش مقرر شده است، هنگامی که در انتظارِ غرشِ خویش است؛ و رعد و آذرخش از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند، و با آنکه یکی و بی‌تقسیم نیستند، هر دو با روح همراه می‌روند و از هم جدا نمی‌شوند.

۳۲. زیرا هنگامی که آذرخش روشن می‌شود، رعد آواز خویش را برمی‌آورد؛ و روح، در هنگامِ غرش، وقفه‌ای را برقرار می‌کند و میان آن دو به‌یکسان تقسیم می‌نهد؛ زیرا خزانهٔ غرش‌های آنان همچون ریگ است، و هر یک از آن‌ها، هنگامی که می‌غرد، با لگامی نگاه داشته می‌شود، و به نیروی روح بازگردانده می‌شود، و بر پایهٔ سویه‌های بسیارِ زمین به پیش رانده می‌شود.

۳۳. و روحِ دریا نرینه و نیرومند است؛ و بر پایهٔ توانِ نیروی خویش، آن را با لگامی واپس می‌کشد، و به همان‌سان به پیش رانده می‌شود و در میان همهٔ کوه‌های زمین پراکنده می‌گردد.

۳۴. و روحِ شبنمِ یخ‌زده، فرشتهٔ خاصِ خویش را دارد؛ و روحِ تگرگ، فرشته‌ای نیکوست.

۳۵. و روحِ برف به سبب نیروی خویش حجره‌های خود را ترک کرده است؛ در آنجا روحی ویژه هست، و آنچه از آن بالا می‌رود همچون دود است، و نامش یخبندان است.

۳۶. و روحِ مه با آنان در حجره‌هایشان یکی نیست، بلکه حجره‌ای ویژه دارد؛ زیرا مسیرش، هم در روشنایی و هم در تاریکی، و هم در زمستان و هم در تابستان، پرجلال است؛ و در حجرهٔ آن فرشته‌ای هست.

۳۷. و روحِ شبنم، سکونتگاهِ خود را در کرانه‌های آسمان دارد، و با حجره‌های باران پیوسته است؛ و مسیرش در زمستان و تابستان است. و ابرهای آن و ابرهای مه به هم پیوسته‌اند، و یکی به دیگری می‌بخشد.

۳۸. و هنگامی که روحِ باران از حجرهٔ خویش بیرون می‌آید، فرشتگان می‌آیند و حجره را می‌گشایند و آن را بیرون می‌برند؛ و چون بر سراسر زمین پراکنده شود، با آبِ روی زمین درمی‌آمیزد.

۳۹. این آب‌ها برای ساکنان زمین‌اند؛ زیرا خوراکِ زمین‌اند از سوی آن متعال که در آسمان است. از این رو برای باران اندازه‌ای هست، و فرشتگان آن را بر عهده می‌گیرند.

۴۰. و این چیزها را در سوی باغِ پارسایان دیدم.

۴۱. و فرشتهٔ آرامش که با من بود به من گفت:

«این دو هیولا، که هماهنگ با بزرگیِ خدا آماده شده‌اند، خوراک خواهند یافت.»[۲۹]

۴۲. و در آن روزگاران دیدم که ریسمان‌هایی بلند به آن فرشتگان داده شد؛ و آنان برای خود بال گرفتند و پرواز کردند، و به سوی شمال رفتند.

۴۳. و از فرشته پرسیدم و گفتم:

«چرا آن فرشتگان این ریسمان‌ها را برگرفته و رفته‌اند؟»

۴۴. و او به من گفت:

«رفته‌اند تا اندازه‌گیری کنند.»

۴۵. و فرشته‌ای که با من بود به من گفت:

«اینان اندازه‌های پارسایان و ریسمان‌های پارسایان[۳۰] را نزد پارسایان خواهند آورد، تا آنان تا ابدالآباد بر نامِ خداوندِ ارواح تکیه کنند.

---

[۲۹] عبارت «خوراک خواهند یافت» ترجمهٔ محتاطانهٔ *shall feed* است. متن روشن نمی‌کند که این دو هیولا از چه یا برای چه تغذیه خواهند کرد؛ بنابراین ترجمه از افزودنِ تفسیر خودداری کرده است.

[۳۰] **ریسمان‌های پارسایان:** در متن انگلیسی *the measures of the righteous and the ropes of the righteous* آمده است. این تصویر به ابزارهای اندازه‌گیری و سنجش کیهانی اشاره دارد؛ یعنی تعیین اندازه‌ها، حدود و نصیبِ پارسایان در نظمی که برقرار خواهد شد.

۴۶. برگزیدگان با برگزیدگان سکونت آغاز خواهند کرد؛ و این‌ها اندازه‌هایی است که به ایمان داده خواهد شد و راستی را نیرو خواهد بخشید.

۴۷. و این اندازه‌ها همهٔ رازهای ژرفای زمین را آشکار خواهند کرد؛ و آنان را که در بیابان نابود شده‌اند، و آنان را که جانوران دریده‌اند، و آنان را که ماهیانِ دریا بلعیده‌اند، بازخواهند نمود؛ تا بازگردند و در روزی که برگزیده آشکار می‌شود، بر او تکیه کنند. زیرا هیچ‌کس در پیشگاه خداوندِ ارواح نابود نخواهد شد، و هیچ‌کس نمی‌تواند نابود شود.»

۴۸. و همهٔ آنان که در آسمانِ بالا ساکن‌اند، فرمانی و قدرتی و آوازی یگانه و روشنایی‌ای همچون آتش دریافت کردند.

۴۹. و آن یگانه را با نخستین سخنانِ خویش ستودند و بزرگ داشتند و با حکمت سپاس گفتند.

۵۰. و در گفتار و در روحِ زندگی حکیم بودند.

۵۱. و خداوندِ ارواح، برگزیده را بر تختِ جلال نشاند. و او همهٔ کردارهای قدوسانِ بالا در آسمان را داوری خواهد کرد، و کردارهایشان در ترازو سنجیده خواهد شد.

۵۲. و چنین بود که خداوند به شاهان و نیرومندان و بلندپایگان و ساکنان زمین فرمان داد و گفت:

«چشمان خود را بگشایید و شاخ‌های خویش را برافرازید، اگر می‌توانید برگزیده را بشناسید.»

۵۳. و خداوندِ ارواح او را بر تختِ جلالِ خویش نشاند، و روحِ راستی بر او فرو ریخته شد.

۵۴. و سخنِ دهانِ او همهٔ گناهکاران را نابود می‌کند، و همهٔ ناپارسان از برابر چهرهٔ او نابود می‌شوند.

۵۵. و در آن روز، همهٔ شاهان و نیرومندان و بلندپایگان و آنان که زمین را در اختیار دارند، برخواهند خاست؛ و خواهند دید و خواهند شناخت که او چگونه بر تختِ جلالِ خویش نشسته است.

۵۶. و داوریِ راستی در پیشگاه او انجام می‌شود، و هیچ سخنِ دروغی در برابر او گفته نمی‌شود.

۵۷. آنگاه درد بر آنان فرود خواهد آمد، همچون دردِ زنی در زایمان، هنگامی که فرزندش به دهانهٔ زهدان می‌رسد و او در زادن درد می‌کشد.

۵۸. و گروهی از آنان به گروهی دیگر خواهند نگریست و هراسان خواهند شد؛ چهره‌هایشان فرو خواهد افتاد، و درد آنان را فراخواهد گرفت، آنگاه که آن پسر انسان را ببینند که بر تختِ جلالِ خویش نشسته است.

۵۹. و شاهان و نیرومندان و همهٔ آنان که زمین را در اختیار دارند، او را که بر همه فرمان می‌راند، آن پنهان‌مانده را، خواهند ستود و بزرگ خواهند داشت و برخواهند کشید.

۶۰. زیرا از آغاز، پسر انسان پنهان بود، و آن متعال او را در پیشگاه قدرت خویش نگاه داشت و بر برگزیدگان آشکار کرد.

۶۱. و جماعتِ برگزیدگان و قدوسان استوار خواهد شد، و همهٔ برگزیدگان در آن روز در برابر او خواهند ایستاد.

۶۲. و همهٔ شاهان و نیرومندان و بلندپایگان و آنان که بر زمین فرمان می‌رانند، در برابر او بر چهره‌های خویش فرو خواهند افتاد و پرستش خواهند کرد؛ و امید خویش را بر آن پسر انسان خواهند نهاد، و از او دادخواست خواهند کرد و از دست او رحمت خواهند طلبید.

۶۳. با این همه، آن خداوندِ ارواح چنان بر آنان سخت خواهد گرفت که شتابان از حضور او بیرون خواهند رفت؛ و چهره‌هایشان از شرم آکنده خواهد شد، و تاریکی بر چهره‌هایشان ژرف‌تر خواهد گشت.

۶۴. و او آنان را به فرشتگانِ کیفر خواهد سپرد، تا بر آنان انتقام گیرند، زیرا فرزندان و برگزیدگان او را ستم کرده‌اند.

۶۵. و پارسایان و برگزیدگانِ او تماشاگرِ داوریِ آنان خواهند بود؛ و بر آنان شادی خواهند کرد، زیرا خشمِ خداوندِ ارواح بر آنان فرود آمده است، و شمشیرِ او از خونِ آنان سیراب شده است.

۶۶. و پارسایان و برگزیدگان در آن روز نجات خواهند یافت، و از آن پس هرگز چهرهٔ گناهکاران و ناپارسان را نخواهند دید.

۶۷. و خداوندِ ارواح بر فراز آنان خواهد ماند، و آنان با آن پسر انسان خواهند خورد، خواهند آرمید و برخواهند خاست، تا ابدالآباد.

۶۸. و پارسایان و برگزیدگان از زمین برخاسته خواهند بود، و دیگر چهره‌هایی فرو افتاده نخواهند داشت.

۶۹. و جامه‌های جلال بر تن خواهند کرد؛ و این‌ها جامه‌های زندگی از جانب خداوندِ ارواح خواهد بود. جامه‌های شما کهنه نخواهد شد، و جلال شما در پیشگاه خداوندِ ارواح از میان نخواهد رفت.

۷۰. در آن روزگاران، نیرومندان و شاهانی که زمین را در اختیار دارند، از فرشتگانِ کیفر ــ همانان که به دستشان سپرده شده‌اند ــ اندکی مهلت خواهند خواست، تا در برابر خداوندِ ارواح فرو افتند و پرستش کنند و گناهان خویش را در پیشگاه او اعتراف نمایند.

۷۱. و خداوندِ ارواح را خواهند ستود و بزرگ خواهند داشت و خواهند گفت: «خجسته است خداوندِ ارواح، و خداوندِ شاهان، و خداوندِ نیرومندان، و خداوندِ توانگران، و خداوندِ جلال، و خداوندِ حکمت؛ و قدرت تو در هر راز پنهان درخشان است، از نسلی به نسل دیگر، و جلال تو تا ابدالآباد.

۷۲. ژرف‌اند همهٔ رازهای تو و بی‌شمار؛ و راستیِ تو از شمار بیرون است. اکنون دریافته‌ایم که باید خداوندِ شاهان و آن‌کس را که شاهِ همهٔ شاهان است، بزرگ بداریم و بستاییم.»

۷۳. و خواهند گفت:

«کاش آرامشی می‌داشتیم تا جلال او را بستاییم، سپاس بگزاریم و ایمان خویش را در پیشگاه جلال او اعتراف کنیم! و اکنون اندکی آرامش می‌جوییم، اما نمی‌یابیم. سخت در پیِ آن می‌رویم و به دست نمی‌آوریم؛ و روشنایی از برابر ما ناپدید شده است، و تاریکی جایگاهِ ابدیِ ما خواهد بود.

۷۴. زیرا در پیشگاه او ایمان نیاوردیم و نامِ خداوندِ ارواح را بزرگ نداشتیم؛ بلکه امید ما به عصای پادشاهی‌مان بود و به جلالِ خودمان.

۷۵. و در روزِ رنج و آشوبمان، او ما را نجات نمی‌دهد، و ما مهلتی برای اعتراف نمی‌یابیم؛ تا اقرار کنیم که خداوندِ ما در همهٔ کارهای خویش، و در داوری‌ها و دادگریِ خویش راستین است، و داوری‌های او جانب‌دارِ هیچ‌کس نیست.

۷۶. و ما به سبب کردارهای خویش از برابر چهرهٔ او می‌گذریم، و همهٔ گناهانمان به راستی شمرده شده است.»

۷۷. آنگاه آنان با خود خواهند گفت:

«جان‌های ما از بهرهٔ ناروا انباشته است؛ اما این نیز مانع آن نمی‌شود که زیر بارِ سنگینِ شئول فرود آییم.»

۷۸. و پس از آن، چهره‌هایشان در برابر آن پسر انسان از تاریکی و شرم آکنده خواهد شد، و از حضور او رانده خواهند شد؛ و شمشیر در میان آنان، در برابر چهرهٔ او، خواهد ماند.

۷۹. خداوندِ ارواح چنین گفت:

«این است فرمان و داوری دربارهٔ نیرومندان، و شاهان، و بلندپایگان، و آنان که زمین را در اختیار دارند، در پیشگاه خداوندِ ارواح.»

۸۰. و صورت‌های دیگری را نیز در آن جایگاه دیدم که پنهان بودند. و آواز فرشته را شنیدم که می‌گفت:

«اینان فرشتگانی‌اند که به زمین فرود آمدند، و آنچه را از فرزندان آدمیان پنهان بود آشکار کردند، و فرزندان آدمیان را فریفتند تا مرتکب گناه شوند.»

کتاب سوم: کتاب نوح

فصل ۱ — زاده‌شدنِ نوح

۱. و پس از چند روز، پسرم متوشالح برای پسرِ خود، لامک، زنی گرفت؛ و آن زن از او باردار شد و پسری زایید.

۲. و بدنِ او همچون برف سپید بود و چون شکوفهٔ گل سرخ، سرخ‌فام؛ و موی سرش و گیسوانِ بلندش همچون پشم، سپید بود، و چشمانش زیبا. و هنگامی که چشمانش را گشود، سراسر خانه را چون خورشید روشن کرد، و همهٔ خانه بسیار روشن شد.

۳. و آنگاه در دستانِ قابله برخاست، دهان گشود و با خداوندِ راستی سخن گفت.

۴. و پدرش، لامک، از او ترسید و گریخت، و نزد پدرش متوشالح آمد.

۵. و به او گفت:

«پسری شگفت‌گونه زاده‌ام، متفاوت و ناهمانند با آدمیان، و همانندِ پسرانِ خدای آسمان؛ سرشتِ او دیگرگون است و به ما شباهت ندارد. چشمانش همچون پرتوهای خورشید است و چهره‌اش پرجلال.

۶. و به گمانم او از من پدید نیامده، بلکه از فرشتگان است؛ و بیم دارم که در روزگار او شگفتی‌ای بر زمین رخ دهد. و اکنون، ای پدرم، نزد تو آمده‌ام تا از تو درخواست کنم و به تو التماس نمایم که نزد ایناک، پدرِ ما، بروی و حقیقت را از او بدانی؛ زیرا سکونتگاهِ او در میان فرشتگان است.»

۷. و چون متوشالح سخنانِ پسرش را شنید، نزد من به کرانه‌های زمین آمد؛ زیرا شنیده بود که من آنجا هستم. و با آوایی بلند فریاد زد، و من آوازش را شنیدم و نزد او آمدم.

۸. و به او گفتم:

«بنگر، این منم، پسرم؛ برای چه نزد من آمده‌ای؟»

۹. و او پاسخ داد و گفت:

«به سبب نگرانی‌ای بزرگ نزد تو آمده‌ام، و به سبب رؤیایی آشفته‌کننده به تو نزدیک شده‌ام.

۱۰. و اکنون، ای پدرم، مرا بشنو: برای پسرم لامک پسری زاده شده که همانندی ندارد؛ سرشتش مانند سرشتِ آدمیان نیست، رنگِ بدنش از برف سپیدتر و از شکوفهٔ گل سرخ سرخ‌تر است، و موی سرش از پشمِ سپید، سپیدتر. چشمانش همچون پرتوهای خورشید است؛ و چون چشمانش را گشود، سراسر خانه را روشن کرد.

۱۱. و در دستانِ قابله برخاست، دهان گشود و خداوندِ آسمان را ستود.

۱۲. و پدرش، لامک، ترسید و نزد من گریخت؛ و باور نکرد که آن کودک از او پدید آمده باشد، بلکه گمان برد که همانندِ فرشتگانِ آسمان است. و اینک نزد تو آمده‌ام تا حقیقت را به من آشکار کنی.»

۱۳. و من، ایناک، پاسخ دادم و به او گفتم:

«خداوند کاری نو بر زمین خواهد کرد؛ و من این را پیش‌تر در رؤیا دیده‌ام و اکنون به تو آشکار می‌کنم: در نسلِ پدرم جارد، برخی از فرشتگانِ آسمان از سخنِ خداوند سرپیچی کردند.

۱۴. و اینک آنان گناه می‌کنند و از قانون درمی‌گذرند؛ با زنان درآمیخته‌اند و با آنان گناه می‌کنند، برخی از آنان را به همسری گرفته‌اند و از آنان فرزندانی پدید آورده‌اند.

۱۵. و بر زمین غولانی پدید خواهند آورد، نه بر پایهٔ روح، بلکه بر پایهٔ جسم؛ و کیفری بزرگ بر زمین خواهد آمد، و زمین از هر ناپاکی پاک خواهد شد.

۱۶. آری، نابودی‌ای بزرگ بر سراسر زمین خواهد آمد؛ توفانی خواهد آمد و ویرانی‌ای بزرگ برای یک سال.

۱۷. و این پسری که برای شما زاده شده، بر زمین باقی خواهد ماند، و سه فرزندش همراه او نجات خواهند یافت؛ هنگامی که همهٔ آدمیانِ روی زمین بمیرند، او و پسرانش نجات خواهند یافت.

۱۸. و اکنون به پسرت لامک آشکار کن که آن‌که زاده شده، به‌راستی پسرِ اوست؛ و نامش را نوح بگذار، زیرا او برای شما باقی خواهد ماند، و او و پسرانش از نابودی‌ای که به سبب همهٔ گناه و همهٔ ناراستی بر زمین خواهد آمد، نجات خواهند یافت؛ همان ناراستی‌ای که در روزگار او بر زمین به کمال خواهد رسید.

۱۹. و پس از آن، ناراستی‌ای بیش از آنچه نخست بر زمین به کمال رسیده بود پدید خواهد آمد؛ زیرا من رازهای قدوسان را می‌دانم، چون او، خداوند، آن‌ها را به من نشان داده و مرا آگاه کرده است، و من آن‌ها را در لوح‌های آسمانی خوانده‌ام.

۲۰. و در آن لوح‌ها خواندم که نسل از پیِ نسل از راه به در خواهد شد، تا آنکه نسلی از راستی برخیزد؛ و سرپیچی نابود شود، و گناه از زمین بگذرد، و هرگونه نیکی بر آن فرود آید.

۲۱. و اکنون، پسرم، برو و به پسرت لامک آشکار کن که این پسری که زاده شده، به‌راستی پسرِ اوست، و این دروغ نیست.»

۲۲. و چون متوشالح سخنانِ پدرش ایناک را شنید ــ زیرا او همه‌چیز را در نهان به او نشان داده بود ــ بازگشت و آن را به لامک آشکار کرد؛ و نامِ آن پسر را نوح نهاد، زیرا او زمین را پس از همهٔ آن نابودی آرامش خواهد بخشید.

فصل ۲ – فراخواندنِ ایناک

۱. و در آن روزگاران، نوح زمین را دید که فرونشسته و نابودی‌اش نزدیک شده است.

۲. و از آنجا برخاست و به کرانه‌های زمین رفت، و با آوایی بلند پدربزرگش ایناک را فراخواند.

۳. نوح سه بار با آوایی تلخ گفت:
«مرا بشنو، مرا بشنو، مرا بشنو.»

۴. و من به او گفتم:
«به من بگو بر زمین چه می‌گذرد که زمین به چنین حال بدی افتاده و لرزان شده است؛ مبادا من نیز با آن نابود شوم.»

۵. و آنگاه آشوبی بزرگ بر زمین پدید آمد، و آوازی از آسمان شنیده شد، و من بر چهرهٔ خویش فرو افتادم.

۶. و ایناک، پدربزرگم، آمد و کنار من ایستاد و به من گفت:
«چرا مرا با فریادی تلخ و گریه فراخوانده‌ای؟

۷. فرمانی از پیشگاه خداوند دربارهٔ ساکنان زمین صادر شده است و نابودیِ آنان قطعی گشته است؛ زیرا همهٔ رازهای فرشتگان را آموخته‌اند، و همهٔ خشونتِ شیاطین و همهٔ نیروهای آنان را، پنهان‌ترین نیروها را.

۸. و نیز همهٔ نیروی جادوگران، و نیروی افسونگری، و نیروی آنان را که پیکره‌های ریخته‌شده می‌سازند؛ و اینکه چگونه نقره از غبارِ زمین پدید می‌آید، و چگونه فلزِ نرم در زمین پدید می‌آید. زیرا سرب و قلع همچون نخستین فلز از زمین پدید نمی‌آیند؛ چشمه‌ای است که آن‌ها را پدید می‌آورد، و فرشته‌ای در آنجا ایستاده است، و آن فرشته برتر است.»

۹. و پس از آن، پدربزرگم ایناک دستِ مرا گرفت و مرا برخیزاند و به من گفت:
«برو، زیرا من از خداوندِ ارواح دربارهٔ این آشوب بر زمین پرسیده‌ام.

۱۰. و او به من گفت:

« به سبب ناراستیِ آنان، داوری‌شان مقرر شده و دیگر هرگز به تأخیر نخواهد افتاد. به سببِ افسون‌هایی که جسته و آموخته‌اند، زمین و ساکنانش نابود خواهند شد.

۱۱. و برای اینان تا ابد جای توبه‌ای نیست، زیرا آنچه را پنهان بود به آنان نشان داده‌اند؛ و اینان محکومان‌اند. اما تو، ای پسرم، خداوندِ ارواح می‌داند که پاکی و از این سرزنش دربارهٔ رازها بی‌گناهی.

۱۲. و او نامت را در میان قدوسان مقرر کرده است و تو را در میان ساکنان زمین نگاه خواهد داشت؛ و نسلِ پارسای تو را برای پادشاهی و افتخارهای بزرگ مقرر کرده است، و از نسل تو چشمه‌ای از پارسایان و قدوسان تا ابد و بی‌شمار پدید خواهد آمد.»

۱۳. و پس از آن، فرشتگانِ کیفر را به من نشان داد؛ آنان که آماده‌اند بیایند و همهٔ نیروهای آب‌هایی را که در زیرِ زمین‌اند رها کنند، تا داوری و نابودی بر همهٔ ساکنان زمین فرود آورند.

۱۴. و خداوندِ ارواح به فرشتگانی که بیرون می‌رفتند فرمان داد که نگذارند آب‌ها بالا آیند، بلکه آن‌ها را مهار کنند؛ زیرا آن فرشتگان بر نیروهای آب‌ها گمارده بودند.

۱۵. و من از پیشگاه ایناک دور شدم.

فصل ۳ – داوریِ فرشتگان

۱. و در آن روزگاران، کلامِ خدا نزد من آمد و به من گفت:
«نوح، نصیبِ تو در پیشگاه من برآمده است؛ نصیبی بی‌عیب، نصیبی از محبت و راستی.

۲. و اکنون فرشتگان در کارند؛ و هنگامی که کارِ خود را به پایان رسانند، دستِ خویش را بر آن خواهم نهاد و آن را نگاه خواهم داشت؛ و از آن، تخمِ زندگی پدید خواهد آمد، و دگرگونی‌ای آغاز خواهد شد، چنان‌که زمین بی‌سکنه نماند.

۳. و نسلِ تو را تا ابدالآباد در پیشگاه خود استوار خواهم ساخت؛ و آنان را که با تو ساکن‌اند، در زمین پراکنده خواهم کرد. نسلِ تو بر روی زمین بی‌ثمر نخواهد ماند، بلکه به نامِ خداوند برکت خواهد یافت و افزون خواهد شد.»

۴. و او آن فرشتگانی را که ناراستی را آشکار کرده‌اند، در آن درهٔ سوزان زندانی خواهد کرد؛ همان دره‌ای که پدربزرگم ایناک پیش‌تر در باختر، در میان کوه‌های زر و نقره و آهن و فلزِ نرم و قلع، به من نشان داده بود.

۵. و من آن دره را دیدم؛ در آنجا آشوبی بزرگ بود و آب‌ها سخت در تلاطم بودند.

۶. و چون همهٔ این‌ها رخ داد، از آن فلزِ گداختهٔ آتشین و از آن تلاطم در آن جایگاه، بوی گوگرد برخاست؛ و آن بو با آن آب‌ها آمیخته بود. و دره‌ای که جایگاهِ فرشتگانِ گمراه‌کنندهٔ مردم زمین بود، زیرِ آن سرزمین در آتش می‌سوخت.

۷. و از میان دره‌های آن، جویبارهایی از آتش روان بود؛ همان‌جا که فرشتگانی که ساکنان زمین را گمراه کرده بودند، کیفر می‌بینند.

۸. اما آن آب‌ها در آن روزگاران برای شاهان و نیرومندان و بلندپایگان و ساکنان زمین، مایهٔ درمانِ بدن خواهد بود، اما برای روح، مایهٔ کیفر؛ زیرا روحشان از شهوت آکنده است، تا در بدنِ خویش کیفر ببینند.

۹. زیرا آنان خداوندِ ارواح را انکار کرده‌اند و هر روز کیفرِ خویش را می‌بینند، اما هنوز به نامِ او ایمان نمی‌آورند.

۱۰. و به همان اندازه که سوختنِ بدن‌هایشان سخت‌تر می‌شود، دگرگونی‌ای همسان در روحشان تا ابدالآباد رخ خواهد داد؛ زیرا در پیشگاه خداوندِ ارواح هیچ‌کس سخنی بیهوده بر زبان نخواهد آورد.

۱۱. زیرا داوری بر آنان خواهد آمد، از آن رو که به شهوتِ بدنِ خویش ایمان آوردند و روحِ خداوند را انکار کردند.

۱۲. و همان آب‌ها در آن روزگاران دگرگون خواهند شد؛ زیرا هنگامی که آن فرشتگان در این آب‌ها کیفر ببینند، چشمه‌های آب دمای خود را دگرگون خواهند کرد؛ و هنگامی که فرشتگان بالا روند، آبِ چشمه‌ها دگرگون خواهد شد و سرد خواهد گشت.

۱۳. و شنیدم که میکائیل پاسخ داد و گفت:

« این داوری‌ای که فرشتگان با آن داوری می‌شوند، برای شاهان و نیرومندانی که زمین را در اختیار دارند، گواه و درسِ عبرت است.»

۱۴. زیرا این آب‌های داوری[1] برای درمانِ بدنِ شاهان و شهوتِ بدنشان خدمت می‌کنند؛ از این رو آنان نخواهند دید و باور نخواهند کرد که آن آب‌ها دگرگون خواهند شد و به آتشی بدل خواهند گشت که تا ابد می‌سوزد.»

[1] **آب‌های داوری:** متن این فصل میان آب، آتش، گوگرد، درمانِ بدن و کیفرِ روح پیوندی نمادین برقرار می‌کند. این آب‌ها در ظاهر شفابخش‌اند، اما در سطح داوریِ الهی به کیفر و آتش بدل می‌شوند.

فصل ۴ – رازهای تمثیل‌ها

۱. و پس از آن، پدربزرگم ایناک آموزشِ همهٔ رازهایی را که در کتابِ تمثیل‌ها به او داده شده بود، به من سپرد؛ و آن‌ها را برای من در گفتارهای کتابِ تمثیل‌ها گرد آورد.

۲. و در آن روز، میکائیل به رافائل پاسخ داد و گفت:

«نیروی روح مرا می‌برد و به لرزه درمی‌آورد، از سختیِ داوریِ رازها، داوریِ فرشتگان. کیست که بتواند این داوریِ سخت را تاب آورد؛ داوری‌ای که اجرا شده و آنان در برابرش فرو می‌ریزند؟»

۳. و میکائیل بار دیگر به رافائل گفت:

«کیست که دلش از این داوری نرم نشود، و درونش از این سخنِ داوری نلرزد؛ سخنی که به سبب کسانی که آنان را چنین بیرون کشاندند، بر ایشان صادر شده است؟»

۴. و چون او در پیشگاه خداوندِ ارواح ایستاد، میکائیل به رافائل گفت:

«من در برابر دیدگانِ خداوند از آنان جانبداری نخواهم کرد؛ زیرا خداوندِ ارواح بر آنان خشم گرفته است، چون چنان رفتار می‌کنند که گویی خود خداوندند. از این رو، آنچه پنهان است تا ابدالآباد بر آنان فرود خواهد آمد؛ زیرا نه فرشته و نه انسان در نصیب آنان شریک نخواهد بود، بلکه آنان به‌تنهایی داوریِ خویش را تا ابدالآباد دریافت کرده‌اند.»

۵. و پس از این داوری، هراس بر آنان خواهد افتاد و به لرزه خواهند درآمد، زیرا این رازها را به ساکنان زمین آشکار کرده‌اند.

۶. و اینک نام‌های آن فرشتگان: نخستینِ آنان سمیازا است؛ دوم اَرتاقیفا؛ سوم اَرمِن؛ چهارم کوکابل؛ پنجم تورائل؛ ششم رومیال؛ هفتم دانیال؛ هشتم نقائل؛ نهم بَراقیل؛ دهم عزازیل؛ یازدهم اَرمروس؛ دوازدهم بَترئیل؛ سیزدهم بوساسیال؛ چهاردهم حَنانیل؛ پانزدهم تورئل؛ شانزدهم

سیمپسیل؛ هفدهم یترئل؛ هجدهم تومائل؛ نوزدهم تورئل؛ بیستم رومائل؛ و بیست‌ویکم عزازیل.[۲]

۷. و اینان سرکردگانِ فرشتگانِ آنان‌اند و این‌ها نام‌هایشان است؛ سرکردگانِ گروه‌های صدنفری، پنجاه‌نفری و ده‌نفری.

۸. نامِ نخستین، یِقون است؛ همان که پسران خدا را گمراه کرد، آنان را به زمین فرود آورد، و از راهِ دختران آدمیان به گمراهی کشاند.

۹. و دومین اَسبئیل نام داشت؛ او به پسرانِ قدوسِ خدا اندرزِ بد داد و آنان را گمراه کرد، تا بدن‌های خود را با دختران آدمیان آلوده سازند.

۱۰. و سومین گدریئل نام داشت؛ اوست که همهٔ ضربه‌های مرگ را به فرزندان آدمیان نشان داد، و حوا را گمراه کرد، و سپر و زره و شمشیرِ جنگ و همهٔ جنگ‌افزارهای مرگ را به فرزندان آدمیان نشان داد. و از دستِ اوست که این‌ها از آن روز تا ابد بر ضد ساکنان زمین به کار رفته‌اند.

۱۱. و چهارمین پِنموئه نام داشت؛ او تلخ و شیرین را به فرزندان آدمیان آموخت، و همهٔ رازهای حکمتشان را به آنان تعلیم داد. و آدمیان را با نوشتن به مرکب و کاغذ آشنا کرد؛ و از این راه بسیاری از ازل تا ابد و تا امروز گناه کردند. زیرا آدمیان برای چنین مقصودی آفریده نشده بودند که با قلم و مرکب، امانتِ خویش را استوار سازند. زیرا آدمیان درست همانند فرشتگان آفریده شده بودند، تا پاک و پارسا بمانند؛ و مرگ، که همه‌چیز را نابود می‌کند، نمی‌توانست بر آنان دست یابد. اما به سبب همین دانش است که نابود می‌شوند، و به سبب همین نیروست که مرگ آدمیان را می‌بلعد.

---

[۲] **نام‌های فرشتگان:** ضبط نام‌ها در نسخه‌های گوناگون کتاب ایناک یکدست نیست. در این ترجمه، صورت‌های آوانگاری‌شده بر پایهٔ متن انگلیسی *Jay Winter* آمده‌اند، اما در موارد شناخته‌شده‌تر مانند سمیازا و عزازیل، صورت رایج‌تر فارسی حفظ شده است. در همین فهرست، نام «تورئل» و «عزازیل» دوبار آمده که احتمالاً بازتاب آشفتگی یا تکرار نسخه‌ای در متن است.

۱۲. و پنجمین گسدیئا نام داشت؛ اوست که به فرزندان آدمیان همهٔ آسیب‌رسانی‌های شریرانهٔ ارواح و دیوان را نشان داد: ضربه‌هایی را که بر جنین در زهدان وارد می‌شود تا از میان برود، و گزندهای مار، و آسیب‌هایی را که در گرمای نیمروز فرود می‌آیند؛ پسرِ ماری که تابائت نام دارد.[۳]

۱۳. و این کارِ کَسبیئل است، سرکردهٔ سوگند؛ همان سوگندی که آن را به قدوسان نشان داد، هنگامی که در بلندای جلال ساکن بود؛ و نامِ آن بیقا است.

۱۴. این فرشته از میکائیل خواست که نامِ پنهان را به او نشان دهد، تا آن را در سوگند بر زبان آورد؛ تا آنان که همهٔ رازهای پنهان را برای فرزندان آدمیان آشکار کردند، در برابر آن نام و آن سوگند به لرزه افتند.

۱۵. و این است نیروی آن سوگند؛ زیرا نیرومند و استوار است. و او این سوگند، یعنی آکائه، را در دستِ میکائیل نهاد.

۱۶. این‌ها رازهای آن سوگندند، و به‌واسطهٔ آن نیرومندند: آسمان پیش از آفرینش جهان و تا ابد به آن آویخته شد.

۱۷. و به‌واسطهٔ آن، زمین بر آب بنیاد نهاده شد؛ و از نهانگاه‌های کوه‌ها، از آغاز آفرینش جهان تا ابد، آب‌های زیبا بیرون می‌آیند.

۱۸. و به‌واسطهٔ آن سوگند، دریا آفریده شد؛ و برای بنیادِ آن، ریگ را در برابر زمانِ خشم قرار داد، و دریا از آغاز آفرینش جهان تا ابد جرئت نمی‌کند از آن فراتر رود.

۱۹. و به‌واسطهٔ آن سوگند، ژرفاها استوار شده‌اند؛ از ازل تا ابد در جایگاه خویش می‌مانند و از جای خود نمی‌جنبند.

۲۰. و به‌واسطهٔ آن سوگند، خورشید و ماه مسیر خود را کامل می‌کنند و از ازل تا ابد از نظامِ مقررِ خویش منحرف نمی‌شوند.

---

[۳] **تابائت:** صورت آوانگاری‌شدهٔ *Tabaet* در متن انگلیسی. در این بند، متن دانشی جادویی/آسیب‌رسان را به گَسدیئا نسبت می‌دهد؛ از جمله آسیب به جنین، گزند مار، و آسیب‌های مربوط به گرمای نیمروز.

۲۱. و به‌واسطهٔ آن سوگند، ستارگان مسیر خود را کامل می‌کنند؛ و او آنان را به نام‌هایشان فرامی‌خواند، و آنان از ازل تا ابد او را پاسخ می‌دهند.

۲۲. و این سوگند بر آنان نیرومند است؛ و به‌واسطهٔ آن، راه‌هایشان نگاه داشته می‌شود و مسیرشان نابود نمی‌گردد.

۲۳. و شادی‌ای بزرگ در میان آنان بود؛ و ستایش کردند و بزرگ داشتند و برکشیدند، زیرا نامِ آن پسر انسان بر آنان آشکار شده بود.

۲۴. و او بر تختِ جلالِ خویش نشست، و تمامیِ داوری به پسر انسان داده شد؛ و او گناهکاران را از روی زمین گذراند و نابود کرد، و نیز آنان را که جهان را گمراه کرده بودند.

۲۵. آنان با زنجیرها بسته خواهند شد و در جایگاهِ نابودی، جایی که برای آنان فراهم آمده است، زندانی خواهند گشت؛ و همهٔ کردارهایشان از روی زمین محو خواهد شد، و همهٔ کردارهایشان از روی زمین ناپدید خواهد شد.

۲۶. و از آن پس، هیچ چیزِ فسادپذیری نخواهد بود؛ زیرا آن پسر انسان آشکار شده و بر تختِ جلالِ خویش نشسته است.

۲۷. هر بدی از برابر چهرهٔ او خواهد گذشت و نابود خواهد شد؛ و سخنِ آن پسر انسان بیرون خواهد آمد و در پیشگاه خداوندِ ارواح نیرومند خواهد بود.

کتاب چهارم: پادشاهیِ آسمان

فصل ۱ — برده‌شدنِ ایناک

۱. و پس از آن چنین شد که نامِ او، در زمانِ زندگی‌اش، از میان ساکنان زمین، به سوی آن پسر انسان و به سوی خداوندِ ارواح برافراشته شد.

۲. و او بر ارابه‌های روح به بالا برده شد، و نامش در میان آنان ناپدید گشت.

۳. و از آن روز، دیگر در شمارِ آنان نبودم؛ و او مرا میان دو باد نهاد، میان شمال و باختر، همان‌جا که فرشتگان ریسمان‌ها را گرفتند تا جایگاهِ برگزیدگان و پارسایان را برای من اندازه بگیرند.

۴. و در آنجا پدرانِ نخستین را دیدم، و پارسایانی را که از آغاز در آن جایگاه ساکن‌اند.

۵. و پس از آن چنین شد که روحم دگرگون شد و به آسمان‌ها فرا رفت؛ و پسرانِ قدوسِ خدا را دیدم.

۶. آنان بر شعله‌های آتش گام می‌نهادند؛ جامه‌هایشان سپید بود و چهره‌هایشان چون برف می‌درخشید.

۷. و دو رودِ آتش دیدم، و روشناییِ آن آتش چون یاقوت می‌درخشید؛ و من در پیشگاه خداوندِ ارواح بر چهرهٔ خویش فرو افتادم.

۸. و فرشته میکائیل دستِ راست مرا گرفت و مرا برخیزاند و به درونِ همهٔ رازها برد؛ و همهٔ رازهای راستی را به من نشان داد.

۹. و همهٔ رازهای کرانه‌های آسمان را به من نشان داد، و همهٔ حجره‌های ستارگان و همهٔ اجرام نورانی را؛ جایی را که از آن، در برابر چهرهٔ قدوسان، بیرون می‌آیند.

۱۰. و روحِ مرا به آسمانِ آسمان‌ها برد؛ و در آنجا چیزی دیدم همچون بنایی ساخته از بلور، و میانِ آن بلورها زبانه‌های آتشِ زنده بود.

۱۱. و روحم کمربندی را دید که آن خانهٔ آتشین را در بر گرفته بود؛ و در چهار سوی آن، رودهایی آکنده از آتشِ زنده روان بود، و آن خانه را در میان گرفته بود.

۱۲. و گرداگرد آن، سرافین، کروبیان و اوفانین بودند؛ و اینان همانان‌اند که نمی‌خوابند و تختِ جلالِ او را نگاهبانی می‌کنند.[1]

۱۳. و فرشتگانی دیدم که شمارشان ممکن نبود؛ هزارانِ هزار و ده‌هزار بار ده‌هزار، که دایره‌وار گردِ آن خانه در گردش بودند.

۱۴. و میکائیل و رافائل و جبرئیل و فانوئل، و فرشتگانِ قدوسی که فرازِ آسمان‌ها هستند، به آن خانه درمی‌آمدند و از آن بیرون می‌رفتند.

۱۵. و آنان از آن خانه بیرون آمدند: میکائیل و جبرئیل، رافائل و فانوئل، و فرشتگانِ قدوسِ بسیار، بی‌شمار.

۱۶. و همراه آنان سرورِ روزگاران بود؛ سرِ او سپید و پاک چون پشم، و جامه‌اش وصف‌ناپذیر.

۱۷. و من بر چهرهٔ خویش فرو افتادم و سراسر تنم سست شد، و روحم دگرگون گشت؛ و با آوایی بلند، با روحِ نیرو، فریاد زدم و ستودم و بزرگ داشتم و برکشیدم.

۱۸. و این ستایش‌ها که از دهانم بیرون آمد، در پیشگاه آن سرورِ روزگاران خوشایند افتاد.

۱۹. و آن سرورِ روزگاران، همراه میکائیل و جبرئیل، رافائل و فانوئل، و هزاران و ده‌هزاران فرشتهٔ بی‌شمار، نزد من آمد.

۲۰. و به من نزدیک شد و با آوازِ خویش مرا درود گفت و فرمود:

---

[1] **سرافین، کروبیان و اوفانین:** در متن انگلیسی *Seraphin, Cherubic, and Ophannin* آمده است. سرافین و کروبیان موجودات آسمانیِ شناخته‌شده در سنت کتاب‌مقدسی‌اند. «اوفانین» به موجودات/چرخ‌های آسمانیِ مرتبط با تخت الهی اشاره دارد؛ ازاین‌رو در ترجمه آوانگاری شده است.

«این است پسر انسان، که برای راستی زاده شده است؛ و راستی بر او می‌ماند، و راستیِ سرورِ روزگاران او را رها نمی‌کند.[۲]

۲۱. و به من گفت:

«او به نامِ جهانِ آینده[۳] به تو آرامش اعلام می‌کند؛ زیرا از همین‌جا، از آغاز آفرینش جهان، آرامش پدید آمده است، و برای تو نیز چنین خواهد بود، تا ابد و تا ابدالآباد.

۲۲. و همگان در راه‌های او گام خواهند نهاد، زیرا راستی هرگز او را رها نمی‌کند.

۲۳. سکونتگاه‌های آنان با او خواهد بود، و میراثشان با او؛ و از او جدا نخواهند شد، تا ابد و تا ابدالآباد.

۲۴. و بدین‌سان، آن پسر انسان روزگاری دراز خواهد داشت؛ و پارسایان در نامِ خداوندِ ارواح، تا ابدالآباد، آرامش و راهی راست خواهند داشت.

---

[۲] **برای راستی زاده شده است:** ترجمهٔ *born unto righteousness*. این تعبیر بر پیوندِ پسر انسان با راستی تأکید دارد.

[۳] **جهانِ آینده:** ترجمهٔ *the world to come*؛ اصطلاحی در سنت یهودی برای نظم یا جهانی که پس از داوری و دگرگونیِ نهایی پدیدار می‌شود.

فصل ۲ — اجرامِ نورانیِ آسمان

۱. کتابِ مسیرهای اجرامِ نورانیِ آسمان؛ مناسباتِ هر یک، بر پایهٔ طبقاتشان، فرمانروایی‌شان و موسم‌هایشان، بر پایهٔ نام‌ها و جایگاه‌های خاستگاهشان، و بر پایهٔ ماه‌هایشان؛ همان‌گونه که اوریئل، فرشتهٔ قدوسی که با من بود و راهنمای آنان است، به من نشان داد.

۲. و او همهٔ قوانینِ آنان را دقیقاً همان‌گونه که هست به من نشان داد؛ و اینکه این قوانین دربارهٔ همهٔ سال‌های جهان چگونه است، تا ابد، تا آفرینشِ نوینی که تا ابد پایدار است به انجام رسد.

۳. و این نخستین قانونِ اجرامِ نورانی است: آن جرمِ نورانی، یعنی خورشید، در درگاه‌های خاوریِ آسمان طلوع می‌کند، و در درگاه‌های باختریِ آسمان غروب می‌کند.

۴. و شش درگاه دیدم که خورشید در آن‌ها طلوع می‌کند، و شش درگاه که خورشید در آن‌ها غروب می‌کند؛ و ماه نیز در همین درگاه‌ها طلوع و غروب می‌کند؛ و نیز رهبرانِ ستارگان و آنان که ایشان را رهبری می‌کنند: شش درگاه در خاور و شش درگاه در باختر، که همه به ترتیبی دقیق، یکی پس از دیگری می‌آیند؛ و نیز پنجره‌های بسیار در راست و چپِ این درگاه‌ها.

۵. و نخست، جرمِ نورانیِ بزرگ، که خورشید نام دارد، بیرون می‌آید؛ و گرداگردِ او همچون گرداگردِ آسمان است، و سراسر از آتشِ روشنی‌بخش و گرمازا آکنده است.

۶. ارابه‌ای را که او بر آن برمی‌آید، باد می‌راند؛ و خورشید از آسمان فرود می‌آید و از راهِ شمال بازمی‌گردد تا به خاور برسد، و چنان راهنمایی می‌شود که به درگاهِ مناسب درآید و بر چهرهٔ آسمان بتابد.

۷. بدین‌گونه در ماهِ نخست، از درگاهِ بزرگ طلوع می‌کند؛ همان درگاهِ چهارم. و در آن درگاهِ چهارم، که خورشید در ماهِ نخست از آن طلوع می‌کند، دوازده گشودگیِ پنجره‌وار هست که چون در موسمِ خویش گشوده شوند، شعله‌ای از آن‌ها بیرون می‌آید.

۸. هنگامی که خورشید در آسمان طلوع می‌کند، سی بامدادِ پیاپی از آن درگاهِ چهارم بیرون می‌آید، و به‌دقت در درگاهِ چهارمِ باخترِ آسمان غروب می‌کند.
۹. و در این دوره، روز هر روز بلندتر می‌شود و شب هر شب کوتاه‌تر، تا بامدادِ سی‌ام.
۱۰. در آن روز، روز به اندازهٔ یک نهم از شب بلندتر است؛ و روز دقیقاً ده بخش می‌شود و شب هشت بخش.
۱۱. و خورشید از آن درگاهِ چهارم طلوع می‌کند، و در درگاهِ چهارم غروب می‌کند؛ و سی بامداد به درگاهِ پنجمِ خاور بازمی‌گردد، و از آن طلوع می‌کند و در درگاهِ پنجم غروب می‌کند.
۱۲. و آنگاه روز دو بخش بلندتر می‌شود و به یازده بخش می‌رسد، و شب کوتاه‌تر می‌شود و به هفت بخش می‌رسد.
۱۳. و خورشید به خاور بازمی‌گردد و به درگاهِ ششم درمی‌آید، و به سبب نشانهٔ خود، سی‌ویک بامداد از درگاهِ ششم طلوع و در همان درگاه غروب می‌کند.
۱۴. در آن روز، روز از شب بلندتر می‌شود؛ و روز دو برابرِ شب می‌شود، و روز دوازده بخش می‌گردد، و شب کوتاه می‌شود و شش بخش می‌گردد.
۱۵. و خورشید بالا می‌رود تا روز را کوتاه‌تر و شب را بلندتر سازد؛ و خورشید به خاور بازمی‌گردد و به درگاهِ ششم درمی‌آید، و سی بامداد از آن طلوع می‌کند و غروب می‌کند.
۱۶. و چون سی بامداد به پایان رسد، روز دقیقاً یک بخش کاهش می‌یابد و یازده بخش می‌شود، و شب هفت بخش.
۱۷. و خورشید از آن درگاهِ ششم در باختر بیرون می‌رود، و به خاور می‌رود و سی بامداد در درگاهِ پنجم طلوع می‌کند، و دوباره در باختر، در درگاهِ پنجمِ باختری، غروب می‌کند.
۱۸. در آن روز، روز دو بخش کاهش می‌یابد و ده بخش می‌شود، و شب هشت بخش.

۱۹. و خورشید از آن درگاهِ پنجم بیرون می‌رود و در درگاهِ پنجمِ باختر غروب می‌کند، و به سبب نشانهٔ خود، سی‌ویک بامداد در درگاهِ چهارم طلوع می‌کند، و در باختر غروب می‌کند.

۲۰. در آن روز، روز با شب برابر می‌شود؛ و شب نُه بخش است و روز نُه بخش.

۲۱. و خورشید از آن درگاه طلوع می‌کند و در باختر غروب می‌کند، و به خاور بازمی‌گردد و سی بامداد در درگاهِ سوم طلوع می‌کند و در باختر، در درگاهِ سوم، غروب می‌کند.

۲۲. و در آن روز، شب از روز بلندتر می‌شود؛ و شب، نسبت به شبِ پیشین، بلندتر، و روز، نسبت به روزِ پیشین، کوتاه‌تر می‌شود، تا بامدادِ سی‌ام؛ و شب دقیقاً ده بخش می‌شود و روز هشت بخش.[4]

۲۳. و خورشید از آن درگاهِ سوم طلوع می‌کند و در درگاهِ سومِ باختر غروب می‌کند، و به خاور بازمی‌گردد و سی بامداد در درگاهِ دومِ خاور طلوع می‌کند، و به همان‌سان در درگاهِ دومِ باخترِ آسمان غروب می‌کند.

۲۴. و در آن روز، شب یازده بخش می‌شود و روز هفت بخش.

۲۵. و خورشید در آن روز از آن درگاهِ دوم طلوع می‌کند و در باختر، در درگاهِ دوم، غروب می‌کند؛ و سی‌ویک بامداد به خاور، به درگاهِ نخست، بازمی‌گردد، و در درگاهِ نخستِ باخترِ آسمان غروب می‌کند.

۲۶. و در آن روز، شب بلندتر می‌شود و به دو برابرِ روز می‌رسد؛ و شب دقیقاً دوازده بخش می‌شود و روز شش بخش.

۲۷. و خورشید بخش‌های مدارِ خویش را پیموده است و دوباره بر همان بخش‌های مدارِ خویش بازمی‌گردد؛ و سی بامداد به آن درگاه درمی‌آید و در باختر، روبه‌روی آن، غروب می‌کند.

---

[4] در متن انگلیسی آمده است: *night becomes longer than night, and day shorter than day*. مقصود ظاهراً مقایسهٔ شب و روز با دورهٔ پیشین در جدول افزایش و کاهشِ ماهانهٔ طول روز و شب است.

۲۸. و در آن شب، از درازای شب به اندازهٔ یک نهم کاسته شده است؛ و شب یازده بخش شده و روز هفت بخش.

۲۹. و خورشید بازگشته و به درگاهِ دومِ خاور درآمده است؛ و سی بامداد بر همان بخش‌های مدارِ خویش بازمی‌گردد، طلوع می‌کند و غروب می‌کند.

۳۰. و در آن روز، از درازای شب کاسته می‌شود، و شب ده بخش می‌شود و روز هشت بخش.

۳۱. و در آن روز، خورشید از آن درگاه طلوع می‌کند و در باختر غروب می‌کند؛ و به خاور بازمی‌گردد و سی‌ویک بامداد در درگاهِ سوم طلوع می‌کند، و در باخترِ آسمان غروب می‌کند.

۳۲. در آن روز، شب کاهش می‌یابد و نُه بخش می‌شود، و روز نُه بخش؛ و شب با روز برابر می‌شود، و سال از نظر روزهایش دقیقاً سیصد و شصت و چهار روز است.

۳۳. و بلندی و کوتاهیِ روز و شب، از مسیرِ خورشید پدید می‌آید؛ از راهِ مسیرِ اوست که این تفاوت‌ها پدید می‌شود.

۳۴. از این‌رو مسیرِ او روزبه‌روز بلندتر می‌شود، و مسیرِ او شب‌به‌شب کوتاه‌تر.

۳۵. و این است قانون و مسیرِ خورشید، و بازگشتِ او، هر بار که شصت بار بازمی‌گردد و طلوع می‌کند، تا ابدالآباد.

۳۶. و آنچه طلوع می‌کند، همان جرمِ نورانیِ بزرگ است، و بر پایهٔ نمودِ خویش، چنان‌که خداوند فرمان داده، چنین نامیده می‌شود.

۳۷. چنان‌که طلوع می‌کند، همان‌گونه غروب می‌کند؛ نه کاستی می‌پذیرد و نه آرام می‌گیرد، بلکه روز و شب می‌دود. و روشناییِ او هفت برابرِ روشناییِ ماه است؛ اما از نظر اندازه، هر دو برابرند.

۳۸. و پس از این قانون، قانونی دیگر دیدم، دربارهٔ جرمِ نورانیِ کوچک‌تر، که ماه نام دارد.

۳۹. و گرداگردِ او همچون گرداگردِ آسمان است، و ارابه‌ای که بر آن سوار است با باد رانده می‌شود، و روشنایی به اندازه به او داده می‌شود.

۴۰. و طلوع و غروب او هر ماه دگرگون می‌شود، و روزهای او همچون روزهای خورشید است؛ و هنگامی که روشنایی‌اش یکدست شود، به یک هفتمِ روشناییِ خورشید می‌رسد.

۴۱. و بدین‌گونه طلوع می‌کند: نخستین نمودِ او در خاور، در بامدادِ سی‌ام، بیرون می‌آید؛ و در آن روز آشکار می‌شود و برای شما نخستین نمودِ ماه را در روزِ سی‌ام پدید می‌آورد، همراه با خورشید، در همان درگاهی که خورشید از آن طلوع می‌کند.

۴۲. و نیمی از او به اندازهٔ یک هفتم بیرون می‌آید، و سراسرِ قرصِ او تهی است، بی‌روشنایی، مگر یک هفتمِ آن، یعنی یک چهاردهمِ روشناییِ او.

۴۳. و هنگامی که یک هفتم از نیمهٔ روشناییِ خود را دریافت کند، روشنایی‌اش به یک هفتم و نیمِ آن می‌رسد.

۴۴. و او همراه خورشید غروب می‌کند؛ و چون خورشید طلوع کند، ماه نیز همراه او طلوع می‌کند و نیمِ یک بخش از روشنایی را دریافت می‌کند. و در آن شب، در آغازِ بامدادِ روزِ قمری، ماه همراه خورشید غروب می‌کند و ناپیداست، با چهارده بخش و نیمِ یکی از آن‌ها.

۴۵. و او در آن روز دقیقاً با یک هفتم طلوع می‌کند، و بیرون می‌آید و از طلوعِ خورشید فاصله می‌گیرد؛ و در روزهای باقی‌ماندهٔ خود، در سیزده بخش روشن می‌شود.

۴۶. و مسیرِ دیگری دیدم، قانونی برای او، که چگونه بر پایهٔ آن قانون گردشِ ماهانهٔ خود را به انجام می‌رساند.

۴۷. و همهٔ این‌ها را اوریئل، فرشتهٔ قدوسی که رهبرِ همهٔ آنان است، به من نشان داد؛ و جایگاه‌هایشان را نیز. و من جایگاه‌هایشان را همان‌گونه که او به من نشان داد نوشتم؛ و ماه‌هایشان را همان‌گونه که بودند نوشتم، و نمودِ روشنایی‌هایشان را تا آنکه پانزده روز به انجام رسید.

۴۸. او در بخش‌های یک‌هفتمی، همهٔ روشناییِ خود را در خاور کامل می‌کند؛ و در بخش‌های یک‌هفتمی، همهٔ تاریکیِ خود را در باختر کامل می‌کند.

۴۹. و در برخی ماه‌ها جایگاه‌های غروبِ خود را دگرگون می‌کند، و در برخی ماه‌ها مسیرِ ویژهٔ خود را دنبال می‌کند.

۵۰. در دو ماه، ماه همراه خورشید غروب می‌کند: در آن دو درگاهِ میانی، یعنی سوم و چهارم. او هفت روز بیرون می‌آید، بازمی‌گردد و دوباره از همان درگاهی که خورشید از آن طلوع می‌کند بازمی‌گردد، و همهٔ روشناییِ خود را کامل می‌کند؛ و از خورشید فاصله می‌گیرد، و در هشت روز به درگاهِ ششم درمی‌آید، همان درگاهی که خورشید از آن بیرون می‌رود.

۵۱. و هنگامی که خورشید از درگاهِ چهارم بیرون می‌رود، ماه هفت روز بیرون می‌آید، تا از درگاهِ پنجم بیرون رود، و در هفت روز دوباره به درگاهِ چهارم بازگردد و همهٔ روشناییِ خود را کامل کند؛ و فاصله می‌گیرد و در هشت روز به درگاهِ نخست درمی‌آید.

۵۲. و دوباره در هفت روز به درگاهِ چهارم بازمی‌گردد، همان درگاهی که خورشید از آن بیرون می‌رود.

۵۳. بدین‌گونه جایگاه‌هایشان را دیدم: چگونه ماه‌ها طلوع می‌کردند و خورشید در آن روزها غروب می‌کرد.

۵۴. و اگر پنج سال با هم افزوده شوند، خورشید سی روز افزونی دارد؛ و روزهای هر یک از آن پنج سال، چون کامل شمرده شود، به سیصد و شصت و چهار روز می‌رسد.

۵۵. و افزونیِ خورشید و ستارگان شش روز است: در پنج سال، هر سال شش روز، سی روز می‌شود؛ و ماه به شمارِ سی روز از خورشید و ستارگان عقب می‌ماند.

۵۶. و خورشید و ستارگان همهٔ سال‌ها را دقیقاً به انجام می‌رسانند، چنان‌که تا ابد حتی یک روز جایگاهِ خود را پیش نمی‌اندازند و به تأخیر نمی‌افکنند؛ بلکه سال‌ها را با دادگریِ کامل، در سیصد و شصت و چهار روز، کامل می‌کنند.

۵۷. در سه سال، هزار و نود و دو روز است؛ و در پنج سال، هزار و هشتصد و بیست روز؛ پس در هشت سال، دو هزار و نهصد و دوازده روز است.

۵۸. اما تنها برای ماه، روزها در سه سال به هزار و شصت و دو روز می‌رسد؛ و در پنج سال، پنجاه روز عقب می‌ماند؛ و به این مجموع، پنج روز و شصت‌ودو روز افزوده می‌شود.[5]

۵۹. و در پنج سال، هزار و هفتصد و هفتاد روز است؛ پس برای ماه، روزها در هشت سال به بیست و یک هزار و هشتصد و سی و دو روز می‌رسد.

۶۰. زیرا در هشت سال، ماه به اندازهٔ هشتاد روز عقب می‌ماند؛ همهٔ هفده روزی که در هشت سال عقب می‌ماند، هشتاد است.[6]

۶۱. و سال، هماهنگ با جایگاه‌های کیهانیِ آنان و جایگاه‌های خورشید، به‌درستی کامل می‌شود؛ همان جایگاه‌هایی که خورشید از درگاه‌هایشان برمی‌آید و در آن‌ها، هر بار سی روز، طلوع و غروب می‌کند.

۶۲. و رهبرانِ هزارگان، که بر همهٔ آفرینش و بر همهٔ ستارگان گمارده شده‌اند، با چهار روزِ افزوده نیز سروکار دارند؛ روزهایی که بر پایهٔ حسابِ سال، از وظیفهٔ آنان جداشدنی نیستند، و اینان در آن چهار روز که در حسابِ سال شمرده نمی‌شوند، خدمت می‌کنند.

۶۳. و به سببِ آنان، آدمیان در این حساب به خطا می‌روند؛ زیرا آن اجرامِ نورانی به‌راستی در جایگاه‌های کیهانی خدمت می‌کنند: یکی در درگاهِ نخست، یکی در درگاهِ سومِ آسمان، یکی در درگاهِ چهارم، و یکی در درگاهِ ششم؛ و دقتِ سال از راهِ سیصد و شصت و چهار جایگاهِ جداگانهٔ آن به انجام می‌رسد.

---

[5] **آیهٔ ۵۸:** متن انگلیسی این بخش از نظر عددی و نحوی آشفته است (*to the sum there is 5 to be added 62 days*) و ترجمه کوشیده بدون بازسازیِ حدسی، ساختار موجود را حفظ کند.

[6] **آیات ۵۸ تا ۶۰:** متن انگلیسی در این بخش آشفته و از نظر عددی دشوار است. به‌ویژه اعداد آیات ۵۹ و ۶۰ در ظاهر با محاسبات پیشین سازگار نیست و احتمالاً در انتقال یا چاپ متن اشکالی رخ داده است. ترجمه در اینجا متن موجود را حفظ کرده و از اصلاحِ حدسی پرهیز کرده است.

۶۴. و نشانه‌ها و زمان‌ها و سال‌ها و روزها را فرشته اوریئل به من نشان داد؛ او که خداوندِ جلال تا ابد بر همهٔ اجرامِ نورانیِ آسمان، در آسمان و در جهان، گمارده است، تا بر چهرهٔ آسمان فرمان برانند و بر زمین دیده شوند، و برای روز و شب و همهٔ آفریدگانِ خدمتگزار که در همهٔ ارابه‌های آسمان گردش می‌کنند، رهبر باشند.

۶۵. به همین‌سان، اوریئل دوازده درگاه را به من نشان داد که در گرداگردِ ارابهٔ خورشید در آسمان گشوده‌اند؛ درگاه‌هایی که پرتوهای خورشید از آن‌ها بیرون می‌شکنند؛ و چون در موسم‌های مقررِ خود گشوده شوند، از آن‌ها گرما بر زمین پراکنده می‌شود.

۶۶. و نیز برای بادها و روحِ شبنم، هنگامی که در کرانه‌های آسمان گشوده می‌شوند، درگاه‌هایی گشوده ایستاده‌اند.

۶۷. و اما دوازده درگاه در آسمان، در کرانه‌های زمین، که خورشید و ماه و ستارگان و همهٔ کارهای آسمان در خاور و باختر از آن‌ها بیرون می‌آیند؛

۶۸. پنجره‌های بسیاری در چپ و راستِ آن‌ها گشوده است؛ و هر پنجره در موسمِ خود گرما پدید می‌آورد، هماهنگ با آن درگاه‌هایی که ستارگان از آن‌ها بیرون می‌آیند، چنان‌که او فرمان داده است، و در همان‌ها غروب می‌کنند، بر پایهٔ شمارشان.

۶۹. و در آسمان ارابه‌هایی دیدم که در جهان می‌دویدند، فرازِ آن درگاه‌هایی که ستارگانِ غروب‌ناپذیر در آن‌ها گردش می‌کنند.

۷۰. و یکی از آن‌ها از همهٔ دیگران بزرگ‌تر است، و همان است که مسیرِ خود را در سراسر جهان می‌پیماید.

۷۱. و در کرانه‌های زمین، دوازده درگاه دیدم که به هر چهار سوی آسمان گشوده بودند؛ از آن‌ها بادها بیرون می‌آیند و بر زمین می‌وزند.

۷۲. سه درگاه بر چهرهٔ آسمان گشوده‌اند، و سه درگاه در باختر، و سه درگاه در راستِ آسمان، و سه درگاه در چپ.

۷۳. و سه درگاهِ نخست از آنِ خاورند، و سه درگاه از آنِ شمال؛ و پس از آن‌ها، سه درگاه در چپ، از آنِ جنوب؛ و سه درگاه از آنِ باختر.

۷۴. از چهارِ این درگاه‌ها بادهای برکت و کامیابی بیرون می‌آیند؛ و از آن هشت درگاه، بادهای زیان‌بار. هنگامی که فرستاده شوند، نابودی بر سراسر زمین و بر آبِ روی آن، و بر همهٔ ساکنان آن، و بر هرچه در آب و بر خشکی است، می‌آورند.

۷۵. و نخستین باد از آن درگاه‌ها، که بادِ خاور نامیده می‌شود، از نخستین درگاهی بیرون می‌آید که در خاور است و به سوی جنوب مایل است؛ از آن، ویرانی و خشکی و گرما و نابودی بیرون می‌آید.

۷۶. و از درگاهِ دوم، که در میانه است، آنچه شایسته است بیرون می‌آید؛ و از آن، باران و باروری و کامیابی و شبنم پدید می‌آید. و از درگاهِ سوم، که به سوی شمال است، سرما و خشکی بیرون می‌آید.

۷۷. و پس از این‌ها، بادهای جنوب از سه درگاه بیرون می‌آیند: از نخستین درگاهِ آن‌ها، که به سوی خاور مایل است، بادی گرم بیرون می‌آید.

۷۸. و از درگاهِ میانیِ کنارِ آن، بوهای خوش، و شبنم و باران، و کامیابی و تندرستی بیرون می‌آید.

۷۹. و از درگاهِ سوم، که به سوی باختر است، شبنم و باران، ملخ‌ها و ویرانی بیرون می‌آید.

۸۰. و پس از این‌ها بادهای شمال می‌آیند: از درگاهِ هفتم در خاور، شبنم و باران، ملخ‌ها و ویرانی بیرون می‌آید.

۸۱. و از درگاهِ میانی، در جهتی مستقیم، تندرستی و باران و شبنم و کامیابی بیرون می‌آید؛ و از درگاهِ سوم در باختر، ابر و شبنمِ یخ‌زده، و برف و باران، و شبنم و ملخ‌ها بیرون می‌آید.

۸۲. و پس از این چهار، بادهای باختر می‌آیند: از نخستین درگاه که کنارِ شمال است، شبنم و شبنمِ یخ‌زده، و سرما و برف و یخبندان بیرون می‌آید.

۸۳. و از درگاهِ میانی، شبنم و باران، و کامیابی و برکت بیرون می‌آید؛ و از آخرین درگاه که کنارِ جنوب است، خشکی و ویرانی، و سوزندگی و نابودی بیرون می‌آید.

۸۴. و بدین‌سان دوازده درگاهِ چهار سوی آسمان کامل می‌شود؛ و همهٔ قوانینشان، و همهٔ بلاهایشان، و همهٔ نیکی‌هایی را که می‌بخشند، به تو نشان داده‌ام، ای پسرم متوشالح.

۸۵. و سویهٔ نخست، خاور نامیده می‌شود، زیرا نخستین است. و دومین، جنوب، زیرا آن متعال در آنجا فرود خواهد آمد؛ آری، آن‌که تا ابد خجسته است، در آنجا، به معنایی ویژه، فرود خواهد آمد.

۸۶. و سویهٔ باختر «کاهنده» نامیده می‌شود، زیرا در آنجا همهٔ اجرامِ نورانیِ آسمان کاهش می‌یابند و فرو می‌روند.

۸۷. و سویهٔ چهارم، که شمال نام دارد، به سه بخش تقسیم شده است: بخشِ نخست برای سکونتِ آدمیان است؛ و بخشِ دوم دریاهای آب، و مغاک‌ها و جنگل‌ها و رودها، و تاریکی و ابرها را در خود دارد؛ و بخشِ سوم باغِ راستی را در بر دارد.

۸۸. هفت کوهِ بلند دیدم، بلندتر از همهٔ کوه‌هایی که بر زمین‌اند؛ و از آنجا شبنمِ یخ‌زده بیرون می‌آید، و روزها، موسم‌ها و سال‌ها می‌گذرند.

۸۹. هفت رود بر زمین دیدم، بزرگ‌تر از همهٔ رودها؛ یکی از آن‌ها از باختر می‌آید و آب‌های خود را به دریای بزرگ می‌ریزد.

۹۰. و دو رودِ دیگر از شمال به سوی دریا می‌آیند و آب‌های خود را به دریای اریتره در خاور می‌ریزند.[۷]

---

[۷] **دریای اریتره:** ترجمهٔ *Erythraean Sea*. در متون باستانی این نام معمولاً به پهنه‌هایی از دریای سرخ، خلیج فارس و آب‌های پیرامون اقیانوس هند اطلاق می‌شده است، نه الزاماً یک محدودهٔ دقیق امروزی.

۹۱. و چهار رودِ باقی‌مانده از سوی شمال به دریای خودشان بیرون می‌آیند؛ دو رود از آن‌ها به دریای اریتره، و دو رود به دریای بزرگ می‌ریزند و در آنجا خود را خالی می‌کنند؛ و برخی می‌گویند: به بیابان.

۹۲. هفت جزیرهٔ بزرگ در دریا و در خشکی دیدم: دو جزیره در خشکی و پنج جزیره در دریای بزرگ.

۹۳. و نام‌های خورشید چنین است: نامِ نخست اوریارِس، و نامِ دوم توماس.

۹۴. و ماه چهار نام دارد: نامِ نخست اَسونیا، دوم اِبلا، سوم بِناسه، و چهارم اِرائه.

۹۵. این‌ها دو جرمِ نورانیِ بزرگ‌اند: گرداگردِ آنان همچون گرداگردِ آسمان است، و اندازهٔ گرداگردِ هر دو یکسان است.

۹۶. در گرداگردِ خورشید، هفت بخشِ روشنایی هست که بیش از ماه به او افزوده شده است؛ و در اندازه‌های معین، این روشنایی به او منتقل می‌شود تا آنکه هفتمین بخشِ خورشید کامل شود.

۹۷. و آنان غروب می‌کنند و به درگاه‌های باختر درمی‌آیند، و از راهِ شمال گردشِ خود را انجام می‌دهند، و از درگاه‌های خاوری بر چهرهٔ آسمان بیرون می‌آیند.

۹۸. و هنگامی که ماه طلوع می‌کند، یک چهاردهمِ آن در آسمان پدیدار می‌شود؛ روشنایی در او کامل می‌شود؛ در روزِ چهاردهم، او روشناییِ خود را به انجام می‌رساند.

۹۹. و پانزده بخشِ روشنایی به او منتقل می‌شود، تا آنکه در روزِ پانزدهم روشنایی‌اش کامل شود، بر پایهٔ نشانهٔ سال؛ و او پانزده بخش می‌شود، و ماه با بخش‌های یک چهاردهمی افزایش می‌یابد.

۱۰۰. و در کاستیِ خود، در روزِ نخست به چهارده بخشِ روشناییِ خود کاهش می‌یابد؛ در روزِ دوم به سیزده بخشِ روشنایی، در سوم به دوازده، در چهارم به یازده، در پنجم به ده، در ششم به نُه، در هفتم به هشت، در هشتم به هفت، در نهم به شش، در دهم به پنج، در یازدهم به چهار، در دوازدهم

به سه، در سیزدهم به دو، در چهاردهم به نیمِ یک هفتم، و همهٔ روشناییِ باقی‌مانده‌اش در روزِ پانزدهم به‌تمامی ناپدید می‌شود.

۱۰۱. و برخی ماه‌ها بیست‌ونه روز دارند، و یکی بیست‌وهشت روز.

۱۰۲. و اوریئل قانونی دیگر به من نشان داد: هنگامی که روشنایی به ماه منتقل می‌شود، و اینکه از کدام سو به‌واسطهٔ خورشید به او منتقل می‌گردد.

۱۰۳. در سراسر دوره‌ای که روشناییِ ماه فزونی می‌گیرد، هنگامی که روبه‌روی خورشید است، آن روشنایی را به خود منتقل می‌کند. در چهارده روز، روشناییِ او در آسمان کامل می‌شود؛ و هنگامی که سراسر روشن گردد، روشناییِ او در آسمان به کمال می‌رسد.

۱۰۴. و در روزِ نخست، ماهِ نو نامیده می‌شود، زیرا در آن روز روشنایی بر او برمی‌آید. او درست در همان روزی ماهِ کامل می‌شود که خورشید در باختر غروب می‌کند و او از خاور، شب‌هنگام، طلوع می‌کند؛ و ماه سراسر شب می‌درخشد تا خورشید طلوع کند، در حالی که ماه روبه‌روی خورشید دیده می‌شود.

۱۰۵. از همان سویی که روشناییِ ماه از آن بیرون می‌آید، بار دیگر رو به کاستی می‌نهد، تا همهٔ روشنایی ناپدید شود و همهٔ روزهای ماه به پایان رسد و گرداگردِ او تهی و بی‌روشنایی شود.

۱۰۶. و سه ماه را سی‌روزه می‌سازد، و در زمانِ خود سه ماه را بیست‌ونه‌روزه می‌سازد؛ ماه‌هایی که در آن‌ها کاستیِ خود را در نخستین دورهٔ زمان و در نخستین درگاه، در صد و هفتاد و هفت روز، به انجام می‌رساند.

۱۰۷. و در زمانِ بیرون‌آمدنش، سه ماه سی‌روزه پدیدار می‌شود، و سه ماه، هر یک بیست‌ونه‌روزه پدیدار می‌شود.

۱۰۸. در شب، هر بار بیست روز همچون انسان پدیدار می‌شود، و در روز همچون آسمان پدیدار می‌شود؛ و در او چیزی جز روشنایی‌اش نیست.[۸]

۱۰۹. و اکنون، ای پسرم، همه‌چیز را به تو نشان داده‌ام، و قانونِ همهٔ ستارگانِ آسمان کامل شد.

۱۱۰. و او همهٔ قوانینِ این‌ها را برای هر روز، و برای هر موسمِ فرمانروایی، و برای هر سال، و برای بیرون‌آمدنش، و برای نظمی که هر ماه و هر هفته برای آن مقرر شده، به من نشان داد؛ و نیز کاستیِ ماه را که در درگاهِ ششم رخ می‌دهد؛ زیرا در این درگاهِ ششم، روشناییِ او کامل می‌شود.

۱۱۱. و پس از آن، آغازِ کاستی است که در موسمِ خود در درگاهِ نخست رخ می‌دهد، تا صد و هفتاد و هفت روز کامل شود؛ بر پایهٔ هفته‌ها، بیست‌وپنج هفته و دو روز.

۱۱۲. او در مسیرِ یک دوره، دقیقاً پنج روز از خورشید و نظمِ ستارگان عقب می‌ماند؛ و چون این جایگاهِ پیشِ روی تو پیموده شود،

۱۱۳. چنین است تصویر و طرحِ هر جرمِ نورانی که اوریئلِ فرشتهٔ بزرگ، راهبرِ آنان، به من نشان داد.

---

۸ **همچون انسان پدیدار می‌شود:** متن انگلیسی می‌گوید *At night she appears like a man*. معنای دقیق این تعبیر در بافت نجومیِ فصل روشن نیست؛ بنابراین ترجمه به متن وفادار مانده و از تفسیر افزوده پرهیز کرده است.

فصل ۳ - لوح‌های آسمانی

۱. و در آن روزها، فرشته اوریئل پاسخ داد و به من گفت: «بنگر، ای ایناک، من همه‌چیز را به تو نشان داده‌ام و همه‌چیز را بر تو آشکار کرده‌ام، تا این خورشید و این ماه را ببینی، و نیز راهبرانِ ستارگانِ آسمان و همهٔ آنان را که آن‌ها را می‌گردانند؛ وظایفشان، زمان‌هایشان و مسیرِ رفت‌وآمدشان را.

۲. و در روزگارِ گناهکاران، سال‌ها کوتاه خواهد شد، و بذرِ آنان در زمین‌ها و کشتزارهایشان دیر خواهد رسید.

۳. و همه‌چیز بر زمین دگرگون خواهد شد و در زمانِ خود پدیدار نخواهد گشت؛ باران بازداشته خواهد شد و آسمان آن را فرو نخواهد فرستاد.

۴. و در آن زمان‌ها، میوه‌های زمین دیررس خواهند شد و در زمانِ خود نخواهند رویید، و میوه‌های درختان نیز در زمانِ خود بازداشته خواهند شد.

۵. و ماه نظمِ خود را دگرگون خواهد کرد و در زمانِ خود پدیدار نخواهد شد.

۶. و در آن روزها، خورشید دیده خواهد شد؛ و شامگاهان بر کرانهٔ ارابهٔ بزرگ، در مغرب، راه خواهد پیمود و بیش از آنچه با نظمِ روشنایی سازگار است خواهد درخشید.[۹]

۷. و بسیاری از راهبرانِ ستارگان از نظم سرپیچی خواهند کرد؛ مدارها و وظایفِ خود را دگرگون خواهند ساخت و در فصل‌هایی که برایشان مقرر شده است پدیدار نخواهند شد.

۸. و سراسرِ نظمِ ستارگان از گناهکاران پوشیده خواهد ماند، و اندیشه‌های آنان که بر زمین‌اند دربارهٔ آن‌ها به خطا خواهد رفت. و آنان از همهٔ راه‌های خود منحرف خواهند شد؛ آری، به خطا خواهند رفت و آن‌ها را خدایان خواهند پنداشت.

[۹] در متن انگلیسی، خورشید با ضمیر مذکر آمده است. در فارسی برای پرهیز از ابهام، جمله با «خورشید» بازنویسی شد. «ارابهٔ بزرگ» در پیوستار فصل پیشین به تصویر حرکت اجرام آسمانی در ارابه‌های آسمانی اشاره دارد.

۹. و شر بر آنان افزون خواهد شد، و کیفر بر آنان خواهد آمد، تا همگان را نابود سازد.»

۱۰. و او به من گفت: «ای اپناک، به این لوح‌های آسمانی بنگر و آنچه را بر آن‌ها نوشته شده است بخوان، و هر نکته را جداگانه به‌دقت بنگر.»

۱۱. و من به لوح‌های آسمانی نگریستم، و هرآنچه را نوشته شده بود خواندم و همه‌چیز را دریافتم؛ و کتابِ همهٔ کردارهای آدمیان، و همهٔ فرزندانِ آدمی را که تا دورترین نسل‌ها بر زمین خواهند بود، خواندم.

۱۲. و بی‌درنگ، خداوندِ بزرگ، پادشاهِ جلال را تا ابد متبارک خواندم، از آن‌رو که همهٔ کارهای جهان را آفریده است.

۱۳. و خداوند را به سبب بردباری‌اش ستودم، و او را به سبب فرزندانِ انسان متبارک خواندم.

۱۴. و پس از آن گفتم: «خجسته است انسانی که در راستی و نیکی می‌میرد؛ آن‌که هیچ کتابی از ناراستی دربارهٔ او نوشته نشده است، و هیچ روزِ داوری‌ای بر ضد او یافت نخواهد شد.»

۱۵. و آن هفت تن از قدوسان مرا آوردند و بر زمین، پیشِ درِ خانه‌ام، نهادند و به من گفتند: «همه‌چیز را به پسرت متوشالح اعلام کن، و به همهٔ فرزندانت نشان بده که هیچ تنی در پیشگاه خداوند پارسا شمرده نمی‌شود؛ زیرا اوست آفرینندهٔ آنان.

۱۶. یک سال تو را نزد پسرت واخواهیم گذاشت، تا فرمان‌هایت را بدهی؛ تا فرزندانت را تعلیم دهی، و برای آنان بنویسی، و برای همهٔ فرزندانت شهادت دهی؛ و در سال دوم، تو را از میان آنان خواهند برگرفت.

۱۷. دلت نیرومند باد؛ زیرا نیکان راستی را به نیکان اعلام خواهند کرد؛ پارسا با پارسا شادی خواهد کرد و یکدیگر را خجسته خواهند خواند.

۱۸. اما گناهکاران با گناهکاران خواهند مرد، و مرتد با مرتد فرو خواهد رفت.

۱۹. و آنان که راستی را به‌جا می‌آورند، به سبب کردارهای آدمیان خواهند مرد، و به سبب کارهای خدانشناسان از میان برداشته خواهند شد.»

۲۰. و در آن روزها، آنان از سخن گفتن با من بازایستادند، و من نزد قوم خود آمدم، در حالی که خداوندِ جهان را متبارک می‌خواندم.

فصل ۴ - یک سال برای ثبت

۱. و اکنون، ای پسرم متوشالح، همهٔ این چیزها را برای تو بازمی‌گویم و برای تو می‌نویسم؛ و همه‌چیز را بر تو آشکار کرده‌ام، و دربارهٔ همهٔ این امور کتاب‌هایی به تو داده‌ام. پس، ای پسرم متوشالح، کتاب‌هایی را که از دستِ پدرت به تو رسیده است نگاه دار، و بنگر که آن‌ها را به نسل‌های جهان بسپاری.

۲. من حکمت را به تو داده‌ام، و به فرزندان تو، و به فرزندانی که از تو پدید خواهند آمد، تا آنان نیز آن را نسل‌به‌نسل به فرزندان خود بسپارند؛ این حکمتی را که از اندیشهٔ آنان فراتر است.

۳. و آنان که آن را درمی‌یابند، نخواهند خفت؛ بلکه گوش فراخواهند داد تا این حکمت را بیاموزند، و این حکمت برای خورندگانش از خوراکِ نیکو خوش‌تر خواهد بود.[۱۰]

۴. خجسته‌اند همهٔ پارسایان؛ خجسته‌اند همهٔ آنان که در راهِ راستی گام برمی‌دارند و همچون گناهکاران گناه نمی‌ورزند.

۵. در شمارشِ همهٔ روزهای آنان، که در آن خورشید آسمان را می‌پیماید، و سی روز با سرانِ هزارگانِ نظامِ ستارگان از دروازه‌ها درمی‌آید و از آن‌ها بیرون می‌رود؛ همراه با آن چهار روزِ میان‌افزا که چهار بخشِ سال را جدا می‌کنند، و آنان را راهبری می‌کنند و چهار روز همراه آنان وارد می‌شوند.[۱۱]

۶. به سبب آن‌ها، آدمیان در خطا خواهند افتاد و آن‌ها را در کلِ شمارشِ سال به حساب نخواهند آورد؛ آری، آدمیان در خطا خواهند افتاد و آن‌ها را به‌درستی نخواهند شناخت.

---

[۱۰] تعبیر «خورندگانش» برای حفظ تصویر متن انگلیسی آمده است: *those that eat thereof*. منظور بهره‌مندان یا دریافت‌کنندگانِ حکمت است.

[۱۱] «روزهای میان‌افزا» برای *intercalated / intercalary days* به کار رفت؛ یعنی روزهایی که در ساختار تقویمیِ این فصل، برای کامل شدن سالِ ۳۶۴ روزه نقش دارند.

۷. زیرا آن‌ها به شمارشِ سال تعلق دارند و به‌راستی تا ابد ثبت شده‌اند: یکی در دروازۀ نخست، یکی در دروازۀ سوم، یکی در دروازۀ چهارم و یکی در دروازۀ ششم؛ و سال در سیصد و شصت‌وچهار روز کامل می‌شود.

۸. و حسابِ آن درست است و شمارشِ ثبت‌شدۀ آن دقیق؛ زیرا اوریئل، آن‌که خداوندِ همۀ آفرینشِ جهان، سپاهِ آسمان را فرمان‌بردارِ او ساخته است، روشنان، ماه‌ها، جشن‌ها، سال‌ها و روزها را به من نشان داده و آشکار کرده است.

۹. و او در آسمان بر شب و روز قدرت دارد، تا روشنایی را برای آدمیان روشن سازد: خورشید، ماه، ستارگان، و همۀ نیروهای آسمان که در ارابه‌های گردندۀ خود می‌چرخند.

۱۰. و این‌ها رده‌های ستارگان‌اند، که در جایگاه‌های خود، و در فصل‌ها، زمان‌های آیینی و ماه‌های خود قرار می‌گیرند.

۱۱. و این‌ها نام‌های آنان است که راهبری‌شان می‌کنند؛ آنان که می‌پایند تا ستارگان در زمان‌های خود، در رده‌های خود، در فصل‌های خود، در ماه‌های خود، در دوره‌های فرمانروایی خود، و در جایگاه‌های خود وارد شوند.

۱۲. نخست، چهار راهبرِ آنان که چهار بخشِ سال را جدا می‌کنند وارد می‌شوند؛ و پس از آنان، دوازده راهبرِ رده‌ها که ماه‌ها را جدا می‌کنند؛ و برای سیصد و شصت روز، سرانِ هزارگان‌اند که روزها را جدا می‌کنند؛ و برای چهار روزِ میان‌افزا، راهبرانی هستند که چهار بخشِ سال را از هم جدا می‌سازند.

۱۳. و این سرانِ هزارگان میانِ راهبری و راهبرِ دیگر جای داده شده‌اند، هر یک پس از یک ایستگاه؛ اما راهبرانِ آنان تقسیم را انجام می‌دهند.

۱۴. و این‌ها نام‌های راهبرانی است که چهار بخشِ مقررِ سال را جدا می‌کنند: میلکیئل، حلم‌ملک، ملیئل و نَرئل.[۱۲]

---

[۱۲] ضبط نام‌ها در نسخۀ انگلیسی چنین است: *Milkiel, Helemmelek, Melejal, Narel*. صورت‌های فارسی بر پایۀ آوانگاری همین متن آمده‌اند و ممکن است در نسخه‌های دیگر کتاب اپناک صورت‌های متفاوتی داشته باشند.

۱۵. و نام‌های آنان که راهبری‌شان می‌کنند این‌هاست: اَدنَرئل، ایاسوسائل و اِلومیئل؛ این سه، راهبرانِ رده‌ها را دنبال می‌کنند، و یکی دیگر نیز هست که آن سه راهبرِ رده‌ها را دنبال می‌کند؛ همان‌هایی که از پیِ راهبرانِ ایستگاه‌هایی می‌آیند که چهار بخشِ سال را جدا می‌کنند.[۱۳]

۱۶. در آغازِ سال، نخست مَلکیئل برمی‌آید و فرمان می‌راند؛ همان که تامایِنی و خورشید نامیده می‌شود؛ و همهٔ روزهای فرمانروایی او، هنگامی که فرمان می‌راند، نود و یک روز است.[۱۴]

۱۷. و این‌ها نشانه‌های روزهایی است که در روزگارِ فرمانروایی او بر زمین دیده می‌شود: عرق، گرما و آرامیِ هوا؛ و همهٔ درختان میوه می‌آورند، برگ بر همهٔ درختان پدیدار می‌شود، برداشتِ گندم فرا می‌رسد، گل‌های سرخ و همهٔ گل‌هایی که در دشت می‌رویند پدیدار می‌شوند؛ اما درختانِ فصلِ زمستان پژمرده می‌گردند.

۱۸. و این‌ها نام‌های راهبرانی است که زیر فرمانِ آنان‌اند: بَرکائل، زِلبسِل، و دیگری که به‌عنوان سرِ هزارگان افزوده شده و هیلویاسف نام دارد؛ و روزهای فرمانروایی این یکی به پایان می‌رسد.

۱۹. راهبرِ پس از او حلم‌ملک است، که او را خورشیدِ درخشان می‌نامند؛ و همهٔ روزهای روشناییِ او نود و یک روز است. و این‌ها نشانه‌های روزها بر زمین است: گرمای سوزان و خشکی؛ درختان میوه‌های خود را می‌رسانند و همهٔ میوه‌های خود را رسیده و آماده پدید می‌آورند؛ گوسفندان جفت‌گیری می‌کنند و آبستن می‌شوند؛ و همهٔ میوه‌های زمین گردآوری می‌شود، و

---

[۱۳] آیهٔ ۱۵ در متن انگلیسی از نظر نحوی پیچیده و ناروان است. ترجمه تا حد امکان ترتیب و رابطهٔ میان «راهبران»، «رده‌ها» و «ایستگاه‌ها» را حفظ کرده و از بازسازی تفسیری فراتر نرفته است.

[۱۴] عبارت انگلیسی *who is named Tamaini and sun* مبهم و احتمالاً متنی/انتقالی است. در ترجمه، ساختار متن حفظ شد و «تامایِنی و خورشید» به‌عنوان دو نام یا دو وصف محتمل آورده شد، بی‌آنکه معنای قطعی به آن تحمیل شود.

هرچه در کشتزارهاست، و محصولِ تاکستان برای شراب‌گیری؛ این چیزها در روزگارِ فرمانروایی او رخ می‌دهد.

۲۰. این‌ها نام‌ها، رده‌ها و راهبرانِ آن سرانِ هزارگان‌اند: گیدَلیال، کِئِل و هِئِل؛ و نامِ سرِ هزارگانی که به آنان افزوده شده، اَسفائل است؛ و روزهای فرمانروایی او به پایان می‌رسد.

فصل ۵ - رؤیاها

۱. و اکنون، ای پسرم متوشالح، همهٔ رؤیاهایی را که دیده‌ام به تو نشان خواهم داد، و آن‌ها را در پیشگاه تو بازخواهم گفت.

۲. پیش از آنکه زنی بگیرم، دو رؤیا دیدم، و یکی از آن دو به‌کلی با دیگری تفاوت داشت. نخستین رؤیا را هنگامی دیدم که نوشتن می‌آموختم؛ و دومین را پیش از آنکه مادرت را به زنی بگیرم؛ رؤیایی هولناک دیدم.

۳. و دربارهٔ آن‌ها به درگاه خداوند دعا کردم. در خانهٔ نیایم، مَهلَلئیل، آرمیده بودم که در رؤیا دیدم آسمان فرو ریخت، از جای خود کنده شد، و بر زمین افتاد.

۴. و چون بر زمین افتاد، دیدم زمین در مغاکی بزرگ فرو بلعیده شد؛ کوه‌ها بر کوه‌ها آویخته شدند، تپه‌ها بر تپه‌ها فرو نشستند، و درختانِ بلند از تنه‌های خود شکافته شدند و به زیر افکنده شده، در مغاک فرو رفتند.

۵. آنگاه سخنی در دهانم افتاد، و من صدایم را به فریاد بلند کردم و گفتم: «زمین نابود شد!»

۶. و نیایم مَهلَلئیل، هنگامی که در کنار او آرمیده بودم، مرا بیدار کرد و به من گفت: «پسرم، چرا چنین فریاد می‌زنی و چرا چنین زاری می‌کنی؟»

۷. و من سراسرِ رؤیایی را که دیده بودم برای او بازگفتم. او به من گفت: «ای پسرم، چیزی هولناک دیده‌ای، و رؤیای خوابت دربارهٔ رازهای همهٔ گناهِ زمین، امری بس سنگین است؛ زمین باید در مغاک فرو رود و با نابودی‌ای بزرگ نابود شود.

۸. و اکنون، ای پسرم، برخیز و به درگاه خداوندِ جلال درخواست کن، زیرا تو باورمندی؛ باشد که بازمانده‌ای بر زمین بماند، و او سراسرِ زمین را نابود نسازد.ای پسرم، همهٔ این‌ها از آسمان بر زمین خواهد آمد، و بر زمین نابودی‌ای بزرگ روی خواهد داد.»

۹. پس از آن برخاستم و دعا کردم و زاری نمودم و درخواست کردم؛ و دعای خود را برای نسل‌های جهان نوشتم، و همه‌چیز را به تو نشان خواهم داد، ای پسرم متوشالح.

۱۰. و چون بیرون رفتم و به زیر نگریستم، آسمان را دیدم، و خورشید را که از مشرق برمی‌آمد، و ماه را که در مغرب فرو می‌شد، و چند ستاره را، و سراسرِ زمین را، و هرآنچه را که او از آغاز دانسته بود؛ آنگاه خداوندِ داوری را متبارک خواندم و او را ستودم، زیرا خورشید را ساخته بود تا از پنجره‌های مشرق بیرون آید؛ و او برآمد و بر چهرهٔ آسمان طلوع کرد، و روان شد و راهی را که به او نشان داده شده بود پیمود.

۱۱. و دستانم را در راستی برافراشتم، و قدوسِ بزرگ را متبارک خواندم، و با دمِ دهانم و با زبانِ تن سخن گفتم؛ زبانی که خدا برای فرزندانِ آدمیان آفریده است تا با آن سخن بگویند، و به آنان دم، زبان و دهان داد تا با آن سخن بگویند:

۱۲. «متبارک باشی، ای خداوند، ای پادشاه، بزرگ و نیرومند در بزرگیِ خویش؛ ای خداوندِ سراسرِ آفرینشِ آسمان، ای پادشاهِ پادشاهان و خدای سراسرِ جهان.

۱۳. و قدرت و پادشاهی و بزرگیِ تو تا ابد و ابدالآباد پایدار است، و فرمانرواییِ تو در سراسرِ نسل‌ها؛ و همهٔ آسمان‌ها تا ابد تختِ توست، و سراسرِ زمین تا ابد و ابدالآباد زیرپای توست.

۱۴. زیرا تو همه‌چیز را آفریده‌ای و بر همه‌چیز فرمان می‌رانی، و هیچ چیز برای تو دشوار نیست.

۱۵. حکمت از جایگاهِ تختِ تو دور نمی‌شود و از پیشگاه تو روی برنمی‌تابد.

۱۶. و تو همه‌چیز را می‌دانی و می‌بینی و می‌شنوی، و هیچ چیز از تو پنهان نیست، زیرا تو همه‌چیز را می‌بینی.

۱۷. و اکنون فرشتگانِ آسمان‌های تو گناهکار شده‌اند، و خشمِ تو تا روزِ بزرگِ داوری بر تنِ آدمیان می‌ماند.

۱۸. و اکنون، ای خدا و خداوند و پادشاهِ بزرگ، از تو می‌خواهم و به درگاهت زاری می‌کنم که دعای مرا برآوری: نسلی برای من بر زمین باقی بگذار، و همهٔ تنِ آدمی را نابود مکن، و زمین را بی‌ساکن مگردان، مبادا نابودی‌ای جاودانه پدید آید.

۱۹. و اکنون، ای خداوندِ من، آن تنی را که خشمِ تو را برانگیخته است از زمین نابود کن؛ اما تنِ راستی و درستکاری را همچون نهالی از بذرِ جاودانه استوار ساز، و روی خود را از دعای بنده‌ات پنهان مدار، ای خداوند.»

۲۰. و پس از این، رؤیای دیگری دیدم، و سراسرِ آن رؤیا را به تو نشان خواهم داد، ای پسرم.

۲۱. و ایناک زبان گشود و به پسرش متوشالح گفت: «ای پسرم، با تو سخن خواهم گفت؛ سخنانم را بشنو و گوش خود را به رؤیای خوابِ پدرت فرا دار.

۲۲. پیش از آنکه مادرت، اِدنا، را به زنی بگیرم، در بستر خود رؤیایی دیدم؛ و بنگر، گاوی نر از زمین بیرون آمد، و آن گاو سفید بود. پس از آن، ماده‌گاوی بیرون آمد، و همراه او دو گاوِ نر بیرون آمدند: یکی از آن دو سیاه بود و دیگری سرخ.

۲۳. و آن گاوِ سیاه، گاوِ سرخ را با شاخ زد و او را بر روی زمین دنبال کرد؛ و از آن پس، دیگر نتوانستم آن گاوِ سرخ را ببینم.

۲۴. اما آن گاوِ سیاه بالید، و آن ماده‌گاو همراه او رفت؛ و دیدم گاوانِ بسیاری از او پدید آمدند که به او همانند بودند و از پیِ او می‌رفتند.

۲۵. و آن گاو، همان ماده‌گاوِ نخستین، از پیشِ آن گاوِ نخستین رفت تا آن گاوِ سرخ را بجوید؛ اما او را نیافت. پس بر او زاری‌ای بزرگ کرد و همچنان در جست‌وجوی او بود.

۲۶. و من نگریستم تا آن گاوِ نخستین نزد او آمد و او را آرام کرد؛ و از آن زمان به بعد، دیگر زاری نکرد.

۲۷. و پس از آن، ماده‌گاو گاوِ نرِ سفیدِ دیگری زایید، و پس از او گاوانِ نرِ بسیار و ماده‌گاوانِ سیاه زایید.

۲۸. و در خواب دیدم که آن گاوِ سفید نیز بالید و گاوِ سفیدِ بزرگی شد؛ و از او گاوانِ سفیدِ بسیاری پدید آمدند و به او همانند بودند. و آنان آغاز کردند به زادنِ گاوانِ سفیدِ بسیار، که به آنان همانند بودند؛ یکی از پیِ دیگری، بسیار.

۲۹. و باز، در خواب، با چشمان خود دیدم؛ و به آسمانِ بالا نگریستم، و بنگر، ستاره‌ای از آسمان فرو افتاد. و آن ستاره برخاست، و در میان آن گاوان خورد و چرید.

۳۰. و پس از آن، گاوانِ بزرگ و سیاه را دیدم؛ و بنگر، همگی آغل‌ها و چراگاه‌ها و رمه‌های خود را دگرگون کردند، و آغاز کردند با یکدیگر زیستن.

۳۱. و باز در رؤیا دیدم، و به سوی آسمان نگریستم؛ و بنگر، ستارگانِ بسیاری فرود آمدند و خود را از آسمان به سوی آن ستارهٔ نخستین افکندند؛ و در میان آن رمه‌ها گاو شدند، و در میان آنان چریدند.

۳۲. و به آنان نگریستم و دیدم؛ و بنگر، همگی اندام‌های نهانیِ خود را، همچون اسبان، آشکار کردند و آغاز کردند با ماده‌گاوانِ آن گاوان درآمیختن؛ و همگی آبستن شدند و فیلان و شتران و خران زاییدند.[15]

۳۳. و همهٔ گاوان از آنان ترسیدند و از ایشان هراسناک شدند؛ و آنان آغاز کردند با دندان‌هایشان گاز گرفتن و دریدن، و با شاخ‌هایشان شاخ زدن.

۳۴. و افزون بر این، آغاز کردند به دریدنِ آن گاوان؛ و بنگر، همهٔ فرزندانِ زمین در برابر آنان به لرزه و تکان افتادند و از ایشان گریختند.

۳۵. و باز دیدم که چگونه آغاز کردند به شاخ زدنِ یکدیگر و دریدنِ یکدیگر؛ و زمین آغاز کرد به فریاد کشیدن.

[15] عبارت انگلیسی *privy members* تعبیری پوشیده برای اندام‌های جنسی است. «اندام‌های نهانی» انتخاب شد تا پوشیدگیِ متن حفظ شود، اما معنای صحنه، یعنی درآمیختن جنسیِ موجودات آسمانی با ماده‌گاوان، از دست نرود.

۳۶. و باز چشمانم را به سوی آسمان برافراشتم، و در رؤیا دیدم؛ و بنگر، از آسمان موجوداتی پدید آمدند که همچون مردانی سپید بودند؛ و چهار تن از آن جایگاه بیرون آمدند، و سه تن نیز همراه آنان.

۳۷. و آن سه تن که در پایان بیرون آمده بودند، دستم را گرفتند و مرا از نسل‌های زمین بالا بردند، و به جایگاهی بلند فرا بردند؛ و برجی را به من نشان دادند که بر فراز زمین بسیار برافراشته بود، و همهٔ تپه‌ها از آن فروتر بودند.

۳۸. و یکی از آنان به من گفت: «اینجا بمان تا هرآنچه را بر سرِ آن فیلان و شتران و خران، و ستارگان و گاوان، و همهٔ آنان می‌آید، ببینی.»

۳۹. و یکی از آن چهار تن را دیدم که نخست بیرون آمده بودند؛ و او آن ستارهٔ نخستین را که از آسمان فرو افتاده بود، گرفت، دست و پایش را بست، و او را در مغاکی افکند.

۴۰. و آن مغاک تنگ و ژرف و هولناک و تاریک بود.

۴۱. و یکی از آنان شمشیری برکشید و آن را به آن فیلان و شتران و خران داد؛ آنگاه آنان آغاز کردند به زدنِ یکدیگر، و سراسرِ زمین از بیمِ آنان لرزید.

۴۲. و چون در رؤیا می‌نگریستم، بنگر، یکی از آن چهار تن از آسمان بر آنان سنگ افکند؛ و همهٔ ستارگانِ بزرگ را، که اندام‌های نهانی‌شان همچون اندام‌های اسبان بود، گرد آورد و گرفت؛ و دست و پای همهٔ آنان را بست، و ایشان را در مغاکی از زمین افکند.

۴۳. و یکی از آن چهار تن نزد آن گاوِ سفید رفت و رازی را به او آموخت، بی‌آنکه او به هراس افتد. او گاو زاده شده بود، اما انسان شد؛ و برای خود کشتی‌ای بزرگ ساخت و در آن جای گرفت؛ و سه گاو نیز همراه او به آن کشتی درآمدند و در آن پناه گرفتند.

۴۴. و باز چشمانم را به سوی آسمان برافراشتم و سقفی بلند دیدم که بر آن هفت سیلابِ آب بود؛ و آن سیلاب‌ها، با آبی بسیار، به درون حصاری فرو ریختند.

۴۵. و باز دیدم؛ و بنگر، چشمه‌هایی بر سطحِ آن حصارِ بزرگ گشوده شد، و آب آغاز کرد بر سطح آن بالا آمدن و فزونی گرفتن؛ و من به آن حصار نگریستم تا آنکه سراسرِ سطحش از آب پوشیده شد.

۴۶. و آب و تاریکی و مِه بر آن افزون شد؛ و چون به بلندیِ آن آب نگریستم، دیدم آب از بلندیِ آن حصار نیز فراتر رفته بود، و بر آن حصار روان شده بود، و بر زمین ایستاده بود.

۴۷. و همهٔ رمه‌های آن حصار گرد آمدند، تا آنکه دیدم چگونه در آن آب فرو رفتند و بلعیده شدند و نابود گشتند.

۴۸. اما آن کشتی بر آب شناور ماند؛ و همهٔ گاوان و فیلان و شتران و خران، با همهٔ جانوران، به تهِ آب فرو رفتند؛ چنان‌که دیگر نتوانستم آنان را ببینم، و نتوانستند بگریزند، بلکه نابود شدند و در ژرفاها فرو نشستند.

۴۹. و باز در رؤیا دیدم، تا آن سیلاب‌های آب از آن سقفِ بلند برداشته شد، و شکاف‌های زمین هموار گشت، و مغاک‌های دیگری گشوده شد.

۵۰. آنگاه آب آغاز کرد به فرو رفتن در آن‌ها، تا آنکه زمین نمایان شد؛ اما آن کشتی بر زمین نشست، و تاریکی کنار رفت و روشنایی پدیدار شد.

۵۱. و آن گاوِ سفید که انسان شده بود، از آن کشتی بیرون آمد، و آن سه گاو نیز همراه او؛ و یکی از آن سه، همچون آن گاو، سفید بود؛ و یکی از آن‌ها سرخ چون خون؛ و یکی سیاه. و آن گاوِ سفید از آنان جدا شد و رفت.

۵۲. و آنان آغاز کردند به پدید آوردنِ جانورانِ دشت و پرندگان؛ و بدین‌سان گونه‌های گوناگون پدید آمدند: شیران، ببران، گرگان، سگان، کفتاران، گرازان، روباهان، سنجابان، خوکان، شاهینان، کرکسان، کورکورها، عقابان و کلاغان؛ و در میان آنان گاوی سفید زاده شد.

۵۳. و آنان آغاز کردند به گزیدنِ یکدیگر؛ اما آن گاوِ سفید که در میان آنان زاده شده بود، خری وحشی زاد و گاوی سفید نیز همراه آن. و خرانِ وحشی بسیار شدند. اما آن گاوی که از او زاده شده بود، گرازی سیاه و گوسفندی

سفید زاد؛ و آن نخستین، گرازانِ بسیار زاد، اما آن گوسفند دوازده گوسفند زاد.

۵۴. و چون آن دوازده گوسفند بالیدند، یکی از آنان را به خران سپردند؛ و آن خران نیز آن گوسفند را به گرگان سپردند، و آن گوسفند در میان گرگان بالید.

۵۵. و خداوند آن یازده گوسفند را آورد تا با او زندگی کنند و همراه او در میان گرگان بچرند؛ و آنان فزونی گرفتند و به گله‌های بسیارِ گوسفندان بدل شدند.

۵۶. و گرگان از آنان ترسیدن آغاز کردند، و بر آنان ستم کردند تا آنان را نابود ساختند؛ و آنان به سبب خردسالانِ خود فریاد برآوردند و نزد خداوندشان شکایت بردند.

۵۷. و گوسفندی که از گرگان نجات یافته بود، گریخت و به خرانِ وحشی پناه برد؛ و من گوسفندان را دیدم که چگونه زاری کردند و فریاد برآوردند و با همهٔ توان خود به درگاه خداوندشان زاری نمودند، تا آنکه آن خداوندِ گوسفندان، به آوازِ گوسفندان، از جایگاهی بلند فرود آمد، نزد آنان آمد و آنان را چرانید.

۵۸. و آن گوسفندی را که از گرگان گریخته بود فراخواند، و دربارهٔ گرگان با او سخن گفت، تا آنان را هشدار دهد که از آن پس به گوسفندان دست نزنند.

۵۹. و آن گوسفند، مطابق سخنِ خداوند، نزد گرگان رفت؛ و گوسفندی دیگر با او روبه‌رو شد و همراه او رفت؛ و آن دو با هم به انجمنِ آن گرگان درآمدند، و با آنان سخن گفتند و هشدارشان دادند که از آن پس به گوسفندان دست نزنند.

۶۰. و آنگاه گرگان را دیدم، و اینکه چگونه با همهٔ نیروی خود بر گوسفندان سخت ستم کردند؛ و گوسفندان فریاد برآوردند.

۶۱. و خداوند نزد گوسفندان آمد، و آنان آغاز کردند به زدنِ آن گرگان؛ و گرگان آغاز کردند به زاری کردن؛ اما گوسفندان آرام شدند و بی‌درنگ از فریاد کشیدن بازایستادند.

۶۲. و من گوسفندان را دیدم تا آنکه از میان گرگان بیرون رفتند؛ اما چشمانِ گرگان کور شده بود، و آن گرگان با همهٔ نیروی خود به تعقیبِ گوسفندان رفتند.

۶۳. و خداوندِ گوسفندان، همچون راهبرشان، همراه آنان رفت، و همهٔ گوسفندانِ او از پیِ او رفتند؛ و چهرهٔ او خیره‌کننده و باشکوه و هولناک برای نگریستن بود.

۶۴. اما گرگان آغاز کردند به دنبال کردنِ آن گوسفندان تا آنکه به دریایی از آب رسیدند. و آن دریا شکافته شد، و آب در برابرِ چهرهٔ آنان، از این سو و از آن سو، ایستاد؛ و خداوندشان آنان را راهبری کرد و خود را میانِ آنان و گرگان نهاد.

۶۵. و چون آن گرگان هنوز گوسفندان را نمی‌دیدند، به میانِ آن دریا درآمدند؛ و گرگان در پیِ گوسفندان رفتند، و آن گرگان در پیِ آنان به درونِ آن دریا دویدند.

۶۶. و چون خداوندِ گوسفندان را دیدند، برگشتند تا از برابرِ چهرهٔ او بگریزند؛ اما آن دریا خود را گرد آورد و همان‌گونه شد که آفریده شده بود، و آب فزونی گرفت و بالا آمد تا آن گرگان را پوشاند.

۶۷. و من دیدم تا همهٔ گرگانی که آن گوسفندان را دنبال کرده بودند نابود شدند و غرق گشتند.

۶۸. اما گوسفندان از آن آب گریختند و به بیابانی رفتند که در آن نه آب بود و نه علف؛ و آغاز کردند به گشودنِ چشم‌های خود و دیدن. و من خداوندِ گوسفندان را دیدم که آنان را می‌چرانید و به آنان آب و علف می‌داد؛ و آن گوسفند نیز می‌رفت و آنان را راهبری می‌کرد.

۶۹. و آن گوسفند به قلهٔ آن صخرهٔ بلند بالا رفت، و خداوندِ گوسفندان او را نزد آنان فرستاد.

۷۰. و پس از آن، خداوندِ گوسفندان را دیدم که در برابر آنان ایستاده بود، و جلوهٔ او بزرگ و هولناک و باشکوه بود؛ و همهٔ آن گوسفندان او را دیدند و در برابر چهرهٔ او ترسیدند.

۷۱. و همگی از او ترسیدند و لرزیدند، و به آن گوسفندی که همراهشان بود و در میانشان قرار داشت فریاد زدند: «ما نمی‌توانیم در برابر خداوندمان بایستیم یا به او بنگریم.»

۷۲. و آن گوسفندی که آنان را راهبری می‌کرد، بار دیگر به قلهٔ آن صخره بالا رفت؛ اما گوسفندان آغاز کردند به کور شدن و از راهی که او به آنان نشان داده بود سرگردان شدن؛ اما آن گوسفند از این آگاه نبود.

۷۳. و خداوندِ گوسفندان بر آنان سخت خشمگین شد، و آن گوسفند آن را دریافت، و از قلهٔ صخره پایین آمد و نزد گوسفندان آمد، و بیشترِ آنان را کور و از راه برگشته یافت.

۷۴. و چون او را دیدند، از حضورش ترسیدند و لرزیدند، و خواستند به آغل‌های خود بازگردند.

۷۵. و آن گوسفند گوسفندانی دیگر را با خود گرفت، و نزد آن گوسفندانی آمد که از راه برگشته بودند، و آغاز کرد به کشتنِ آنان؛ و گوسفندان از حضور او ترسیدند، و بدین‌سان آن گوسفند، آن گوسفندانِ از راه برگشته را بازگرداند، و آنان به آغل‌های خود بازگشتند.

۷۶. و در این رؤیا دیدم تا آن گوسفند انسان شد، و خانه‌ای برای خداوندِ گوسفندان ساخت، و همهٔ گوسفندان را در آن خانه جای داد.

۷۷. و دیدم تا آن گوسفندی که با آن گوسفندِ راهبر دیدار کرده بود، به خواب رفت؛ و دیدم تا همهٔ گوسفندانِ بزرگ نابود شدند، و کوچک‌ترها به جای آنان برخاستند؛ و آنان به چراگاهی آمدند و به جویباری از آب نزدیک شدند.

۷۸. آنگاه آن گوسفند، رهبرِ آنان که انسان شده بود، از میانشان کنار رفت و به خواب رفت؛ و همهٔ گوسفندان او را جستند و برای او زاری‌ای بزرگ کردند.

۷۹. و دیدم تا از زاری کردن برای آن گوسفند بازایستادند و از آن جویبارِ آب گذشتند؛ و دو گوسفند، به‌جای آنان که پیش‌تر راهبری‌شان کرده و به خواب رفته بودند، به‌عنوان رهبران برخاستند.

۸۰. و دیدم تا آن گوسفندان به جایی نیکو رسیدند، و به سرزمینی دلپذیر و باشکوه؛ و دیدم تا آن گوسفندان سیر شدند، و آن خانه در میانشان، در آن سرزمین دلپذیر، برپا بود.

۸۱. و گاه چشمانشان گشوده می‌شد، و گاه کور می‌شدند، تا آنکه گوسفندی دیگر برخاست و آنان را راهبری کرد و همهٔ آنان را بازگرداند؛ و چشمانشان گشوده شد.

۸۲. و سگان و روباهان و گرازانِ وحشی آغاز کردند به دریدنِ آن گوسفندان، تا آنکه خداوندِ گوسفندان، گوسفندی دیگر، قوچی از میان خودشان، برانگیخت؛ و او آنان را راهبری کرد. آن قوچ از هر سو به آن سگان و روباهان و گرازانِ وحشی شاخ زد، تا آنکه همهٔ آنان را نابود کرد.

۸۳. و آن گوسفندی که چشمانش گشوده شده بود، آن قوچ را دید که در میان گوسفندان بود، تا آنکه قوچ شکوهِ خود را رها کرد و آغاز کرد به شاخ زدن به آن گوسفندان، و آنان را لگدمال کرد، و رفتاری ناشایست در پیش گرفت.

۸۴. و خداوندِ گوسفندان آن بره را نزد بره‌ای دیگر فرستاد و او را برافراشت تا به قوچی و راهبرِ گوسفندان بدل شود، به جای آن قوچی که شکوهِ خود را رها کرده بود.

۸۵. و او نزد وی رفت و تنها با او سخن گفت، و او را برافراشت تا قوچ شود، و او را شاهزاده و راهبرِ گوسفندان ساخت؛ اما در سراسرِ این رخدادها، آن سگان بر گوسفندان ستم می‌کردند.

۸۶. و قوچِ نخستین آن قوچِ دوم را دنبال کرد، و آن قوچِ دوم برخاست و از برابر او گریخت؛ و دیدم تا آن سگان قوچِ نخستین را به زیر کشیدند.

۸۷. و آن قوچِ دوم برخاست و گوسفندانِ کوچک را راهبری کرد. و آن گوسفندان بالیدند و فزونی گرفتند؛ اما همهٔ سگان و روباهان و گرازانِ وحشی از او ترسیدند و از برابرش گریختند؛ و آن قوچ به جانورانِ وحشی شاخ زد و آنان را کشت، و آن جانورانِ وحشی دیگر در میان گوسفندان هیچ قدرتی نداشتند و دیگر چیزی از آنان نربودند.

۸۸. و آن قوچ گوسفندانِ بسیاری زاد و به خواب رفت؛ و گوسفندی کوچک به جای او قوچ شد، و شاهزاده و راهبرِ آن گوسفندان گشت. و آن خانه بزرگ و پهناور شد، و برای آن گوسفندان بنا گردید.

۸۹. بر آن خانه، برای خداوندِ گوسفندان، برجی بلند و بزرگ بنا شد؛ و آن خانه کوتاه بود، اما برج برافراشته و بلند بود؛ و خداوندِ گوسفندان بر آن برج ایستاد، و آنان خوانی کامل در پیشگاه او نهادند.

۹۰. و باز دیدم آن گوسفندان دوباره به خطا رفتند و به راه‌های بسیار رفتند و آن خانهٔ خود را رها کردند؛ و خداوندِ گوسفندان برخی را از میان گوسفندان فراخواند و آنان را نزد گوسفندان فرستاد، اما گوسفندان آغاز کردند به کشتنِ آنان.

۹۱. و یکی از آنان نجات یافت و کشته نشد؛ و شتابان رفت و بر گوسفندان فریاد برآورد. و آنان خواستند او را بکشند، اما خداوندِ گوسفندان او را از دست گوسفندان نجات داد، و او را نزد من بالا آورد، و او را در آنجا ساکن ساخت.

۹۲. و او گوسفندانِ بسیارِ دیگری را نزد آن گوسفندان فرستاد، تا بر آنان شهادت دهند و بر آنان زاری کنند.

۹۳. و پس از آن دیدم که چون خانهٔ خداوند و برجِ او را رها کردند، به‌تمامی از راه برگشتند و چشمانشان کور شد؛ و دیدم که خداوندِ گوسفندان چگونه

در میان گله‌های آنان کشتاری بسیار به پا کرد، تا آنکه آن گوسفندان خود زمینهٔ آن کشتار را فراهم کردند و جایگاهِ او را تسلیم کردند.[16]

۹۴. و او آنان را به دست شیران و ببران و گرگان و کفتاران، و به دست روباهان و همهٔ جانورانِ وحشی سپرد؛ و آن جانورانِ وحشی آغاز کردند به پاره‌پاره کردنِ آن گوسفندان.

۹۵. و دیدم که او آن خانه و برجشان را رها کرد، و همهٔ آنان را به دست شیران سپرد، تا آنان را پاره کنند و بدرند؛ به دست همهٔ جانورانِ وحشی.

۹۶. و من با همهٔ توانم آغاز کردم به فریاد برآوردن، و به خداوندِ گوسفندان روی آوردم، و دربارهٔ گوسفندان در پیشگاه او دادخواهی کردم که آنان به دست همهٔ جانورانِ وحشی دریده می‌شدند.

۹۷. اما او، هرچند آن را می‌دید، بی‌حرکت ماند؛ و شادی کرد که آنان دریده و بلعیده و تاراج می‌شدند، و آنان را واگذاشت تا به دست همهٔ جانوران دریده شوند.

۹۸. و او هفتاد شبان را فراخواند، و آن گوسفندان را به آنان سپرد تا آنان را بچرانند؛ و با شبانان و همراهانشان سخن گفت: «از این پس هر یک از شما گوسفندان را بچراند، و هرآنچه به شما فرمان دهم، همان را انجام دهید. و من آنان را به شمارِ درست به شما خواهم سپرد، و به شما خواهم گفت کدام‌یک از آنان باید نابود شوند؛ پس آنان را نابود کنید.»

۹۹. و او آن گوسفندان را به آنان سپرد.

۱۰۰. و دیگری را فراخواند و با او سخن گفت: «هرآنچه را شبانان با آن گوسفندان خواهند کرد، بنگر و نشان کن؛ زیرا آنان بیش از آنچه من به آنان فرمان داده‌ام نابود خواهند کرد. و هر افزونی و نابودی‌ای را که به دست شبانان پدید خواهد آمد، ثبت کن: اینکه چه تعداد را مطابق فرمان من نابود

[16] عبارت *invited that slaughter and betrayed His place* فشرده و دشوار است. «زمینهٔ آن کشتار را فراهم کردند» برای حفظ معنای فراخواندن/به‌سوی‌خودکشاندنِ کشتار آمده است، بی‌آنکه گوسفندان عامل مستقیم کشتار دانسته شوند.

می‌کنند، و چه تعداد را بنا بر خواستِ خود. در برابر هر شبان، همهٔ نابودی‌ای را که پدید می‌آورد ثبت کن. و در پیشگاه من، به شمار، بخوان که چه تعداد را نابود می‌کنند و چه تعداد را برای نابودی می‌سپارند، تا این برای من شهادتی بر ضد آنان باشد، و هر کردارِ شبانان را بدانم، و دریابم و ببینم که چه می‌کنند؛ آیا فرمانی را که به آنان داده‌ام نگاه می‌دارند یا نه. اما آنان نباید این را بدانند، و تو نباید آن را به آنان اعلام کنی و نه هشدارشان دهی؛ بلکه تنها، در برابر هر یک، همهٔ نابودی‌ای را که شبانان، هر یک در زمانِ خود، پدید می‌آورند ثبت کن و همه را در پیشگاه من بگذار.»

۱۰۱. و دیدم تا آن شبانان در زمانِ خود شبانی کردند، و آغاز کردند به کشتن و نابود کردن بیش از آنچه به آنان فرمان داده شده بود؛ و آن گوسفندان را به دست شیران سپردند.

۱۰۲. و شیران و ببران بخشِ بزرگ‌ترِ آن گوسفندان را خوردند و دریدند، و گرازانِ وحشی نیز همراه آنان خوردند؛ و آن برج را سوزاندند و آن خانه را ویران کردند.

۱۰۳. و من بر آن برج سخت اندوهگین شدم، زیرا آن خانهٔ گوسفندان ویران شده بود؛ و پس از آن دیگر نتوانستم ببینم آیا آن گوسفندان به آن خانه درآمدند یا نه.

۱۰۴. و شبانان و همراهانشان آن گوسفندان را به همهٔ جانورانِ وحشی سپردند تا آنان را بدرند؛ و هر یک از آنان، در زمانِ خود، شماری معین دریافت کرد؛ و دیگری در کتابی نوشت که هر یک از آنان چه تعداد از آن گوسفندان را نابود کرد.

۱۰۵. و هر یک، بسیار بیش از آنچه مقرر شده بود، کشت و نابود کرد؛ و من به سبب آن گوسفندان آغاز کردم به گریستن و زاری کردن.

۱۰۶. و بدین‌سان در رؤیا دیدم آن کسی را که می‌نوشت: چگونه هر یک از آنان را که به دست آن شبانان نابود می‌شد، روز به روز می‌نوشت؛ و کتابِ کامل

را برداشت و نهاد و به خداوندِ گوسفندان نشان داد؛ همهٔ آنچه را آنان کرده بودند، و همهٔ آنان را که هر یک از میان برده بود، و همهٔ آنان را که به نابودی سپرده بودند.

۱۰۷. و کتاب در پیشگاه خداوندِ گوسفندان خوانده شد؛ و او کتاب را از دست او گرفت و خواند و مُهر کرد و نهاد.

۱۰۸. و بی‌درنگ دیدم که شبانان چگونه دوازده ساعت شبانی کردند؛ و بنگر، سه تن از آن گوسفندان بازگشتند و آمدند و داخل شدند، و آغاز کردند به برپا کردنِ همهٔ آنچه از آن خانه فرو ریخته بود؛ اما گرازانِ وحشی کوشیدند مانع آنان شوند، ولی نتوانستند.

۱۰۹. و آنان دوباره آغاز کردند به بنا کردن، همچون گذشته؛ و آن برج را برافراشتند، و آن را برجِ بلند نامیدند. و باز آغاز کردند به نهادنِ خوانی در برابر برج، اما همهٔ نانی که بر آن بود آلوده بود و پاک نبود.

۱۱۰. و دربارهٔ همهٔ این‌ها، چشمانِ آن گوسفندان کور بود، چنان‌که نمی‌دیدند؛ و شبانانشان نیز چنین بودند. و آنان، آن گوسفندان را در شمارِ بسیار به شبانانشان برای نابودی سپردند؛ و شبانان، گوسفندان را زیر پای خود لگدمال کردند و دریدند.

۱۱۱. و خداوندِ گوسفندان بی‌حرکت ماند تا آنکه همهٔ گوسفندان در دشت پراکنده شدند و با آنان درآمیختند؛ و آنان گوسفندان را از دست جانوران نجات ندادند.[۱۷]

۱۱۲. و آن کسی که کتاب را نوشته بود، آن را بالا برد و نشان داد و در پیشگاه خداوندِ گوسفندان خواند؛ و به خاطر آنان به درگاه او زاری کرد، و به خاطر آنان از او درخواست نمود، در حالی که همهٔ کارهای شبانان را به او نشان می‌داد، و در پیشگاه او بر ضد همهٔ شبانان شهادت می‌داد.

---

[۱۷] در آیهٔ ۱۱۱، ضمیر *them* در عبارت *mingled with them* کاملاً روشن نیست. در ترجمه، «با آنان درآمیختند» نزدیک به متن حفظ شد، بی‌آنکه مرجع ضمیر به‌طور قطعی تعیین شود.

۱۱۳. و او خودِ کتاب را گرفت و کنار او نهاد و رفت.
۱۱۴. و دیدم تا بدین‌سان سی‌وپنج شبان کارِ شبانی را بر عهده گرفتند، و هر یک دوره‌های خود را همانند نخستینان به پایان رساندند؛ و دیگران آنان را به دست گرفتند تا در دورهٔ خود شبانی‌شان کنند، هر شبان در دورهٔ خویش.[۱۸]
۱۱۵. و پس از آن، در رؤیای خود همهٔ پرندگانِ آسمان را دیدم که می‌آمدند: عقابان، کرکسان، کورکورها و کلاغان؛ اما عقابان راهبرِ همهٔ پرندگان بودند. و آنان آغاز کردند به دریدنِ آن گوسفندان، و به درآوردنِ چشم‌هایشان، و به خوردنِ گوشتشان.
۱۱۶. و گوسفندان فریاد برآوردند، زیرا گوشتشان به دست پرندگان خورده می‌شد؛ و من نیز می‌نگریستم و در خوابِ خود بر آن شبانی که گوسفندان را می‌چرانید زاری می‌کردم.
۱۱۷. و دیدم تا آن گوسفندان به دست سگان و عقابان و کورکورها دریده شدند؛ و آنان نه گوشت، نه پوست و نه رگ‌وپی‌ای بر آنان باقی گذاشتند، تا آنکه تنها استخوان‌هایشان بر جا ماند؛ و استخوان‌هایشان نیز بر زمین افتاد، و شمارِ گوسفندان اندک شد.
۱۱۸. و دیدم تا آنکه بیست‌وسه تن شبانی را بر عهده گرفتند و در دوره‌های جداگانهٔ خود، پنجاه‌وهشت بار را کامل کردند.
۱۱۹. اما بنگر، بره‌هایی از آن گوسفندانِ سفید زاده شدند، و آغاز کردند به گشودنِ چشم‌های خود و دیدن، و به فریاد زدن به سوی گوسفندان.
۱۲۰. آری، آنان به سوی گوسفندان فریاد زدند، اما گوسفندان به آنچه آنان می‌گفتند گوش نسپردند؛ بلکه به‌شدت کر بودند، و چشمانشان بسیار سخت کور شده بود.

---

[۱۸] آیهٔ ۱۱۴ در متن انگلیسی از نظر نحوی ناروان است. ترجمه تا حد امکان رابطهٔ میان «سی‌وپنج شبان»، «دوره‌های شبانی» و سپرده شدن کار به شبانان بعدی را حفظ کرده است.

۱۲۱. و در رؤیا دیدم که چگونه کلاغان بر آن بره‌ها فرود آمدند و یکی از آن بره‌ها را گرفتند، و گوسفندان را تکه‌تکه کردند و دریدند.

۱۲۲. و دیدم تا شاخ‌هایی بر آن بره‌ها رویید، و کلاغان شاخ‌های آنان را فرو افکندند؛ و دیدم تا بر یکی از آن گوسفندان شاخی بزرگ رویید، و چشمانشان گشوده شد.

۱۲۳. و آن به آنان نگریست و چشمانشان گشوده شد؛ و به سوی گوسفندان فریاد زد، و قوچ‌ها آن را دیدند و همگی به سوی آن دویدند.

۱۲۴. و با همهٔ این‌ها، آن عقابان و کرکسان و کلاغان و کورکورها همچنان گوسفندان را می‌دریدند و بر آنان فرود می‌آمدند و آنان را می‌خوردند؛ با این‌همه، گوسفندان خاموش ماندند، اما قوچ‌ها زاری کردند و فریاد برآوردند.

۱۲۵. و آن کلاغان با او جنگیدند و نبرد کردند و کوشیدند شاخش را فرو افکنند، اما بر او توان نیافتند.

۱۲۶. همهٔ عقابان و کرکسان و کلاغان و کورکورها گرد آمدند؛ و همهٔ گوسفندانِ دشت نیز با آنان آمدند. آری، همگی با هم آمدند و یکدیگر را یاری کردند تا شاخِ آن قوچ را بشکنند.

۱۲۷. و دیدم تا شمشیری بزرگ به گوسفندان داده شد؛ و گوسفندان برای کشتنِ همهٔ جانورانِ دشت بر ضد آنان پیش رفتند؛ و همهٔ جانوران و پرندگانِ آسمان از برابر چهرهٔ آنان گریختند.

۱۲۸. و آن مرد را دیدم، همان که کتاب را به فرمان خداوند نوشته بود، تا آنکه آن کتاب را دربارهٔ نابودی‌ای که آن دوازده شبانِ واپسین پدید آورده بودند گشود، و در پیشگاه خداوندِ گوسفندان نشان داد که آنان بسیار بیش از پیشینیانِ خود نابود کرده بودند.

۱۲۹. و دیدم تا خداوندِ گوسفندان نزد آنان آمد و چوبدستِ خشمِ خود را در دست گرفت و زمین را زد؛ و زمین شکافته شد، و همهٔ جانوران و همهٔ

پرندگانِ آسمان از میان آن گوسفندان فرو افتادند، و در زمین بلعیده شدند و زمین آنان را پوشاند.

۱۳۰. و دیدم تا تختی در سرزمین دلپذیر برپا شد، و خداوندِ گوسفندان بر آن نشست؛ و آن دیگری کتاب‌های مُهرشده را گرفت و آن کتاب‌ها را در پیشگاه خداوندِ گوسفندان گشود.

۱۳۱. و خداوند آن مردان، یعنی آن هفت سپیدپوشِ نخستین را فراخواند، و فرمان داد که از ستارهٔ نخستین، همان که پیشاپیشِ آنان رفته بود، آغاز کنند و همهٔ ستارگانی را که اندام‌های نهانی‌شان همچون اندام‌های اسبان بود، به پیشگاه او بیاورند؛ و آنان همه را به پیشگاه او آوردند.

۱۳۲. و او به آن مرد که در پیشگاه او می‌نوشت، و یکی از آن هفت سپیدپوش بود، گفت: «آن هفتاد شبان را بگیر؛ همانان که گوسفندان را به آنان سپردم، و آنان به اختیارِ خود بیش از آنچه من فرمان داده بودم کشتند.»

۱۳۳. و بنگر، دیدم که همهٔ آنان بسته شده بودند، و همگی در پیشگاه او ایستاده بودند.

۱۳۴. و نخست داوری بر ستارگان برگزار شد؛ و آنان داوری شدند و گناهکار شناخته شدند، و به جایگاه محکومیت رفتند، و در مغاکی افکنده شدند، آکنده از آتش و شعله، و آکنده از ستون‌های آتش.

۱۳۵. و آن هفتاد شبان داوری شدند و گناهکار شناخته شدند، و در آن مغاکِ آتشین افکنده شدند.

۱۳۶. و در آن هنگام دیدم که چگونه مغاکی همانند آن در میان زمین گشوده شد، آکنده از آتش؛ و آنان آن گوسفندانِ کور را آوردند، و همهٔ آنان داوری شدند و گناهکار شناخته شدند و در این مغاکِ آتشین افکنده شدند، و سوختند؛ و این مغاک در سمت راستِ آن خانه بود.

۱۳۷. و آن گوسفندان را دیدم که می‌سوختند، و استخوان‌هایشان نیز می‌سوخت.

۱۳۸. و برخاستم تا ببینم؛ تا آنکه آن خانهٔ کهنه را درهم پیچیدند، و همهٔ ستون‌ها و همهٔ تیرها و آرایه‌های خانه را برداشتند؛ و همهٔ آن‌ها در همان هنگام همراه آن خانه درهم پیچیده شد، و آن را بردند و در جایی در جنوبِ آن سرزمین نهادند.

۱۳۹. و دیدم تا خداوندِ گوسفندان خانه‌ای نو آورد، بزرگ‌تر و بلندتر از آن نخستین، و آن را در جای همان خانهٔ نخستین که درهم پیچیده شده بود برپا کرد؛ همهٔ ستون‌هایش نو بود، و آرایه‌هایش نو و بزرگ‌تر از آرایه‌های نخستین بود؛ همان خانهٔ کهنه‌ای که او برداشته بود. و همهٔ گوسفندان در آن بودند.

۱۴۰. و همهٔ گوسفندانی را که باقی مانده بودند دیدم، و همهٔ جانورانِ روی زمین و همهٔ پرندگانِ آسمان را که فرو می‌افتادند و به آن گوسفندان ادای حرمت می‌کردند، و به آنان درخواست می‌بردند و در همه‌چیز از آنان فرمان می‌بردند.

۱۴۱. و پس از آن، آن سه تن که جامهٔ سپید بر تن داشتند و پیش‌تر دستم را گرفته و مرا بالا برده بودند، و نیز دستِ آن قوچ که مرا گرفته بود، مرا بالا بردند و پیش از آنکه داوری رخ دهد، در میان آن گوسفندان نهادند.

۱۴۲. و آن گوسفندان همه سپید بودند، و پشمشان فراوان و پاک بود.

۱۴۳. و همهٔ آنان که نابود و پراکنده شده بودند، و همهٔ جانورانِ دشت، و همهٔ پرندگانِ آسمان، در آن خانه گرد آمدند؛ و خداوندِ گوسفندان با شادی‌ای بزرگ شادمان شد، زیرا همگی نیک بودند و به خانهٔ او بازگشته بودند.

۱۴۴. و دیدم تا آنان آن شمشیری را که به گوسفندان داده شده بود بر زمین نهادند، و آن را به خانه بازگرداندند؛ و در پیشگاه خداوند مُهر شد. و همهٔ گوسفندان به آن خانه فراخوانده شدند، اما آن خانه گنجایشِ آنان را نداشت.

۱۴۵. و چشمان همهٔ آنان گشوده شد، و نیکی را دیدند، و در میان آنان هیچ‌کس نبود که نبیند.

۱۴۶. و دیدم که آن خانه بزرگ و پهناور و بسیار پُر بود.

۱۴۷.و دیدم که گاوی سفید زاده شد، با شاخ‌هایی بزرگ؛ و همهٔ جانورانِ دشت و همهٔ پرندگانِ هوا از او ترسیدند و پیوسته به او درخواست می‌بردند.

۱۴۸.و دیدم تا همهٔ نسل‌های آنان دگرگون شدند، و همگی به گاوانِ سفید بدل گشتند؛ و نخستینِ آنان به بره‌ای بدل شد، و آن بره حیوانی بزرگ شد و بر سرِ خود شاخ‌هایی بزرگ و سیاه داشت؛ و خداوندِ گوسفندان از او و از همهٔ گاوان شادمان شد.

۱۴۹. و من در میان آنان خوابیدم؛ و بیدار شدم و همه‌چیز را دیدم.

۱۵۰. این است رؤیایی که در خواب دیدم؛ و بیدار شدم و خداوندِ راستی را متبارک خواندم و او را جلال دادم.

۱۵۱. آنگاه با گریه‌ای بزرگ گریستم، و اشک‌هایم بازنایستاد تا دیگر تاب آوردنش را نداشتم؛ چون نگریستم، اشک‌هایم به سبب آنچه دیده بودم روان شد؛ زیرا همه‌چیز خواهد آمد و تحقق خواهد یافت، و همهٔ کردارهای آدمیان، به ترتیبِ خود، به من نشان داده شد.

۱۵۲.در آن شب، رؤیای نخست را به یاد آوردم، و به سبب آن گریستم و آشفته شدم؛ زیرا آن رؤیا را دیده بودم.

کتاب پنجم: رسالهٔ ایناک

فصل ۱ - راهنماییِ ایناک

۱. و اکنون، ای پسرم متوشالح، همهٔ برادرانت را نزد من فراخوان، و همهٔ پسران مادرت را نزد من گرد آور؛ زیرا کلام مرا فرامی‌خواند، و روح بر من فرو ریخته شده است، تا هرآنچه را تا ابد بر شما خواهد گذشت، به شما نشان دهم.

۲. و آنگاه متوشالح رفت و همهٔ برادرانش را نزد او فراخواند، و خویشانش را گرد آورد.

۳. و او با همهٔ فرزندانِ راستی سخن گفت و گفت: «ای پسرانِ ایناک، همهٔ سخنان پدرتان را بشنوید، و به آوازِ دهانم به‌درستی گوش بسپارید؛ زیرا شما را اندرز می‌دهم و به شما می‌گویم، ای محبوبان:

۴. درستکاری را دوست بدارید و در آن گام بردارید؛
و با دلی دوگانه به درستکاری نزدیک نشوید،
و با آنان که دلی دوگانه دارند معاشرت نکنید،
بلکه در راستی گام بردارید، ای پسرانم.

۵. و آن شما را در راه‌های نیک راهبری خواهد کرد، و راستی همراهِ شما خواهد بود.

۶. زیرا می‌دانم که خشونت بر زمین فزونی خواهد گرفت،
و کیفری بزرگ بر زمین اجرا خواهد شد،
و همهٔ ناراستی به پایان خواهد رسید؛
آری، از ریشه بریده خواهد شد،
و سراسرِ ساختارش نابود خواهد گشت.

۷. و ناراستی بار دیگر بر زمین به کمال خواهد رسید،
و همهٔ کردارهای ناراستی و خشونت،
و سرپیچی، دوچندان چیره خواهد شد.

۸. و چون گناه و ناراستی و کفرگویی،
و خشونت در همه‌گونه کردارها فزونی گیرد،
و ارتداد و سرپیچی و ناپاکی فزونی یابد،
کیفری بزرگ از آسمان بر همهٔ این‌ها خواهد آمد،
و خداوندِ قدوس با خشم و کیفر بیرون خواهد آمد،
تا داوری را بر زمین اجرا کند.

۹. در آن روزها خشونت از ریشه بریده خواهد شد،
و ریشه‌های ناراستی همراه با فریب،
و از زیر آسمان نابود خواهند گشت.

۱۰. و همهٔ بت‌های اقوام رها خواهند شد،
و پرستشگاه‌ها با آتش سوزانده خواهند شد،
و آنان را از سراسرِ زمین برخواهند داشت،
و به داوریِ آتش افکنده خواهند شد،
و تا ابد در خشم و داوریِ سخت نابود خواهند گشت.

۱۱. و پارسایان از خوابِ خود برخواهند خاست،
و حکمت برخواهد خاست و به آنان داده خواهد شد.

۱۲. و پس از آن، ریشه‌های ناراستی بریده خواهد شد، و گناهکاران با شمشیر نابود خواهند شد، و کفرگویان در هر جا نابود خواهند شد؛ و آنان که خشونت را طرح می‌کنند و آنان که کفرگویی می‌ورزند، با شمشیر هلاک خواهند شد.

۱۳. و اکنون، ای پسرانم، به شما می‌گویم و راه‌های راستی و راه‌های خشونت را به شما نشان می‌دهم.

۱۴. آری، آن‌ها را بار دیگر به شما نشان خواهم داد، تا بدانید چه چیز روی خواهد داد.

۱۵. و اکنون، ای پسرانم، به من گوش بسپارید،
و در راه‌های راستی گام بردارید،

و در راه‌های خشونت گام برندارید؛

زیرا همهٔ آنان که در راه‌های ناراستی گام برمی‌دارند، تا ابد نابود خواهند شد.»

فصل ۲: حکمت ایناک

۱. کتابی که ایناک نوشت؛ آری، ایناک این آموزهٔ کاملِ حکمت را نوشت، آموزه‌ای ستوده نزد همهٔ مردمان و داورِ سراسرِ زمین، برای همهٔ فرزندانم که بر زمین ساکن خواهند شد، و برای نسل‌های آینده که درستکاری و صلح را نگاه خواهند داشت.

۲. «روحِ شما به سبب زمان‌ها آشفته نشود؛ زیرا آن قدوسِ بزرگ برای همه‌چیز روزهایی مقرر کرده است.

۳. و آن پارسا از خواب برخواهد خاست؛ برخواهد خاست و در راه‌های راستی گام خواهد برداشت، و همهٔ راه و رفتارِ او در نیکی و فیضِ جاودانه خواهد بود.

۴. او بر پارسا بخشنده خواهد بود و درستکاریِ جاودانه به او خواهد داد؛ و به او نیرو خواهد بخشید، تا با نیکی و راستی باشد.

۵. و او در روشناییِ جاودانه گام خواهد برداشت.

۶. و گناه تا ابد در تاریکی نابود خواهد شد، و از آن روز تا ابدالآباد دیگر دیده نخواهد شد.»

۷. و پس از آن، ایناک هم عطا کرد و هم آغاز کرد به بازگفتن از کتاب‌ها.

۸. و ایناک گفت: «دربارهٔ فرزندانِ راستی، و دربارهٔ برگزیدگانِ جهان، و دربارهٔ نهالِ درستکاری، این چیزها را خواهم گفت.

۹. آری، من، ایناک، به شما، ای پسرانم، اعلام خواهم کرد؛ بر پایهٔ آنچه در رؤیای آسمانی بر من پدیدار شد، و آنچه از راهِ سخنِ فرشتگانِ قدوس دانسته‌ام، و از لوح‌های آسمانی آموخته‌ام.»

۱۰. و ایناک آغاز کرد به بازگفتن از کتاب‌ها و گفت:

۱۱. «من در هفتهٔ نخست، هفتمین زاده شدم، هنگامی که داوری و راستی هنوز پایدار بود.[۱۹]

۱۲. و پس از من، در هفتهٔ دوم، شرارتی بزرگ برخواهد خاست و فریب پدید خواهد آمد؛ و در آن، نخستین پایان خواهد بود.

۱۳. و در آن، مردی نجات خواهد یافت؛ و پس از آنکه آن هفته پایان یابد، ناراستی خواهد رویید و قانونی برای گناهکاران وضع خواهد شد.

۱۴. و پس از آن، در هفتهٔ سوم، در پایانِ آن، مردی به‌عنوان نهالِ داوریِ راستین برگزیده خواهد شد، و نسلِ او تا ابدالآباد نهالِ راستی خواهد شد.

۱۵. و پس از آن، در هفتهٔ چهارم، در پایانِ آن، رؤیاهای قدوسان و پارسایان دیده خواهد شد، و قانونی برای همهٔ نسل‌ها و حصاری برای آنان ساخته خواهد شد.

۱۶. و پس از آن، در هفتهٔ پنجم، در پایانِ آن، خانهٔ جلال و فرمانروایی تا ابد بنا خواهد شد.

۱۷. و پس از آن، در هفتهٔ ششم، همهٔ کسانی که در آن زندگی می‌کنند کور خواهند شد، و دل‌های همهٔ آنان، در بی‌خدایی، حکمت را رها خواهد کرد.

۱۸. و در آن، مردی بالا خواهد رفت؛ و در پایانِ آن، خانهٔ فرمانروایی با آتش سوخته خواهد شد، و سراسرِ نسلِ ریشهٔ برگزیده پراکنده خواهد گشت.

۱۹. و پس از آن، در هفتهٔ هفتم، نسلی مرتد برخواهد خاست؛ کردارهایش بسیار خواهد بود، و همهٔ کردارهایش مرتدانه خواهد بود.

۲۰. و در پایانِ آن، برگزیدگانِ پارسایِ نهالِ جاودانهٔ راستی برگزیده خواهند شد، تا دربارهٔ همهٔ آفرینشِ او آموزشی هفت‌چندان دریافت کنند.

۲۱. زیرا کیست از میان همهٔ فرزندانِ آدمیان که بتواند آوازِ قدوس را بشنود و آشفته نشود؟

[۱۹] «هفته» در آیات ۱۱ تا ۲۰ ظاهراً واحدی نمادین/دوره‌ای در طرح تاریخ مقدس است، نه هفتهٔ هفت‌روزهٔ معمول. چون متن خود توضیح نمی‌دهد، در ترجمه همان «هفته» حفظ شد.

۲۲. و کیست که بتواند اندیشه‌های او را دریابد؟

۲۳. و کیست که بتواند همهٔ کارهای آسمان را بنگرد؟

۲۴. و چگونه ممکن است کسی باشد که بتواند آسمان را بنگرد، و کیست که بتواند چیزهای آسمان را دریابد، و جانی یا روحی را ببیند و از آن خبر دهد، یا بالا رود و همهٔ کرانه‌های آن‌ها را ببیند و دربارهٔ آن‌ها بیندیشد یا مانند آن‌ها عمل کند؟

۲۵. و کیست از میان همهٔ آدمیان که بتواند پهنا و درازای زمین را بداند، و اندازهٔ همهٔ آن‌ها به چه کسی نشان داده شده است؟

۲۶. یا آیا کسی هست که بتواند درازای آسمان را بازشناسد، و بداند بلندیِ آن چه اندازه است، و بر چه چیز بنیاد شده، و شمارِ ستارگان چه بسیار است، و همهٔ روشنان کجا آرام می‌گیرند؟

۲۷. و اکنون، ای پسرانم، به شما می‌گویم: راستی را دوست بدارید و در آن گام بردارید؛ زیرا راه‌های راستی شایستهٔ پذیرش‌اند، اما راه‌های ناراستی ناگهان نابود خواهند شد و از میان خواهند رفت.

۲۸. و بر برخی مردمانِ یک نسل، راه‌های خشونت و مرگ آشکار خواهد شد، و آنان خود را از آن راه‌ها دور نگاه خواهند داشت و از آن‌ها پیروی نخواهند کرد.

۲۹. و اکنون به شما، ای پارسایان، می‌گویم: در راه‌های شرارت گام برندارید، و نه در راه‌های مرگ؛ و به آن‌ها نزدیک نشوید، مبادا نابود شوید.

۳۰. بلکه برای خود راستی و زندگیِ برگزیده را بجویید و برگزینید؛ و در راه‌های صلح گام بردارید، تا زنده بمانید و کامیاب شوید.

۳۱. و سخنان مرا در اندیشه‌های دل‌های خود استوار نگاه دارید و مگذارید از دل‌هایتان زدوده شود؛ زیرا می‌دانم که گناهکاران آدمیان را خواهند فریفت تا با حکمت بدرفتاری کنند، چنان‌که جایی برای آن یافت نشود، و هیچ‌گونه وسوسه‌ای کاستی نپذیرد.

۳۲. وای بر آنان که ناراستی و ستم بنا می‌کنند و فریب را بنیاد می‌نهند؛ زیرا ناگهان سرنگون خواهند شد و صلحی نخواهند داشت.

۳۳. وای بر آنان که خانه‌های خود را با گناه بنا می‌کنند؛ زیرا از همهٔ بنیادهایشان سرنگون خواهند شد و با شمشیر خواهند افتاد.

۳۴. و آنان که زر و سیم را در داوری به دست می‌آورند، ناگهان نابود خواهند شد.

۳۵. وای بر شما، ای توانگران، زیرا بر توانگریِ خود اعتماد کرده‌اید؛ و از توانگریِ خود جدا خواهید شد، زیرا متعال را در روزهای توانگریِ خود به یاد نیاورده‌اید.

۳۶. شما کفرگویی و ناراستی کرده‌اید، و برای روز کشتار، و روز تاریکی، و روز داوریِ بزرگ آماده شده‌اید.

۳۷. بدین‌سان با شما سخن می‌گویم و به شما اعلام می‌کنم: آن‌که شما را آفریده است شما را سرنگون خواهد کرد، و برای سقوطِ شما هیچ شفقتی نخواهد بود، و آفرینندهٔ شما از نابودیِ شما شادمان خواهد شد.

۳۸. و پارسایانِ شما در آن روزها، مایهٔ نکوهش و رسواییِ گناهکاران و خدانشناسان خواهند بود.

۳۹. ای کاش چشمانم ابری از آب بود، تا بر شما بگریم و اشک‌هایم را چون ابری از آب فرو ریزم؛ تا شاید از اندوهِ دلم آسوده شوم.

۴۰. چه کسی به شما اجازه داده است که نکوهشگری و شرارت پیشه کنید؟

۴۱. پس داوری شما را، ای گناهکاران، فرو خواهد گرفت.

۴۲. از گناهکاران مترسید، ای پارسایان؛ زیرا خداوند بار دیگر آنان را به دست شما خواهد سپرد، تا بر آنان مطابق خواستِ خود داوری کنید.

۴۳. وای بر شما که لعنت‌هایی بر زبان می‌رانید که بازگشت‌پذیر نیست؛ از همین رو، شفا از شما دور خواهد بود، به سبب گناهانتان.

۴۴. وای بر شما که به همسایهٔ خود بدی را با بدی پاسخ می‌دهید؛ زیرا مطابق کردارهای خود پاداش خواهید یافت.

۴۵. وای بر شما که شهادتِ دروغ می‌دهید، و بر آنان که با پیمانه و ترازو بی‌عدالتی می‌کنند؛ زیرا ناگهان نابود خواهید شد.

۴۶. وای بر شما، ای گناهکاران، زیرا پارسایان را آزار می‌دهید؛ زیرا شما به سبب بی‌عدالتی تسلیم و آزار خواهید شد، و یوغِ آن بر شما سنگین خواهد بود.

۴۷. امیدوار باشید، ای پارسایان؛ زیرا گناهکاران ناگهان در برابر شما نابود خواهند شد، و شما بر آنان، مطابق خواستِ خود، فرمانروایی خواهید یافت.

۴۸. و در روزِ گرفتاریِ گناهکاران، فرزندانِ شما برخواهند خاست و چون عقابان اوج خواهند گرفت؛ و آشیانهٔ شما از آشیانهٔ کرکسان بلندتر خواهد بود؛ و شما بالا خواهید رفت و تا ابد، همچون خرگوشانِ صخره‌ای، در شکاف‌های زمین و شکاف‌های سنگ در برابر ناراستکاران پناه خواهید گرفت؛ و سیرن‌ها به سبب شما آه خواهند کشید و خواهند گریست.

۴۹. پس مترسید، ای رنج‌دیدگان؛ زیرا شفا بهرهٔ شما خواهد بود، و روشنایی‌ای درخشان شما را روشن خواهد کرد، و آوازِ آسایش را از آسمان خواهید شنید.

۵۰. وای بر شما، ای گناهکاران، زیرا توانگری‌هایتان شما را همانند پارسایان می‌نمایاند، اما دل‌هایتان شما را به گناهکار بودن محکوم می‌کند؛ و این حقیقت، چون یادکردی از کردارهای بد، شهادتی بر ضد شما خواهد بود.

۵۱. وای بر شما که بهترینِ گندم را می‌خورید و شراب را در کاسه‌های بزرگ می‌نوشید، و فرودستان را با نیروی خود لگدمال می‌کنید.

۵۲. وای بر شما که از هر چشمه‌ای آب می‌نوشید؛ زیرا ناگهان مصرف خواهید شد و پژمرده خواهید گشت، چون چشمهٔ زندگی را رها کرده‌اید.

۵۳. وای بر شما که ناراستی و فریب و کفرگویی به جا می‌آورید؛ این، به بدی، یادکردی بر ضد شما خواهد بود.

۵۴. وای بر شما، ای زورمندان، که با زور، پارسایان را ستم می‌کنید؛ زیرا روز نابودیِ شما در راه است.

۵۵. در آن روزها، روزهای بسیار و نیک برای پارسایان خواهد آمد؛ در روزِ داوریِ شما.»

فصل ۳: حکمت ایناک

۱. باور داشته باشید، ای پارسایان، که گناهکاران در روزِ ناراستی رسوا خواهند شد و نابود خواهند گشت.

۲. بدانید که متعال نابودیِ شما را به یاد دارد، و فرشتگانِ آسمان از نابودیِ شما شادمان می‌شوند.

۳. چه خواهید کرد، ای گناهکاران، و در آن روزِ داوری به کجا خواهید گریخت، آنگاه که آوازِ دعای پارسایان را بشنوید؟

۴. آری، شما همچون آنان خواهید شد که این سخن بر ضدشان شهادت خواهد بود: «شما هم‌نشینانِ گناهکاران بوده‌اید.»

۵. و در آن روزها، دعای پارسایان به خداوند خواهد رسید، و برای شما روزهای داوری‌تان فرا خواهد آمد.

۶. و همهٔ سخنانِ ناراستیِ شما در پیشگاه قدوسِ بزرگ خوانده خواهد شد، و چهره‌هایتان از شرم پوشیده خواهد گشت، و او هر کاری را که بر ناراستی بنیاد شده باشد رد خواهد کرد.

۷. وای بر شما، ای گناهکاران، که بر میانهٔ اقیانوس و بر خشکی زندگی می‌کنید؛ آنان که یادشان به زیانِ خودشان بد است.

۸. وای بر شما که زر و سیم را در ناراستی به دست می‌آورید و می‌گویید: «با دارایی‌ها توانگر شده‌ایم و اموال داریم و هرآنچه خواسته‌ایم به دست آورده‌ایم. و اکنون بگذارید آنچه را قصد کرده‌ایم انجام دهیم؛ زیرا سیم گرد آورده‌ایم، و کشاورزانِ بسیار در خانه‌های ما هستند، و انبارهای ما چون آب آکنده است.»

۹. آری، دروغ‌های شما چون آب روان خواهد شد؛ زیرا توانگری‌هایتان پایدار نخواهد ماند، بلکه به‌شتاب از شما برخواهد خاست؛ زیرا همهٔ آن را در ناراستی به دست آورده‌اید، و به لعنتی بزرگ سپرده خواهید شد.

۱۰. و اکنون برای شما سوگند می‌خورم، برای دانایان و نادانان، که بر زمین تجربه‌های بسیار خواهید داشت.

۱۱. زیرا شما مردان، بیش از زنان خود را خواهید آراست، و بیش از دوشیزگان جامه‌های رنگین خواهید پوشید؛ در شاهی و شکوه و نیرو، و در سیم و زر و ارغوان، و در جلوه و خوراک، همچون آب فرو ریخته خواهند شد.

۱۲. از این رو، آنان از آموزه و حکمت بی‌بهره خواهند بود، و بدین‌سبب همراه با دارایی‌های خود نابود خواهند شد.

۱۳. و با همهٔ جلال و شکوهشان، در شرم و کشتار و تهی‌دستیِ بزرگ، ارواحشان به کورهٔ آتش افکنده خواهد شد.

۱۴. برای شما، ای گناهکاران، سوگند خورده‌ام: همان‌گونه که کوه برده نشده و تپه کنیزِ زن نشده است،

۱۵. گناه نیز بر زمین فرستاده نشده است؛ بلکه انسان خود آن را پدید آورده است، و آنان که آن را مرتکب می‌شوند، زیر لعنتی بزرگ خواهند افتاد.

۱۶. و نازایی به زن داده نشده است؛ بلکه زن به سبب کردارهای دست‌های خود بی‌فرزند می‌میرد.

۱۷. برای شما، ای گناهکاران، به قدوسِ بزرگ سوگند خورده‌ام که همهٔ کردارهای بدِ شما در آسمان‌ها آشکار است، و هیچ‌یک از کردارهای ستمگرانهٔ شما پوشیده و پنهان نیست.

۱۸. و در روح خود مپندارید و در دل خود مگویید که نمی‌دانید و نمی‌بینید که هر گناه، هر روز، در آسمان و در پیشگاه متعال ثبت می‌شود.

۱۹. از این پس می‌دانید که همهٔ ستمی که با آن ستم می‌کنید، هر روز نوشته می‌شود، تا روزِ داوریِ شما.

۲۰. وای بر شما، ای نادانان، زیرا به سبب نادانیِ خود نابود خواهید شد؛ و بر دانایان سرپیچی می‌کنید، و از این رو بختِ نیک بهرهٔ شما نخواهد بود.

۲۱. و اکنون بدانید که شما برای روزِ نابودی آماده شده‌اید؛ پس امید نداشته باشید که زنده بمانید، ای گناهکاران، بلکه خواهید رفت و خواهید مرد؛ زیرا هیچ فدیه‌ای نمی‌شناسید. شما برای روزِ داوریِ بزرگ آماده شده‌اید، برای روزِ گرفتاری و شرمِ بزرگِ ارواحتان.

۲۲. وای بر شما، ای سخت‌دلان، که شرارت می‌کنید و خون می‌خورید. از کجا چیزهای نیک برای خوردن و نوشیدن و سیر شدن دارید؟ از همهٔ چیزهای نیکی که خداوندِ متعال به فراوانی بر زمین نهاده است؛ از این رو صلحی نخواهید داشت.

۲۳. وای بر شما که کردارهای ناراستی را دوست می‌دارید. پس چرا برای خود امیدِ بختِ نیک دارید؟ بدانید که به دست پارسایان سپرده خواهید شد، و آنان گردن‌های شما را خواهند برید و شما را خواهند کشت، و بر شما رحم نخواهند کرد.

۲۴. وای بر شما که از گرفتاریِ پارسایان شادمان می‌شوید؛ زیرا برای شما قبری کنده نخواهد شد.

۲۵. وای بر شما که سخنان پارسایان را هیچ می‌شمارید؛ زیرا امیدی به زندگی نخواهید داشت.

۲۶. وای بر شما که سخنان دروغین و خدانشناسانه می‌نویسید؛ زیرا دروغ‌های خود را می‌نویسند تا مردمان آن‌ها را بشنوند و نسبت به همسایگان خود خدانشناسانه رفتار کنند.

۲۷. از این رو، صلحی نخواهند داشت، بلکه مرگی ناگهانی خواهند مرد.

۲۸. وای بر شما که خدانشناسی می‌کنید و به دروغ می‌بالید و آن را می‌ستایید؛ نابود خواهید شد، و زندگیِ خوش بهرهٔ شما نخواهد بود.

۲۹. وای بر آنان که سخنانِ درستکاری را منحرف می‌کنند، و از قانونِ جاودانه سرپیچی می‌کنند، و خود را به آنچه نبودند دگرگون می‌سازند؛ به گناهکاران. آنان بر زمین پایمال خواهند شد.

۳۰. در آن روزها، ای پارسایان، آماده شوید تا دعاهای خود را چون یادکردی برآورید، و آن‌ها را چون شهادتی در پیشگاه فرشتگان بگذارید، تا آنان گناهِ گناهکاران را چون یادکردی در پیشگاه متعال قرار دهند.

۳۱. در آن روزها، ملت‌ها برانگیخته خواهند شد، و خاندان‌های ملت‌ها در روزِ نابودی برخواهند خاست.

۳۲. و در آن روزها، تهی‌دستان بیرون خواهند رفت و فرزندانشان را با خود خواهند برد و آنان را رها خواهند کرد، چنان‌که فرزندانشان به دست آنان نابود شوند؛ آری، کودکان شیرخوارِ خود را رها خواهند کرد و نزد آنان بازنخواهند گشت و بر محبوبانِ خود رحم نخواهند کرد.

۳۳. و باز برای شما، ای گناهکاران، سوگند می‌خورم که گناه برای روزی از خون‌ریزیِ بی‌وقفه آماده شده است.

۳۴. و آنان که سنگ‌ها، و تندیس‌های تراشیده از زر و سیم و چوب و گل را می‌پرستند، و آنان که ارواحِ ناپاک و دیوان و همه‌گونه بت‌ها را نه از روی شناخت می‌پرستند، هیچ‌گونه یاری از آن‌ها نخواهند یافت.

۳۵. و آنان به سبب نادانیِ دل‌های خود خدانشناس خواهند شد، و چشمانشان از بیمِ دل‌هایشان و از رؤیاهای خوابشان کور خواهد شد.

۳۶. از راهِ این‌ها خدانشناس و بیمناک خواهند شد؛ زیرا همهٔ کارهای خود را در دروغ به جا آورده‌اند و سنگی را پرستیده‌اند؛ از این رو، در یک دم نابود خواهند شد.

۳۷. اما در آن روزها خجسته‌اند همهٔ آنان که سخنان حکمت را می‌پذیرند و آن‌ها را درمی‌یابند، و راه‌های متعال را نگاه می‌دارند، و در راهِ راستیِ او گام برمی‌دارند، و با خدانشناسان خدانشناس نمی‌شوند؛ زیرا نجات خواهند یافت.

۳۸. وای بر شما که بدی را به همسایگانِ خود می‌گسترانید؛ زیرا در شئول کشته خواهید شد.

۳۹. وای بر شما که پیمانه‌های فریبکارانه و نادرست می‌سازید، و بر زمین تلخی پدید می‌آورید؛ زیرا به‌سبب آن به‌تمامی مصرف خواهید شد.

۴۰. وای بر شما که خانه‌های خود را بر رنجِ سنگینِ دیگران بنا می‌کنید، و همهٔ مصالحِ ساختمان‌هایتان خشت‌ها و سنگ‌های گناه است؛ به شما می‌گویم که هیچ آرامش نخواهید داشت.

۴۱. وای بر آنان که اندازه و میراثِ جاودانهٔ پدران خود را رد می‌کنند، و جان‌هایشان از پیِ بت‌ها می‌رود؛ زیرا آرامشی نخواهند داشت.

۴۲. وای بر آنان که ناراستی می‌کنند و ستم را یاری می‌دهند، و همسایگانِ خود را تا روزِ داوریِ بزرگ می‌کشند.

۴۳. زیرا او جلالِ شما را فرو خواهد افکند و بر دل‌هایتان رنج خواهد آورد، و خشمِ تندِ خود را برخواهد انگیخت و همهٔ شما را با شمشیر نابود خواهد کرد؛ و همهٔ قدوسان و پارسایان گناهانِ شما را به یاد خواهند آورد.

۴۴. و در آن روزها، در یک جا، پدران همراه با پسرانشان زده خواهند شد، و برادران با یکدیگر در مرگ خواهند افتاد، تا جوی‌ها از خونِ آنان روان شود.

۴۵. زیرا مرد دستِ خود را از کشتنِ پسران و پسرانِ پسرانش بازنخواهد داشت، و گناهکار دستِ خود را از برادرِ گرامی‌اش بازنخواهد داشت؛ از سپیده‌دم تا غروب، یکدیگر را خواهند کشت.

۴۶. و اسب تا سینه در خونِ گناهکاران راه خواهد رفت، و ارابه تا بلندیِ خود در خون فرو خواهد نشست.

۴۷. در آن روزها فرشتگان به جای‌های پنهان فرود خواهند آمد و همهٔ کسانی را که گناه را فرود آوردند، در یک جا گرد خواهند آورد؛ و متعال در آن روزِ داوری برخواهد خاست تا در میان گناهکاران داوری‌ای بزرگ اجرا کند.

۴۸. و بر همهٔ پارسایان و قدوسان، نگهبانانی از میان فرشتگانِ قدوس خواهد گماشت، تا آنان را همچون مردمکِ چشم نگاه دارند، تا آنگاه که همهٔ شرارت و همهٔ گناه را به پایان رساند؛ و اگرچه پارسایان خوابی دراز بخوابند، از هیچ چیز نخواهند ترسید.

۴۹. و فرزندانِ زمین دانایان را در امنیت خواهند دید، و همهٔ سخنانِ این کتاب را خواهند فهمید، و خواهند دانست که توانگری‌هایشان نخواهد توانست آنان را در فروپاشیِ گناهانشان نجات دهد.

۵۰. وای بر شما، ای گناهکاران، در روزِ اندوهِ سخت؛ شما که پارسایان را آزار می‌دهید و آنان را با آتش می‌سوزانید، مطابق کردارهایتان پاداش خواهید یافت.

۵۱. وای بر شما، ای سخت‌دلان، که بیدار می‌مانید تا شرارت طراحی کنید؛ از این رو ترس بر شما خواهد آمد و کسی نخواهد بود که یاری‌تان کند.

۵۲. وای بر شما، ای گناهکاران، به سبب سخنانِ دهانتان، و به سبب کردارهای دست‌هایتان که خدانشناسیِ شما آن‌ها را پدید آورده است؛ در شعله‌های فروزان، بدتر از آتش، خواهید سوخت.

۵۳. و اکنون بدانید که او از فرشتگان دربارهٔ کردارهای شما در آسمان خواهد پرسید، و از خورشید و ماه و ستارگان دربارهٔ گناهانتان؛ زیرا شما بر زمین بر پارسایان داوری اجرا می‌کنید.

۵۴. و او هر ابر و مِه و شبنم و باران را فراخواهد خواند تا بر ضد شما شهادت دهند؛ زیرا همهٔ آن‌ها به سبب شما از فرو آمدن بر شما بازداشته خواهند شد، و گناهانِ شما را به یاد خواهند داشت.

۵۵. و اکنون به باران هدیه دهید، تا از فرود آمدن بر شما بازداشته نشود؛ و نیز به شبنم، هنگامی که زر و سیم از شما دریافت کرده باشد تا فرود آید.[۲۰]

۵۶. هنگامی که یخ‌بندان و برف با سرمایشان، و همهٔ توفان‌های برف با همهٔ بلاهایشان بر شما فرو افتد، در آن روزها نخواهید توانست در برابر آن‌ها بایستید.

[۲۰] آیهٔ ۵۵ لحنی طعنه‌آمیز دارد: گویی به گناهکاران گفته می‌شود به باران و شبنم هدیه/رشوه بدهند تا فرو آیند. ترجمه این طعنه را حفظ کرده و آن را به توضیح تفسیری تبدیل نکرده است.

فصل ۴: حکمت ایناک

۱. آسمان را بنگرید، ای فرزندانِ آسمان، و هر کارِ متعال را؛ و از او بترسید و در پیشگاه او هیچ بدی مکنید.

۲. اگر او پنجره‌های آسمان را ببندد و باران و شبنم را به سبب شما از فرود آمدن بر زمین بازدارد، آنگاه چه خواهید کرد؟

۳. و اگر او به سبب کردارهایتان خشمِ خود را بر شما بفرستد، نمی‌توانید به درگاه او زاری کنید؛ زیرا شما سخنانی مغرورانه و گستاخانه بر ضد راستیِ او گفته‌اید؛ از این رو، آرامشی نخواهید داشت.

۴. آیا دریانوردانِ کشتی‌ها را نمی‌بینید که کشتی‌هایشان چگونه به دست موج‌ها به این سو و آن سو افکنده می‌شود، و با بادها به لرزه درمی‌آید، و در تنگنایی سخت گرفتار می‌شود؟

۵. و از همین رو می‌ترسند، زیرا همهٔ دارایی‌های نیکویشان همراه آنان به دریا می‌رود، و در دل‌های خود بیمی بد دارند که دریا آنان را فرو بلعد و در آن نابود شوند.

۶. آیا سراسرِ دریا و همهٔ آب‌هایش، و همهٔ جنبش‌هایش، کارِ متعال نیست؟ و آیا او برای کردارهای آن حد ننهاده، و آن را از هر سو با شن مهار نکرده است؟

۷. و از نهیبِ او، دریا می‌ترسد و خشک می‌شود، و همهٔ ماهیانش می‌میرند و هرآنچه در آن است نابود می‌شود؛ اما شما گناهکارانی که بر زمین‌اید، از او نمی‌ترسید.

۸. آیا او آسمان و زمین و هرآنچه را در آن‌هاست نیافریده است؟

۹. چه کسی به هرآنچه بر زمین و در دریا حرکت می‌کند، فهم و حکمت داده است؟

۱۰. آیا دریانوردانِ کشتی‌ها از دریا نمی‌ترسند؟ اما گناهکاران از متعال نمی‌ترسند.

۱۱. در آن روزها، هنگامی که او آتشی سخت بر شما آورد، به کجا خواهید گریخت، و کجا رهایی خواهید یافت؟

۱۲. و هنگامی که کلامِ خود را بر ضد شما روانه کند، آیا هراسان نخواهید شد و نخواهید ترسید؟ و همهٔ روشنان با ترسی بزرگ هراسان خواهند شد، و سراسرِ زمین هراسان خواهد شد و خواهد لرزید و آشفته خواهد گشت.

۱۳. و همهٔ فرشتگان فرمان‌های خود را اجرا خواهند کرد و خواهند کوشید خود را از پیشگاهِ جلالِ بزرگ پنهان کنند؛ و فرزندانِ زمین خواهند لرزید و به تکان خواهند افتاد؛ و شما، ای گناهکاران، تا ابد لعنت خواهید شد و آرامشی نخواهید داشت.[۲۱]

۱۴. مترسید، ای جان‌های پارسایان، و امیدوار باشید، ای شما که در راستی مرده‌اید.

۱۵. و اندوهگین مشوید اگر جانتان در اندوه به شئول فرود آمده است، و اگر در زندگی‌تان، تنِ شما به اندازهٔ نیکی‌تان بهره نیافته است؛ بلکه چشم‌به‌راهِ روزِ داوریِ گناهکاران و روزِ لعنت و کیفر باشید.[۲۲]

۱۶. و با این همه، هنگامی که شما می‌میرید، گناهکاران دربارهٔ شما می‌گویند: «همان‌گونه که ما می‌میریم، پارسایان نیز می‌میرند؛ و آنان از کردارهای خود چه بهره‌ای می‌برند؟ بنگر، آنان نیز همچون ما در اندوه و تاریکی می‌میرند؛ و چه برتری‌ای بر ما دارند؟ از این پس ما برابریم. و چه خواهند یافت و تا ابد چه خواهند دید؟ بنگر، آنان نیز مرده‌اند، و از این پس تا ابد هیچ روشنایی‌ای نخواهند دید.»

---

[۲۱] در آیهٔ ۱۳، واژهٔ *commandst* در متن انگلیسی ظاهراً خطای تایپی برای *commands* است. ترجمه بر اساس معنای درست، یعنی «فرمان‌ها»، آمده است.

[۲۲] آیهٔ ۱۵ از نظر معنایی فشرده است. عبارت *your body fared not according to your goodness* به این معنا گرفته شد که تنِ پارسایان در زندگی، متناسب با نیکی‌شان بهره و آسایش نیافته است.

۱۷. به شما می‌گویم: «ای گناهکاران، شما خرسندید که بخورید و بنوشید، و تاراج کنید و گناه ورزید، و مردمان را برهنه سازید، و دارایی به دست آورید و روزهای نیک ببینید. آیا دیده‌اید که فرجامِ پارسایان چگونه است، که تا هنگام مرگشان هیچ‌گونه خشونتی در آنان یافت نمی‌شود؟

۱۸. با این همه، آنان نابود شدند و چنان گشتند که گویی هرگز نبوده‌اند، و ارواحشان در گرفتاری به شئول فرود آمد.»

فصل ۵: حکمت ایناک

۱. کتابی دیگر که ایناک برای پسرش متوشالح نوشت، و برای آنان که پس از او خواهند آمد و در روزهای واپسین شریعت را نگاه خواهند داشت.

۲. شما که نیکی کرده‌اید، چشم‌به‌راهِ آن روزها بمانید، تا آنکه آنان که شرارت می‌کنند به پایان برسند، و نیروی سرپیچی‌کنندگان به پایان آید.

۳. و به‌راستی چشم‌به‌راه بمانید تا گناه سپری شود؛ زیرا نام‌های آنان از کتابِ زندگی و از کتاب‌های مقدس زدوده خواهد شد، و نسلشان تا ابد نابود خواهد گشت، و ارواحشان کشته خواهد شد، و در جایی که بیابانی آشوبناک است فریاد خواهند کشید و زاری خواهند کرد، و در آتش خواهند سوخت؛ زیرا در آنجا زمینی نیست.

۴. و در آنجا چیزی دیدم همچون ابری ناپیدا؛ زیرا از ژرفای آن نمی‌توانستم آن سویش را ببینم، و شعلهٔ آتشی دیدم که روشن و فروزان بود، و چیزهایی همچون کوه‌های درخشان که می‌چرخیدند و این سو و آن سو می‌رفتند.[۲۳]

۵. و از یکی از فرشتگانِ قدوس که همراه من بود پرسیدم و به او گفتم: «این چیزِ درخشان چیست؟ زیرا این آسمان نیست، بلکه تنها شعلهٔ آتشی فروزان است، و آوازِ گریه و فریاد و زاری و دردی سخت.»

۶. و او به من گفت: «این جایی که می‌بینی، اینجا ارواحِ گناهکاران و کفرگویان افکنده می‌شوند، و ارواحِ آنان که شرارت می‌کنند، و آنان که هرآنچه را خداوند از زبانِ پیامبران دربارهٔ چیزهایی که خواهد آمد گفته است، تحریف می‌کنند.

۷. زیرا برخی از آن‌ها در بالا، در آسمان، نوشته و ثبت شده‌اند، تا فرشتگان آن‌ها را بخوانند و بدانند چه چیز بر گناهکاران خواهد گذشت، و نیز بر ارواحِ فروتنان، و آنان که تن‌های خود را رنج داده‌اند و از سوی خدا پاداش یافته‌اند.

---

[۲۳] در آیهٔ ۴، *an invisible cloud* به‌معنای ابری است که به سبب ژرفا یا تیرگی، دیدنِ آن/آن سوی آن ممکن نیست. ترجمهٔ «ابری ناپیدا» نزدیک به تصویر متن است.

۸. و نیز بر آنان که به دست مردمانِ شریر شرمنده شده‌اند؛ آنان که خدا را دوست داشتند و نه زر و سیم را دوست داشتند و نه هیچ‌یک از چیزهای نیکوی جهان را، بلکه تن‌های خود را به شکنجه سپردند.[۲۴]
۹. آنان که از هنگامی که پدید آمدند، دلبستهٔ خوراکِ زمینی نشدند، بلکه همه‌چیز را همچون نفَسی گذرا شمردند و بر همان‌سان زیستند؛ و خداوند آنان را بسیار آزمود، و ارواحشان پاک یافت شد، تا نامِ او را متبارک خوانند.
۱۰. و همهٔ برکت‌هایی را که برای آنان مقرر شده است، در کتاب‌ها بازگفته‌ام.
۱۱. و او پاداششان را برای آنان مقرر کرده است، زیرا چنان یافت شده‌اند که آسمان را بیش از زندگیِ خود در جهان دوست داشتند؛ و هرچند به دست مردمانِ شریر پایمال شدند و از آنان آزار و ناسزا دیدند و شرمنده شدند، با این همه مرا متبارک خواندند.
۱۲. و اکنون، ارواحِ نیکان را که به نسلِ روشنایی تعلق دارند فراخواهم خواند، و آنان را که در تاریکی زاده شده‌اند دگرگون خواهم کرد؛ آنان که در تن، چنان افتخاری که وفاداری‌شان سزاوارش بود نیافتند.[۲۵]
۱۳. و آنان را که نامِ قدوسِ مرا دوست داشته‌اند، در روشناییِ درخشان بیرون خواهم آورد، و هر یک را بر تختِ افتخارِ خود خواهم نشاند.
۱۴. و آنان تا زمان‌هایی بی‌شمار درخشان خواهند بود؛ زیرا راستی، داوریِ خداست؛ زیرا او به وفاداران، وفاداری خواهد بخشید، در اقامتگاهِ راه‌های درست.
۱۵. و آنان کسانی را که در تاریکی زاده شده بودند خواهند دید که به تاریکی برده می‌شوند، در حالی که پارسایان درخشان خواهند بود.

---

[۲۴] آیهٔ ۸ ادامهٔ آیهٔ ۷ است و گروه دیگری از ارواح را توضیح می‌دهد. «تن‌های خود را به شکنجه سپردند» برای *gave over their bodies to torture* آمده و به معنای رنج‌کشیدن به دست شریران است، نه خودآزاری.

[۲۵] آیهٔ ۱۲ میان «نسلِ روشنایی» و «زادگانِ تاریکی» تقابل می‌سازد. عبارت *in the flesh were not recompensed with such honor as their faithfulness deserved* یعنی در زندگی جسمانی/زمینی، افتخاری درخورِ وفاداری‌شان نیافتند.

۱۶. و گناهکاران فریاد برخواهند آورد و آنان را درخشنده خواهند دید؛ و خودشان به جایی خواهند رفت که روزها و زمان‌ها برایشان مقرر شده است.

فصل ۶: مکاشفهٔ ایناک

۱. برای شما سوگند می‌خورم که در آسمان، فرشتگان شما را در پیشگاهِ جلالِ بزرگ به نیکی یاد می‌کنند؛ و نام‌های شما در پیشگاهِ جلالِ بزرگ نوشته شده است.

۲. امیدوار باشید؛ زیرا پیش‌تر به سبب بدی و رنج شرمنده شده بودید؛ اما اکنون همچون روشنانِ آسمان خواهید درخشید، خواهید درخشید و دیده خواهید شد، و دروازه‌های آسمان به روی شما گشوده خواهد شد.

۳. و در زاریِ خود، برای داوری فریاد برآورید، و داوری برای شما آشکار خواهد شد؛ زیرا همهٔ رنج‌های شما بر فرمانروایان و بر همهٔ کسانی که یاری‌رسانِ تاراج‌کنندگانِ شما بودند، فرود خواهد آمد.

۴. امیدوار باشید و امیدهای خود را دور میفکنید؛ زیرا شادیِ بزرگی همچون شادیِ فرشتگانِ آسمان خواهید داشت.

۵. چه کاری بر شما واجب خواهد بود که انجام دهید؟

۶. در روزِ داوریِ بزرگ ناچار نخواهید بود پنهان شوید، و در شمارِ گناهکاران شمرده نخواهید شد؛ و داوریِ جاودانه در همهٔ نسل‌های جهان از شما دور خواهد بود.

۷. و اکنون مترسید، ای پارسایان، هنگامی که گناهکاران را می‌بینید که نیرومند می‌شوند و در راه‌های خود کامیاب می‌گردند؛ با آنان همراه مشوید، بلکه از خشونتشان دور بمانید، زیرا شما همراهانِ سپاه‌های آسمان خواهید شد.

۸. و گرچه گناهکاران می‌گویند: «همهٔ گناهانِ ما جست‌وجو و نوشته نخواهد شد»، با این همه، همهٔ گناهانِ شما هر روز نوشته خواهد شد.

۹. و اکنون به شما نشان می‌دهم که روشنایی و تاریکی، روز و شب، همهٔ گناهانِ شما را می‌بینند.

۱۰. در دل‌های خود خدانشناس مباشید، و دروغ مگویید، و سخنانِ درستکاری را دگرگون مسازید، و سخنانِ قدوسِ بزرگ را دروغ مشمارید، و به بت‌های

خود اعتنا مکنید؛ زیرا همهٔ دروغ و همهٔ خدانشناسیِ شما به راستی نمی‌انجامد، بلکه به گناهی بزرگ می‌انجامد.

۱۱. و اکنون این راز را می‌دانم: گناهکاران سخنانِ راستی را به شیوه‌های بسیار دگرگون و تباه خواهند کرد، و سخنانِ شرارت‌آمیز خواهند گفت، و دروغ خواهند گفت، و فریب‌های بزرگ به کار خواهند بست، و دربارهٔ سخنانِ خود کتاب‌ها خواهند نوشت.

۱۲. اما هنگامی که همهٔ سخنانِ مرا به زبان‌های خود به‌راستی بنویسند، و چیزی از سخنانم را دگرگون نکنند یا نکاهند، بلکه همه را به‌راستی بنویسند؛ همهٔ آنچه را که نخست دربارهٔ آنان شهادت دادم،[۲۶]

۱۳. آنگاه رازِ دیگری را می‌دانم: کتاب‌ها به پارسایان و دانایان داده خواهد شد، تا سببِ شادی و درستکاری و حکمتِ بسیار شوند.

۱۴. و کتاب‌ها به آنان داده خواهد شد، و آنان به آن‌ها ایمان خواهند آورد و از آن‌ها شادمان خواهند شد؛ و آنگاه همهٔ پارسایانی که از آن‌ها همهٔ راه‌های درستکاری را آموخته‌اند، پاداش خواهند یافت.

۱۵. در آن روزها، خداوند فرمان داد که فرزندانِ زمین را فراخوانند و دربارهٔ حکمتشان بر آنان شهادت دهند: «آن را به آنان نشان دهید؛ زیرا شما راهنمایانِ آنانید و پاداشی بر سراسرِ زمین.

۱۶. زیرا من و پسرم تا ابد در راه‌های درستکاری، در زندگیِ آنان، با ایشان متحد خواهیم بود؛ و شما آرامش خواهید داشت. شادمان باشید، ای فرزندانِ درستکاری. آمین.»[۲۷]

---

[۲۶] آیهٔ ۱۲ از نظر نحوی ناتمام یا وابسته به آیهٔ ۱۳ به نظر می‌رسد. ترجمه آیه را با همان حالت تعلیقی حفظ کرد تا مرز آیه و ابهام متن از میان نرود.

[۲۷] آیهٔ ۱۶ عبارت مهم *I and My son* دارد. در ترجمه «من و پسرم» حفظ شد و به تعبیر تفسیری دیگری تبدیل نشد.

طومارهای دریای مرده(بحرالمیت)

این جدول، که فهرستی از طومارهای یافت‌شده در غارهای قُمران را نشان می‌دهد، از آن رو اهمیت دارد که متن‌های یافته‌شده در آنجا پیکره‌ای به‌هم‌پیوسته و واحد از آثار را دربر می‌گیرند. بخش‌هایی از *کتابِ غول‌ها* نیز که به ایناک مربوط است، در همان غارها یافت شده است. چنین به نظر می‌رسد کاتب، یا گروهی از مردمان، که این طومارها را برای محفوظ ماندن در آنجا نهاده‌اند، قصد نگهداری امنِ آن‌ها را داشته‌اند؛ زیرا این طومارها نمایندهٔ پیکره‌ای از دانش‌اند که، شگفتا، از همان آغاز تا حد زیادی با آن ستیز شده است. هنگامی که پژوهشگر به نقطه‌ای خاص می‌رسد، معمولاً درمی‌یابد که برخی اطلاعات و پژوهش‌ها از فهمِ عقلِ تنها فراتر می‌روند؛ بلکه دل را کنار می‌کشند تا رازهایی را دریابد که ذهن از پذیرششان سر باز می‌زند.

جدول طومارهای دریای مرده[1]

متون کتاب مقدس

عنوان	شناسه
قطعاتی از همهٔ کتاب‌ها، جز اِستِر، یافت شده است. دست‌نویس‌های مهم: اشعیا؛ مزامیر	*1QIs* ؛ *11QPs*

تفسیرها

عنوان	شناسه	عنوان	شناسه
حبقوق	*1QpHab*	صَفَنیا	*1QpZeph*
میکاه	*1QpMic*	هوشع	*4QpHos*
مزمور ۳۷	*4QPs37*	اشعیا	*4QpIsa*
ناحوم	*4QNah*	—	—

متون فرقه‌ای و نوشته‌های مربوط به جماعت قمران

عنوان	شناسه	عنوان	شناسه
آیین‌نامهٔ انضباط	*1QS*	برکت‌ها	*1QS* ؛ *1Q28*
طومار جنگ	*1QM*	کتاب رازها	*1QMyst* ؛ *1Q27*
سرودهای سپاسگزاری	*1QH*	نیایش برای جشن هفته‌ها	*Q34*\
سند دمشق	*CD* ؛ *4QD* ؛ *6QD*	آیینِ نیایشِ فرشتگان	*4Q* شبیه به *shirot ʻolat ha-shabbat*
قانون جماعت	*1QSa* ؛ *1Q28*	—	—

[1] در جدول، شناسه‌های نسخه‌شناختی مانند ***4QEnoch*** ترجمه نشدند. در این نظام، عدد و حرف‌ها به محل و گونهٔ دست‌نویس اشاره دارند؛ برای مثال ***4QEnoch*** یعنی نسخه/قطعه‌ای از کتاب اِیناک در غار چهارم قُمران.

مجموعه‌ها

عنوان	شناسه	عنوان	شناسه
Florilegium	*4QFlor*	*Testimonia*	*4QTest*
برکت‌های پدرسالاران	*4QPatrBless*	احکام / فرامین	*4QOrd*

پیوست‌های کتاب مقدس

عنوان	شناسه	عنوان	شناسه
اپوکریفونِ پیدایش	*1QApGen*	نیایش نبونید	*4QNab*
گفته‌های موسی	*1QDivMos*؛ *1Q22*	کتاب یوبیل‌ها	*4QJub*
وصیت لاوی	*4QTLevi*	کتاب ایناک	*4QEnoch*

کتاب غول‌ها

درآمد

کتابِ غول‌ها دست‌کم در شش یا هفت زبان رواج داشته است. از اصلِ سریانی، تحریرهای یونانی و فارسیِ میانه پدید آمد. تحریر سغدی احتمالاً از فارسیِ میانه گرفته شده بود، و تحریر اویغوری از سغدی. هیچ نشانی از متنی پارتی در دست نیست. این کتاب ممکن است به زبان قبطی نیز وجود داشته بوده باشد. حضور نام‌هایی چون سام و نریمان در نسخهٔ عربی نشان می‌دهد که آن متن از فارسیِ میانه ترجمه شده بوده است. به چند قطعهٔ بازمانده، یعنی متن‌های *A* تا *G*، دو گزیده افزوده شده است که مهم‌ترین آن‌ها، یعنی *H*، احتمالاً از چکیده‌ای سریانی از کتاب گرفته شده است. طبیعی است که نویسندگان مانوی بارها از این کتاب نقل کرده‌اند، اما تنها یک نقل‌قول مستقیم از نویسنده‌ای غیرمانوی در دست است، یعنی متن *O*. به‌جز متن *O*، همهٔ بندهایی که به کتابِ غول‌ها اشاره دارند، یعنی متن‌های *J* تا *T*، ظاهراً به نوشته‌های سریانی بازمی‌گردند. بنابراین باید آن‌ها را نقل‌هایی از تحریر سریانی دانست. برای نمونه، متن پارتیِ *N* حاصلِ کار نویسنده‌ای پارتی نیست که از تحریری پارتی از کتاب استفاده کرده باشد، بلکه از رساله‌ای سریانی ترجمه شده است که نویسنده‌اش متن سریانی را نقل کرده بود.[1]

در گذرِ این روایت‌ها از آسیای مرکزی، داستان‌های کتابِ غول‌ها از سنت‌های محلی اثر پذیرفتند. از این رو، ترجمهٔ اُهیا به سام، به دنبال خود، ورودِ اسطوره‌های مربوط به آن پهلوان ایرانی را نیز آورد؛ و این امر «نامیراییِ» سام را در متن *I* توضیح می‌دهد. سرزمینِ ایران‌ویج، برابر با *Airyana Vaēǰah*، در متن *G*، بند ۲۶، نیز نوآوری‌ای همانند است. «کوه‌های کوگمان» در متن *B* ممکن است بازتابی از «کوه حرمون» باشد. نسلِ فرشتگانِ هبوط‌کرده در سی‌وشش شهر محصور شده بود، متن *S*. اما به سبب ورودِ کوه سُمِرو، این عدد در سغد

[1] حروف *A* تا *T* در این درآمد به قطعات، گزیده‌ها، نقل‌قول‌ها و اشاره‌هایی مربوط‌اند که در ادامهٔ بخش کتابِ غول‌ها معرفی می‌شوند.

به سی‌ودو تغییر یافت، متن *G*، بند ۲۲: «آسمانِ ایندرا ... میانِ چهار قلهٔ مِرو جای دارد و از سی‌ودو شهرِ دِوَه‌ها[۲] تشکیل شده است.»[۳]

[۲] **دوه‌ها:** صورتِ فارسی‌شدهٔ *deva* در سنت هندی؛ به معنای ایزدان یا موجودات آسمانی. این واژه با دَئِوَه/دیو در سنت ایرانی هم‌ریشه است، اما در بافت هندی، به‌ویژه در پیوند با ایندرا و مِرو، الزاماً بار منفیِ «دیو» در سنت زرتشتی را ندارد.

[۳] نام‌های *Sām*، *Narīmān*، *Ohya*، *Aryān-Vēžan*، *Airyana Vaēǰah*، *Kögmän*، *Sumeru*، *Indra* و *Meru* در متن اصلی ارزش نسخه‌شناختی و تطبیقی دارند؛ از این رو، صورت‌های اصلی آن‌ها در ترجمه حفظ یا در کنار آوانگاری فارسی آورده شده است.

راهنمای نشانه‌های دست‌نویس‌ها

(*bed* = حروف آسیب‌دیده، یا خوانش‌های نامطمئن.

[*bed* = بازسازی‌های پیشنهادی برای حروفِ افتاده.

. یا . . . = حروفی که دیده می‌شوند، اما خوانا نیستند.[4]

[. . .] = شمارِ تخمینیِ حروفِ افتاده.

[ ] = افتادگی‌ای با اندازهٔ نامشخص.

(۸۴)] = همان افتادگی، در آغازِ یک سطر.

[(۸۵ = همان افتادگی، در پایانِ یک سطر.

در ترجمه، پرانتزها برای توضیح‌های افزوده به کار رفته‌اند.

بخش‌هایی از قطعاتِ ترجمه‌شده که در متن اصلی برجسته شده‌اند، به سبب اهمیت ویژه و پیوندشان با کتاب‌های اِیناک، اهمیت دارند.

یادداشت: متنِ چندین دست‌نویس از این مجموعه به‌شدت آسیب دیده است؛ با این حال، از مقایسهٔ تحریرهای گوناگونِ کتاب در زبان‌های مختلف، می‌توان تصویری کلی از موضوع و محتوای کتابِ غول‌ها به دست آورد. برآوردهای تاریخیِ برگرفته از متن‌هایی که از زندگی این غول‌ها سخن می‌گویند، زمانِ روایت را حدود ۳۵۰۰ پیش از میلاد می‌دانند؛ و خودِ دست‌نویس‌ها، که احتمالاً در گذرِ روزگاران چندین‌بار رونویسی شده‌اند، چه‌بسا به سنتی بسیار کهن، شاید بیش از سه هزار سال، بازگردند.[5]

---

[4] در متن استخراج‌شده، نشانهٔ مربوط به «حروفِ نمایان اما ناخوانا» درست نمایش داده نشده و تنها توضیح انگلیسیِ آن آمده است: *visible, but illegible letters*. با توجه به عرف تصحیح قطعات، این نشانه معمولاً با نقطه یا نقطه‌ها نشان داده می‌شود.

[5] بخش پایانیِ یادداشت در متن انگلیسی لحنی حدسی و غیرقطعی دارد؛ به‌ویژه دربارهٔ تاریخ ۳۵۰۰ پیش از میلاد و قدمت «بیش از سه هزار ساله» برای دست‌نویس‌ها. در ترجمه، واژه‌هایی مانند «برآورد»، «احتمالاً»، «چه‌بسا» و «سنتی بسیار کهن» برای حفظ همین عدم قطعیت به کار رفته‌اند.

ترجمهٔ قطعات

درآمد

قطعهٔ *c*

... سخت ... تیر ... کمان، آن‌که ... سام گفت: «خجسته باد ... اگر [او؟] این را دیده بود، نمی‌مرد.» سپس شاه‌میزاد به سام، پسرِ خود، گفت: «هرآنچه ماهاوای ...، تباه شده است (؟).» آنگاه او به ... گفت: «ما ... تا (۱۰) ... و ... (۱۳) ... که در (؟) دوزخِ آتشین‌اند (؟) ... همان‌گونه که پدرم، ویروگداد، بود ...» شاه‌میزاد گفت: «آنچه او می‌گوید راست است. **او از یکی از هزاران غول سخن می‌گوید**. زیرا یکی از هزاران ...» سپس سام آغاز کرد ... ماهاوای نیز، در جاهای بسیار ... (۲۰) تا به آن جا بگریزد (۱) و ...

قطعهٔ *j*

... ویروگداد ... **هوبابیش، غولی، ناختگ، همسرِ اَهر، مردی فانی، را ربود.**[6] آنگاه غول‌ها آغاز کردند به کشتنِ یکدیگر و [ربودنِ زنانشان]. آفریدگان نیز آغاز کردند به کشتنِ یکدیگر. سام ... پیش از خورشید، یک دست در هوا، و دستِ دیگر (۳۰) ... هرآنچه به دست آورد، به برادرش ... زندانی شد ... (۳۴) ... بر فرازِ تختگ. به فرشتگان ... از آسمان. تختگ به ... تختگ در آب افکند، یا: افکنده شد. سرانجام (؟) ... تختگ در خوابِ خود سه نشانه دید: [یکی نشانهٔ ...]، یکی نشانهٔ وای و گریز، و یکی ... نابودی. نریمان باغی [پر از] (۴۰) درختانِ ردیف‌شده دید. دویست ... بیرون آمدند، درختان ...

---

[6] نام‌ها بر پایهٔ صورت لاتینی متن آوانگاری شده‌اند: *Sām* → سام، *Shahmīzād* → شاه‌میزاد، *Māhawai* → ماهاوای، *Virōgdād* → ویروگداد، *Hōbābīš* → هوبابیش، *Naxtag* → ناختگ، *Ahr* → اَهر، *Taxtag* → تختگ، *Narīmān* → نریمان.

قطعهٔ *l*

ایناک، فرستاده، ... پیامی [به دیوان و فرزندانشان] داد: برای شما ... آرامشی نیست. [داوری دربارهٔ شما این است] که به سبب گناهانی که مرتکب شده‌اید، بسته خواهید شد. نابودیِ فرزندانتان را خواهید دید. فرمانروایی برای صد و بیست [سال] ... (۵۰) ... خرِ وحشی، بزِ کوهی ... قوچ، بز (؟)، غزال، ... اُریکس؛ از هر یک، دویست، یک جفت ... دیگر جانورانِ وحشی، پرندگان و حیوانات، و شرابِ آنان [شش هزار کوزه خواهد بود] ... آشفتگیِ آب (؟) ... و روغنِ آنان خواهد بود ...

قطعهٔ *k*

... پدر ... زناشویی‌ها (؟) ... تا کامل شدنِ او ... در جنگیدن ... (۶۰) ... و در آشیانه (؟)، اُهیا و اَهیا ... او به برادرش گفت: «برخیز و ... ما آنچه را پدرمان به ما فرمان داده است، خواهیم گرفت. پیمانی که داده‌ایم ... نبرد.» **و غول‌ها همگی با آنان جنگیدند** ... (۶۷) «[نه] ... شیر، بلکه ... بر ... او. [نه] ... رنگین‌کمان، بلکه کمان ... استوار. نه تیزیِ تیغه، [بلکه] (۷۰) نیروی گاو (؟). نه ... عقاب، بلکه بال‌های او. نه ... زر، بلکه برنجی که آن را می‌کوبد. نه [فرمانروای] مغرور، بلکه دیهیمی بر [سرِ او. نه] سروِ باشکوه، بلکه ... **غول‌های کوه** ...»[۷]

قطعهٔ *g*

... نه آن‌که در ستیزه‌ها درگیر می‌شود، بلکه آن‌که در گفتارِ خود راست است. نه میوهٔ بد (؟)، بلکه زهری که در آن است. (۸۰) [نه آنان که] در آسمان‌ها نهاده شده‌اند (؟)، بلکه خدای [همهٔ] جهان‌ها. نه بنده مغرور است، بلکه [خداوندی]

---

[۷] در قطعهٔ *k*، متن به‌صورت رشته‌ای از مثل‌ها یا تقابل‌های فشرده آمده است: «نه *X*، بلکه *Y*». چون بخش‌های زیادی افتاده‌اند، ترجمه همان ساختار را حفظ کرده و جای افتادگی‌ها با نقطه‌چین باقی مانده است. واژهٔ *brass* در اینجا «برنج» ترجمه شد؛ یعنی آلیاژ مس و روی، نه «برنز».

که بر فرازِ اوست. نه آن‌که فرستاده می‌شود ...، بلکه مردی که او را فرستاده است.» آنگاه نریمان ... گفت ... (۸۶) ... **و در جایی دیگر، آنان را دیدم که برای ویرانی‌ای که بر آنان فرود آمده بود می‌گریستند، و فریادها و زاری‌هایشان به آسمان برمی‌خاست.** (۹۰) و نیز جایی دیگر دیدم [که در آن] ستمگران و فرمانروایان ... به شمار بسیار بودند، آنان که در گناه و کردارهای بد زیسته بودند، هنگامی که ...[۸]

قطعهٔ *i*

... مردان و زنانِ بسیاری کشته شدند، **چهارصد هزار پارسا ... با آتش، نفتا و گوگرد ... و فرشتگان ایناک را پوشاندند، یا: پنهان کردند، یا: نگاه داشتند، یا: از دید بیرون بردند.**[۹] *Electae et auditrices* (۱۰۰) ... و آنان را ربودند. آنان زنانِ زیبا را برگزیدند، و خواستارِ ... آنان در زناشویی شدند. پلید ... (۱۰۳) ... همه ... جداگانه برده شدند ... هر یک به کارها و خدمت‌ها گماشته شدند. و آنان ... از هر شهر ... و فرمان یافتند که به ... خدمت کنند. مِسِنیان [فرمان یافتند] که آماده کنند، خوزیان که بروبند [و] (۱۱۰) آب دهند، پارسیان که ...

دربارهٔ پنج عنصر

قطعهٔ *e*

---

[۸] این بند از نظر لحن و تصویرپردازی به سنتِ رؤیاهای ایناکی نزدیک است، اما در متن اصلی یادداشتی توضیحی است و جزو خودِ قطعهٔ بازمانده به شمار نمی‌آید.

[۹] در قطعهٔ *i*، عبارت انگلیسی چند احتمال برای فعل می‌آورد: *veiled / covered / protected / moved out of sight*. هر چهار احتمال در ترجمه حفظ شد، چون تعیین یکی از آن‌ها تفسیری می‌شد. همچنین *Electae et auditrices* عبارتی لاتینی است و به‌سبب ارزش اصطلاحی/نسخه‌شناختی حفظ شد.

(۱۱۲) ... کشتار ... پارسا ... کردارهای نیک ... عناصر. تاج، دیهیم، [تاج‌گل، و] جامهٔ نور.[۱۰] هفت دیو. همچون آهنگری [که] می‌بندد، یا: می‌بندد/می‌بستاید/محکم می‌کند، و می‌گشاید، یا: باز می‌کند/جدا می‌سازد ...[۱۱] آن‌که از تخمه‌های ... و شاه را خدمت می‌کند ... (۱۲۰) ... می‌آزارد ... هنگام گریستن ... با رحمت ... دست ... (۱۲۵) ... پارسا داد ...؟ ... پیشکش‌ها. برخی بت‌ها را دفن کردند. یهودیان نیک و بد کردند. برخی خدای خود را نیم‌دیو، نیم‌خدا می‌سازند ... (۱۳۰) کشتن ... هفت دیو ... چشم ...

قطعهٔ *b*

... رنگ‌های گوناگون که به‌واسطهٔ ... و زَرداب.[۱۲] اگر ... از پنج عنصر. گویی [این] وسیله‌ای باشد برای نمردن، خود را از خوراک و نوشیدنی پُر می‌کنند. جامهٔ آنان (۱۴۰) ... این لاشه ...[۱۳] و استوار نیست ... بنیادِ آن استوار نیست ... همچون ... (۱۴۶) ... زندانی [در این لاشه]، در استخوان‌ها، عصب‌ها، [گوشت]، رگ‌ها و پوست؛ و خود [= آز] به درونِ آن درآمد.[۱۴] آنگاه او [= انسان] فریاد برمی‌آورد، بر فرازِ/دربارهٔ (؟) خورشید و ماه، دو شعلهٔ خدای دادگر (۱۵۰) ...؟ ...، بر فرازِ/دربارهٔ

---

[۱۰] «جامهٔ نور» برای *the garment (of Light)* آمده است. پرانتزِ متن اصلی نشان می‌دهد که «نور» توضیح یا بازسازیِ معنایی است.

[۱۱] در متن انگلیسی چند احتمال برای فعل آمده است: *binds (or: shuts, fastens) and looses (or: opens, detaches)*. همهٔ احتمال‌ها در ترجمه حفظ شد.

[۱۲] *bile* به «زَرداب» ترجمه شد؛ مقصود یکی از اخلاط/مایعات بدن است.

[۱۳] *corpse* در این بافت به‌صورت «لاشه» ترجمه شد تا نگاه منفی متن به بدن مادی حفظ شود.

[۱۴] آز در این قطعه با نشانهٔ [= *Āz*] آمده است. در سنت ایرانی و مانوی، آز معمولاً نیروی حرص، میل یا اسارتِ مادی است.

عناصر، درختان و جانوران. اما خدا [زَروان؟]،[15] در هر دوران، فرستادگانی می‌فرستد: شیتیـ[ل، زرتشت،] بودا، مسیح، ...[16]

قطعهٔ *h*

... بداندیش ... از آنجا که ... او آمد. گمراهان پنج عنصر را می‌شناسند، [پنج گونهٔ] درختان را، و پنج گونهٔ جانوران را.

(۱۶۰) ... دربارهٔ شنوندگان

... ما دریافت می‌کنیم ... از مانی، خداوند، ... پنج فرمان را برای ... سه مُهر را ... (۱۶۴) ... زندگی ... پیشه/اعتراف ... و حکمت ... ماه. رهایی از قدرت، یا: فریب، ... خود. و آمیزه را اندازه‌مند نگاه دارید (؟) ... درختان و چاه‌ها، در دو ... (۱۷۰) آب، و میوه، شیر، ... او نباید برادرِ خود را بیازارد. شنوندهٔ دانا، که همچون برگ‌های سروِ کوهی است ...[17]

قطعهٔ *f*

... سودِ بسیار. همچون کشاورزی ... که بذر می‌کارد ... در بسیار ... شنونده‌ای که ... شناخت، همچون مردی است که فروشَگ را (۱۸۰) [در] شیر (؟) افکند.[18]

---

[15] نام ***Zrwān*** در متن با تردید آمده است؛ بنابراین در ترجمه نیز «زَروان؟» حفظ شد.

[16] نام‌ها به همان صورت متن حفظ شدند: شیتیـ[ل، زرتشت،] بودا، مسیح. کروشه نشان‌دهندهٔ بازسازی یا افتادگی متن است.

[17] «شنونده» در این بخش برابرِ *Hearer* است؛ در سنت مانوی، شنوندگان طبقه‌ای از پیروان غیربِرگزیده‌اند که با خدمت، صدقه و پشتیبانی از برگزیدگان در رستگاری سهم می‌یابند. «پنج فرمان» و «سه مُهر» نیز اصطلاحاتی مانوی‌اند و در ترجمه به همین صورت حفظ شدند.

[18] *frōšag* نام ظرف یا خوراک/چیزی است که متن انگلیسی آن را با توضیح «*the dish called frōšag*» آورده است. چون معادل قطعی فارسی در این بافت روشن نیست، صورت آوانگاری‌شدهٔ «فروشَگ» حفظ شد.

آن سخت شد، نه ... بخشی که ویرانی ... در آغاز سنگین. همچون ... نخست ... گرامی داشته می‌شود ... شاید بدرخشد ... (۱۸۸) شش روز. شنونده‌ای که به برگزیده صدقه می‌دهد، همچون مردی تنگدست است (۱۹۰) که دخترِ خود را به شاه پیشکش می‌کند؛ او به جایگاهی بس ارجمند می‌رسد. در بدنِ برگزیده، خوراکی که به‌عنوان صدقه به او داده می‌شود، همان‌گونه پاک می‌شود که ... به‌واسطهٔ آتش و باد ... جامه‌های زیبا بر تنی پاک ... برمی‌گردد ...

قطعهٔ *a*

... شاهد ... میوه ... (۲۰۰) ... درخت ... همچون هیزم ... همچون دانه‌ای (؟) ... درخشندگی. شنونده در [جهان؟]، و صدقه در کلیسا، همچون کشتی‌ای [بر دریا] است: ریسمانِ یدک‌کش در دستِ [برج] بر ساحل است، و دریانورد (۲۱۰) [بر کشتی است]. دریا جهان است، کشتی [ـ ...] است، ... [صدقه؟] است، برج [ـ ...؟] است، ریسمانِ یدک‌کش (؟) حکمت است ... (۲۱۴) ... شنونده ... همچون شاخهٔ (؟) درختی [بی‌بار] است ... بی‌بار ... و شنوندگان ... میوه‌ای که ... (۲۲۰) کردارهای پارسایانه. [برگزیده،] شنونده، و وَهمن، همچون سه برادرند که پدرشان برای آنان چیزهایی [به میراث] گذاشته بود: قطعه‌ای زمین، ...، بذر. آنان شریک شدند ... درو می‌کنند و ... شنونده ... همچون ...

قطعهٔ *d*

... تصویری (؟) از شاه، ریخته از زر ... (۲۳۰) ... شاه پیشکش‌هایی داد. شنونده‌ای که کتابی را رونویسی می‌کند، همچون مردی بیمار است که ... خود را به مردی ... داد. شنونده‌ای که دخترِ [خود] را به کلیسا می‌دهد، همچون ... گرویی، که، یعنی پدر؟، پسرِ خود را به ... داد تا بیاموزد ... به ... پدر، گرو ... (۲۴۰) ... شنونده. باز، شنونده ... همچون ... لغزش ... پاک می‌شود. برای ... روان از کلیسا، همچون همسرِ سرباز، یا: رومی، است که ... پیاده‌نظام، یک

کفش ... که با این همه، با یک دینار ... بود.[19] باد یکی را از جا کند ... او شرمگین شد ... از زمین ... زمین ...

قطعهٔ *m*

... (۲۵۰) ... فرستاد ... شنونده‌ای که یک ... می‌سازد، همچون [مادری مهربان] است که هفت پسر داشت ... دشمن [همه را کشت] ... شنونده‌ای که ... پارسایی ... (۲۵۸) ... چاه. یکی [بر ساحلِ] دریا، یکی در قایق. (۲۶۰) [آن‌که بر] ساحل است، آن‌که را [در قایق است] یدک می‌کشد (؟).[20] آن‌که در قایق است ... دریا. رو به بالا به ... همچون ...؟ ... همچون مروارید ... دیهیم ...

قطعهٔ *M 911*

... کلیسا. همچون مردی که ... میوه و گل‌ها ... سپس آنان می‌ستایند ... درختِ بارور ... (۲۷۰) ... [همچون مردی] که قطعه‌ای زمین خرید. [بر آن] قطعه زمین [چاهی بود]، و [در آن چاه کیسه‌ای] پُر از دراخما ... شاه از شگفتی آکنده شد ... سهم ... گرو ...

قطعهٔ *n*

... بسیار ... شنونده. در ... همچون جامه‌ای ... (۲۸۰) همچون ... به استاد ... همچون ... و آهنگر. زرگر ... برای ارجمندی، آهنگر برای ... یکی برای ...

[19] *denarius* نام سکه‌ای رومی است. در ترجمه «دینار» آمده تا نامِ سکه حفظ شود، نه اینکه به واحد پولی متأخر اسلامی تفسیر شود.

[20] در قطعهٔ *m*، تصویر تمثیلیِ «کسی بر ساحل» و «کسی در قایق» با مفهوم یدک کشیدن آمده است. چون فعل در متن با علامت تردید آمده، در ترجمه نیز «یدک می‌کشد (؟)» حفظ شد.

B. اویغوری

LeCoq, Türk. Man., iii, 23. Bang, Muséon, xliv, 13–17. ترتیب صفحه‌ها بر پایهٔ نظر لوکوک است؛ عکس منتشرشده به‌دست بانگ نیز ظاهراً نظر لوکوک را تأیید می‌کند.[۲۱]

(صفحهٔ نخست) ... آتش در آستانهٔ بیرون آمدن بود. و [دیدم] که خورشید در آستانهٔ برآمدن است، و [مرکزِ او؟]، یعنی اوردو، بی‌آنکه افزایش یابد، یا: بالا رود؟، در بالا آغاز خواهد کرد به چرخیدن.[۲۲] آنگاه آوازی از هوای بالا آمد. مرا فراخواند و چنین گفت: «ای پسرِ ویروگداد، کارهای تو اندوه‌بار است (؟). بیش از این [نخواهی] دید. اکنون نابهنگام نمیر، بلکه زود از اینجا بازگرد.»

و باز، افزون بر این آواز، آوازِ ایناک، فرستاده، را از جنوب شنیدم، بی‌آنکه او را اصلاً ببینم. او نام مرا با مهری بسیار بر زبان آورد و فراخواند. و از پایین، از ... آنگاه

(صفحهٔ دوم) ... «... زیرا درِ بستهٔ خورشید گشوده خواهد شد، و روشنایی و گرمای خورشید فرود خواهد آمد و بال‌هایت را شعله‌ور خواهد کرد. خواهی سوخت و خواهی مرد»، چنین گفت.

چون این سخنان را شنیدم، بال‌هایم را به هم زدم و شتابان از هوا فرود آمدم. به پشت سر نگریستم: سپیده‌دم ...، با روشناییِ خورشید، بر فرازِ کوه‌های کوگمان برآمده بود.[۲۳]

---

[۲۱] این سطر یادداشت نسخه‌شناختیِ متن است. نام‌های *LeCoq* و *Bang* و ارجاع‌های کتابشناختی به همان صورت اصلی حفظ شدند.

[۲۲] در متن انگلیسی، واژهٔ ترکی/اویغوری *orḍu* و صورت مشکوک *ašïlmatïn* آمده است. چون خوانش و معنای دقیق عبارت روشن نیست، در ترجمه ابهام با «یا» و علامت پرسش حفظ شد.

[۲۳] «کوه‌های کوگمان» در درآمدِ کتابِ غول‌ها نیز آمده بود و احتمالاً با «کوه حرمون» در سنت ایناکی سنجیده شده است؛ در اینجا صورت نام خاص حفظ شد.

و باز آوازی از بالا آمد. فرمانِ ایناک، فرستاده، را آورد و گفت: «تو را فرا می‌خوانم، ای ویروگداد، ... می‌دانم ... جهتِ او ... تو ... تو ... اکنون زود ... مردم ... نیز ...»

C. سغدی

M 648. پاره‌ای کوچک از میانهٔ یک صفحه. ترتیب صفحه‌ها نامطمئن است.

(صفحهٔ نخست) ... خواهم دید. سپس سـ[ام، غول] [بسیار] خشمگین شد، و دست بر مـ[اهاوای، غول] گذاشت، با این نیت که: «من ... و [تو را] خواهم کشت.» سپس ... دیگر غـ[ول‌ها ...

(صفحهٔ دوم) ... مترس، زیرا ... [سـ]ام، غول، خواهد خواست [تو را] بکشد، اما من نخواهم گذاشت او ... من خود ... را آسیب خواهم زد. سپس ماهاوای، غـ[ول]، ... خشنود شد ...

D. فارسی میانه

منتشرشده در: *Sb.P.A.W., 1934, p. 29*.

... بیرون ... و ... بر جای گذاشت / ترک کرد ... رؤیایی را که دیده‌ایم بخوان. آنگاه ایناک چنین ... و درختانی که بیرون آمدند، همان اگریگوروی‌اند،[۲٤] یعنی دیده‌بانان، و غول‌هایی که از زنان پدید آمدند. و ... بر فرازِ ... بیرون کشیده شد ... بر فرازِ ...

E. سغدی

T iii 282. ترتیب صفحه‌ها نامطمئن است.

---

[۲٤] ***Egrēgoroi*** صورت یونانیِ «دیده‌بانان» است و در متن با نشانهٔ *yrʼ* آمده است. در ترجمه، هم صورت اصلی «اگریگوروی» حفظ شد و هم برابرِ «دیده‌بانان»، آورده شد.

(صفحهٔ نخست) ... [هنگامی که] فرستاده را دیدند، ... در برابر فرستاده ... آن دیوانی که [ترسو] بودند، از دیدنِ فرستاده بسیار بسیار شادمان شدند. همگی در برابر او گرد آمدند. همچنین، از میان آنان که ستمگر و بزهکار بودند، [نگران] شدند و سخت ترسیدند. سپس ...
(صفحهٔ دوم) ... نه به ... سپس آن دیوانِ نیرومند چنین به فرستادهٔ پارسا گفتند: «اگر ... به دست ما هیچ گناهِ [دیگری مرتکب نخواهد شد؟]، ای سرورم، چرا؟ ... تو ... داری و فرمانی سنگین ...»

F. فارسی میانه

T ii D ii 164. شش ستونِ پاره‌پاره از میانهٔ یک صفحه. ترتیب ستون‌ها نامطمئن است. به‌جای *A///B///CDEF*، ممکن است ترتیب چنین بوده باشد: *BCDEFA*، یا حتی *CDEF///A///B*.[۲۵]

ستون *A*

... تهی‌دستی ... **[آنان که] خوشبختیِ پارسایان را آزار دادند، از همین رو به تباهی و تنگنای جاودانه فرو خواهند افتاد؛ به آن آتش، مادرِ همهٔ آتش‌سوزی‌ها و بنیادِ همهٔ ستمگرانِ تباه‌شده. و هنگامی که این پسرانِ گناهکار و بدزادهٔ تباهی، در آن شکاف‌ها و ...**

ستون *B*

... شما بهتر نبوده‌اید. در گمراهی پنداشتید که این قدرتِ دروغین را تا ابد خواهید داشت. شما ... همهٔ این بی‌دادگری ...

[۲۵] یادداشت مربوط به ترتیب ستون‌ها بخشی از توضیح نسخه‌شناختی متن است. چون خود متن احتمال‌های مختلف برای ترتیب ستون‌ها می‌دهد، همان ابهام در ترجمه حفظ شد.

ستون *C*

... شمایید که با آوازِ دروغ ما را فرامی‌خوانید. ما نه به خاطر شما خود را آشکار کردیم، تا بتوانید ما را ببینید، و نه چنین ... خودمان را از راهِ ستایش و بزرگی‌ای که به ما ... به شما داده شده ...، بلکه ...

ستون *D*

... گناهکاران ... دیده می‌شود، جایی که از دلِ این آتش، روانِ شما برای [انتقال به] تباهیِ جاودانه آماده خواهد شد (؟). و اما شما، ای پسرانِ گناهکار و بدزادهٔ خویشتنِ خشمگین، ای آشفته‌کنندگانِ سخنانِ راستینِ آن قدوس، ای برهم‌زنندگانِ کردارِ نیک، ای دست‌اندازان بر پارسایی، ... ـندگانِ زندگان ...، که آنان ... خود را ...

ستون *E*

... و بر بال‌های درخشان خواهند پرید و بیرون‌تر و فراتر از آن آتش اوج خواهند گرفت، و به ژرفا و بلندای آن خواهند نگریست. و آن پارسایانی که گرداگردِ آن، بیرون و فراتر، خواهند ایستاد، خود بر آن آتشِ بزرگ و بر هرآنچه در آن است قدرت خواهند داشت. ... زبانه ... روان‌هایی که ...

ستون *F*

... آنان پاک‌تر و نیرومندترند [از] آتشِ بزرگِ تباهی که جهان‌ها را شعله‌ور می‌سازد. آنان گرداگردِ آن، بیرون و فراتر، خواهند ایستاد، و شکوه بر آنان خواهد درخشید. بیرون‌تر و فراتر از آن، در پیِ آن روان‌هایی که شاید بکوشند از آتش بگریزند، خواهند پرید (؟). و آن ...

G. سغدی

T ii. دو برگ؛ تنها یکی از آن‌ها در اینجا منتشر شده است. برگ دیگر شامل گفتاری با عنوانِ «گفتار دربارهٔ نفیلیم-دیوان» است. سرعنوان‌ها چنین‌اند:

R: «... اعلام/فرمان»؛

V: «**چهار فرشته با دویست [دیو ...]**».[۲۶]

... آنان همهٔ یاریگرانی را که در آسمان‌ها بودند گرفتند و زندانی کردند. **و خودِ فرشتگان از آسمان به زمین فرود آمدند. و هنگامی که آن دویست دیو آن فرشتگان را دیدند، بسیار ترسیدند و نگران شدند. آنان شکلِ آدمیان به خود گرفتند و پنهان شدند. آنگاه فرشتگان، مردمان را به‌زور از دیوان جدا کردند، (۱۰) آنان را کنار نهادند و نگهبانانی بر آنان گماشتند** ... غول‌ها ... پسران بودند ... با یکدیگر در آمیزشِ جسمانی ... با یکدیگر خودـ ... و آن ... که از آنان زاده شده بود، آنان را به‌زور از دیوان جدا کردند. و نیمی از آنان را (۲۰) به سوی شرق بردند، و نیم دیگر را به سوی غرب، بر دامنه‌های چهار کوهِ عظیم، به سوی پایِ **کوه سومرو**، به سی‌ودو شهر که روحِ زنده در آغاز برای آنان آماده کرده بود. و آن جای را ایران‌ویج می‌نامند. و آن مردمان هستند، یا: بودند ... در نخستین هنرها و پیشه‌ها. (۳۰) ... آنان ساختند ... فرشتگان ... و نزد دیوان ... **برای جنگ رفتند. و آن دویست دیو با چهار فرشته نبردی سخت کردند، تا آنکه فرشتگان آتش، نفتا و گوگرد به کار بردند** ...

---

[۲۶] در متن انگلیسی، توضیحی داخل پرانتز آمده است که یادداشتِ تفسیریِ ویراستار است، نه بخشی از خود قطعه. مضمون آن این است که این احتمالاً همان جایی است که اینک رهبرانِ دویست فرشتهٔ هبوط‌کرده را خطاب می‌کند؛ همانانی که از او خواسته بودند دادخواستشان را نزد خدا ببرد.

H. سغدی

T ii S 20. خط سغدی. دو برگ. محتوای آن همانندِ *Kephalaia* است. تنها حدود یک‌چهارمِ آن، یعنی *I R i–17*، در اینجا منتشر شده است. فصل بعدی چنین سرعنوانی دارد: «اینجا آغاز می‌شود: پرسشِ شَنشای دربارهٔ جهان.» آغاز آن چنین است: «و باز شَنشای از فرستادهٔ نور پرسید: این جهانی که آدمیان در آن زندگی می‌کنند، چرا آن را زایش‌مرگ، یعنی سَمساره، می‌نامند؟»[۲۷]

... و آنچه در آسمان‌ها، در میان خدایان، دیده بودند، و نیز آنچه در دوزخ، سرزمینِ زادگاهشان، دیده بودند، و افزون بر این، آنچه بر زمین دیده بودند، **همهٔ آن‌ها را آغاز کردند به آموختن به مردمان**. برای شاه‌میزاد دو پسر، یا: دو؟ پسر، از ... زاده شدند. یکی از آنان را «اُهیا» نامید؛ در سغدی او را «سام، غول» می‌نامند. و باز پسرِ دومی [برای او زاده شد]. او را «اَهیا» نامید؛ برابرِ سغدیِ آن «پات‌سام» است. **اما دیگر غول‌ها از دیگر دیوان** و یَکشَه‌ها زاده شدند.[۲۸]

پایان‌نوشت: کامل شد: **فصلِ «آمدنِ دویست دیو».**

I. سغدی

M 500 n. قطعه‌ای کوچک.

... مردانگی، در ستمگریِ نیرومند، او، یا: تو، نخواهد مرد. غولِ سام و برادرش تا ابد زنده خواهند ماند. زیرا در سراسر جهان، در توان و نیرو، و در ...

---

[۲۷] *saṃsāra* در سنت هندی به چرخهٔ زایش و مرگ اشاره دارد. در متن، برابر چینیِ آن نیز آمده است. در ترجمه، «زایش‌مرگ» همراه با صورت «سَمساره» حفظ شد.

[۲۸] یَکشَه‌ها، *Yakṣas*، موجوداتی فراطبیعی در سنت هندی‌اند. در این بافت، نامشان در کنار دیوان آمده و صورت آوانگاری‌شده حفظ شده است.

نقل‌قول‌ها و اشارات

J. فارسی میانه

T ii D ii 120, V ii 1–5: و در آمدنِ دویست دیو، دو راه هست: سخنِ آسیب‌رسان، و رنجِ سخت؛ این‌ها به دوزخ تعلق دارند، یا: به دوزخ می‌انجامند.[۲۹]

K. سغدی

M 363.

(صفحهٔ نخست) ... پیش از ... بودند. و همهٔ ... وظایفِ خود را به‌درستی به انجام رساندند. اکنون آنان به این سبب برانگیخته و آشفته شدند: یعنی، **دویست دیو از آسمانِ بلند به سپهر فرود آمدند**، و ...

(صفحهٔ دوم) ... در جهان برانگیخته و آشفته شدند. زیرا رشته‌های زندگیِ آنان و پیوندهای رگ‌های روحانی‌شان به سپهر بسته است.[۳۰]

پایان‌نوشت: کامل شد: شرحِ سه جهان.

سرعنوان: اینجا آغاز می‌شود: آمدنِ عیسی و [آوردنِ] دین برای آدم و شیتیل.

... باید اعتنا کنی و ...

L. قبطی

Kephalaia, 171, 16–19: زلزله و بدخواهی در دیده‌بانیِ شاهِ بزرگِ افتخار رخ داد؛ یعنی اگریگورویی، همانان که در زمانی که ... برخاستند. **و آنان که فرستاده شده بودند تا ایشان را پریشان سازند، فرود آمدند.**(پیدایش ۱۱)

---

[۲۹] عبارت انگلیسی در *J* دو احتمال می‌دهد: *belong, or: lead to hell*. هر دو احتمال در ترجمه حفظ شد.

[۳۰] *Pneumatic Veins* اصطلاحی فنی/مانوی است. «رگ‌های روحانی» برای حفظ پیوند با *pneuma* آمده و به تعبیر آزادتر تبدیل نشده است.

M. قبطی

Kephalaia, 92, 24–31: اکنون توجه کن و بنگر که شاهِ بزرگِ افتخار، که *ἔννοια* است، چگونه در آسمانِ سوم است.[۳۱] او ... با خشم ... و شورش ... است، هنگامی که بدخواهی و خشم در اردوگاه او برخاست؛ **یعنی اگریگورویِ آسمان، که در قلمروِ دیده‌بانیِ او [شورش کردند و] به زمین فرود آمدند. آنان همهٔ کردارهای بدخواهی را انجام دادند. هنرها را در جهان، و رازهای آسمان را برای آدمیان آشکار کردند. شورش و تباهی بر زمین پدید آمد** ...

N. پارتی

M 35، سطرهای ۲۱ تا ۳۶. قطعه‌ای از رساله‌ای با عنوانِ *rdhng wyfr's'*، یعنی «شرحی بر آرداهنگ، اثرِ مانی».[۳۲]

و داستانِ آتشِ بزرگ: همانندِ آن‌گونه که آتش، با خشمی نیرومند، این جهان را فرومی‌بلعد و از آن کام می‌گیرد؛ همانندِ آن‌گونه که این آتشی که در تن است، آتشِ بیرونی را که در میوه و خوراک [می‌آید] فرومی‌بلعد و از آن کام می‌گیرد. باز، همانندِ داستانی که در آن دو برادر، که گنجی یافته بودند، و تعقیب‌کننده‌ای، یکدیگر را دریدند و مردند؛ همانندِ نبردی که در آن اُهیا، لِویاتین و رافائل یکدیگر را دریدند و ناپدید شدند؛ همانندِ داستانی که در آن توله‌شیری، گوساله‌ای در

---

[۳۱] واژهٔ یونانی *ἔννοια* به معنای اندیشه، نیت یا تصور ذهنی است. چون در متن قبطی/یونانی به‌صورت اصطلاحی آمده، در ترجمه حفظ شد و به معادل تفسیری تبدیل نشد.

[۳۲] **آرداهنگ**، یا *Ārdahang*، نام اثری منسوب به مانی است. عنوان پارتیِ رساله در متن اصلی حفظ شده و معنای آن به‌صورت توضیحی آمده است.

جنگل، یا: در چمنزار، و روباهی یکدیگر را دریدند، [و ناپدید شدند، یا: مردند]. بدین‌سان [آتشِ بزرگ هر دو آتش را فرومی‌بلعد، و جز آن] ...

M 740. نسخه‌ای دیگر از همین متن.

O. عربی، شاید از فارسی میانه

الغضنفر، ابواسحاق ابراهیم بن محمد تبریزی، میانهٔ سدهٔ سیزدهم، در چاپ زاخاو از *Āthār al-bāqiyah* بیرونی، مقدمه، ص. *xiv*:

کتابِ غول‌ها، اثرِ مانیِ بابلی، آکنده از داستان‌هایی دربارهٔ این غول‌های پیشاطوفانی است؛ از جمله سام و نریمان.[۳۳]

P. قبطی

Kephalaia، ۹۳، سطرهای ۲۳ تا ۲۸:

به سبب بدخواهی و شورشی که در دیده‌بانیِ شاهِ بزرگِ افتخار پدید آمده بود، **یعنی اگریگوروی، همانانی که از آسمان‌ها به زمین فرود آمده بودند، به سبب آنان، آن چهار فرشته فرمان‌های خود را دریافت کردند: آنان اگریگوروی را با بندهای جاودانه در زندانِ تاریکی؟ بستند، و پسرانشان بر زمین نابود شدند.**

Q. قبطی

Manich. Psalm-book، به کوشش *Allberry*، ۱۴۲، سطرهای ۷ تا ۹: پارسایانی که در آتش سوزانده شدند، تاب آوردند. این انبوهی که از میان برده شد، چهار هزار ... اینک نیز، آن دانا، در حالی که سرپیچی‌کنندگان ...

[۳۳] این تنها نقل‌قول مستقیمِ غیرمانوی از کتابِ غول‌ها در این مجموعه معرفی شده است.

R. قبطی

Man. Homil.، به کوشش *Polotsky*، ۶۸، سطرهای ۱۸ تا ۱۹:

... شر. چهارصد هزار پارسا به دست غول‌ها کشته شدند، و بسیارانی دیگر ... **سال‌های ایناک** ...

S. قبطی

Kephalaia، ۱۱۷، سطرهای ۱ تا ۹: **پیش از آنکه اگریگوروی سر به شورش بردارند و از آسمان فرود آیند، زندانی برای آنان در ژرفای زمین، زیرِ کوه‌ها، ساخته شده بود.** پیش از آنکه پسرانِ غول‌ها زاده شوند، آنان که در میان خود راستی و پارسایی را نمی‌شناختند، سی‌وشش شهر آماده و برپا شده بود، تا پسرانِ غول‌ها در آن‌ها زندگی کنند؛ آنان که می‌آیند تا بزایند ... آنان که هزار سال زندگی می‌کنند.

T. پارتی

*a*۲۹۱. ترتیب صفحه‌ها نامعلوم است.

(صفحهٔ نخست) ... آینه ... تصویر ... پخش/تقسیم شد. مردان ... و ایناک پوشیده شد، یعنی: از دید بیرون برده شد. آنان گرفتند ... پس از آن، با سیخ‌های الاغرانی ... بردگان، و درختانِ بی‌آب (؟). **آنگاه فرشتگانِ مقرب، میکائیل، رافائل، جبرئیل و ایسترائل ... و دیوان را زندانی کردند.** و از آنان ... هفت و دوازده.[۳٤]

[۳٤] یادداشتِ انگلیسی احتمال می‌دهد که «هفت و دوازده» نشانه‌ای عددی دربارهٔ شمار دیوانی باشد که فرشتگانِ مقرب زندانی کردند. چون متن قطعی نیست، عددها بی‌تفسیر در متن حفظ شدند.

(صفحهٔ دوم) ... سه هزار و دویست و هشتادـ ... آغازِ شاه ویشتاسپ ... در کاخ افروخته شد، یا: در کاخِ درخشان. و در شب ...، سپس به سوی دروازهٔ شکسته ... مردان ... پزشکان، بازرگانان، کشاورزان، ... در دریا. ؟ ... زره‌پوش بیرون آمد ...

U. پارتی

T ii D 58. از پایانِ یک سرود.

... پیشکش‌ها. شهریاری آرام [بود] شاه ویشتاسپ، [در ایران]ویج؛ وَهمن و زَریل ... . شهبانوی شهریار، خُدوس، دین را پذیرفت؛ شاهزاده ... . آنان [جایی در] تالارِ آسمانی و آرامشی جاودانه و تا ابدالآباد به دست آورده‌اند ...

V. سغدی

M 692. قطعه‌ای کوچک. ترتیب صفحه‌ها نامطمئن است.

(صفحهٔ نخست) ... زیرا ... خانهٔ خدایان، شادیِ جاودانه، و نیکی ...؟ ... زیرا چنین گفته شده است: در آن زمان ... یمه در جهان بود. و در زمانِ ماهِ نو (؟) ... باشندگانِ خجستهٔ جهان ... همگی گرد آمدند ... همه ...

(صفحهٔ دوم) ... آنان پنج تاج‌گل به نشانهٔ حرمت پیشکش کردند. و یمه آن تاج‌گل‌ها را پذیرفت ... و آن ... که ... و شاهیِ بزرگ ... از آنِ او بود. و بر ... آنان ... . و آفرین‌ها ... و از آن پارسای (؟) ... تاج‌گل‌ها را بر سرِ خود نهاد ... باشندگانِ جهان ...

بازسازیِ خلاصهٔ کتابِ غول‌ها

فصل نخست

دیده‌بانان از گناهانِ آدمیان اندوهگین می‌شوند و از خدا درخواست می‌کنند که به آنان اجازه دهد به زمین فرود آیند، تا پسرانِ آدمیان را راستی بیاموزند و آنان را سرزنش کنند. خدا درخواست آنان را می‌پذیرد. عزازیل فرستاده می‌شود تا راه را برای دیده‌بانان آماده کند. عزازیل راه را آماده می‌کند، و دیده‌بانان فرود می‌آیند و آغاز می‌کنند به آموختنِ راستی و دادگری به آنان. ایناک از سوی دیده‌بانان برگزیده می‌شود تا میان آدمیان و دیده‌بانان میانجی باشد.

فصل دوم

دخترانِ آدمیان در آرزوی دیده‌بانانِ زیباروی می‌افتند و آنان را می‌فریبند؛ عزازیل، با یاریِ سمیازا، هبوطِ دویست دیده‌بان و پیروانشان را برمی‌انگیزد. دیده‌بانان از سرشتِ باشکوهِ خود فرو می‌افتند و، در پیوندِ جنسی با تن، به بدن‌های جسمانی بسته می‌شوند. آنان آغاز می‌کنند به آشکار کردنِ رازهای آسمانی و زمینی برای همسرانشان.

فصل سوم

دیده‌بانان با آدمیان و نیز با جانوران خانواده‌هایی پدید می‌آورند، و آنان که به دست ایشان آلوده شده‌اند غول‌ها را می‌زایند. این غول‌ها آغاز می‌کنند به بالیدن تا اندازه‌هایی عظیم، و سرشار از آزمندی و تباهی می‌شوند. آنان اژدهایانِ بسیاری را می‌کشند، و پسرانِ قابیل آنان را می‌پرستند، زیرا از ایشان پاسداری کرده‌اند.[۳۵] فرزندانِ قابیل دیگر نمی‌توانند غول‌ها را با پیشکش‌های سبزی و غلهٔ خود سیر کنند؛ پس غول‌ها به آنان روی می‌آورند، آنان را می‌کشند و آغاز می‌کنند

---

[۳۵] در این خلاصه، عبارت «اژدهایان» در پیوند با متن انگلیسی آمده است. این بخش خلاصهٔ بازسازی‌شده است و نه متن اصلیِ قطعات؛ بنابراین تفسیرهای آن الزاماً با احتیاط بیشتری باید خوانده شود.

به خوردنشان. غول‌ها به خون خو می‌گیرند و هر جنبنده‌ای را می‌خورند، حتی یکدیگر را. دیده‌بانان برخی از رازهایی را که بر آن‌ها گماشته شده بودند تا از پسرانِ آدمیان پنهان نگاه دارند، می‌آموزانند. غول‌ها از گناهانِ پدرانشان تقلید می‌کنند، برای خود همسران و جفت‌های جانوری می‌گیرند، و نفیل و الیو را پدید می‌آورند. خدا، چون این همه شرارت را می‌بیند، ایناک را می‌فرستد تا به سمیازا و دیده‌بانانِ هبوط‌کرده اعلام کند که به‌زودی به سبب فاسد کردنِ زمین کیفر خواهند دید.

فصل چهارم

ایناک از سوی دیده‌بانانِ پارسا فرستاده می‌شود تا دیده‌بانانِ هبوط‌کرده را سرزنش کند و سرنوشتشان را به آنان اعلام کند. نخست نزد عزازیل می‌آید و او را به‌عنوان گناهکارِ اصلی در میانِ دیده‌بانانِ هبوط‌کرده محکوم می‌کند. سپس ماهاوای را نزد خود فرا می‌خواند و از او می‌خواهد همهٔ دیده‌بانان را برای شنیدنِ پیام او گرد آورد. ایناک به انجمنِ دیده‌بانانِ هبوط‌کرده وارد می‌شود و پیامِ سرنوشتِ آنان را به ایشان می‌دهد. آنان می‌گریند و زاری می‌کنند و از ایناک می‌خواهند دادخواستِ آنان را برای رحمت و فرصتی دوباره نزد خدا ببرد؛ تا به شکوهِ پیشینِ خود بازگردند و پسرانشان زندگیِ جاودانه داشته باشند. آنان به پیام‌آوری نیاز داشتند تا با خدا سخن بگوید، زیرا خدا پس از سرپیچی‌شان دیگر با آنان سخن نمی‌گفت. ایناک سخن آنان را می‌شنود و به آنان می‌گوید که از جانبشان با خدا سخن خواهد گفت.

فصل پنجم

ایناک، پس از آنکه دادخواستِ دیده‌بانانِ هبوط‌کرده را می‌نویسد و آن را با خدا در میان می‌گذارد، در پاسخ، رؤیایی از سوی خدا دریافت می‌کند. ایناک آن رؤیا را برای دیده‌بانانِ هبوط‌کرده در کتابی می‌نویسد و کتاب را به آنان می‌دهد. ایناک

به آنان اعلام می‌کند که آمرزیده نخواهند شد، و برایشان عروجِ خود به پیشگاه خدا را وصف می‌کند؛ جایی که پیامی برای آنان به او داده شد.

فصل ششم

ایناک پاسخی از خدا برای دیده‌بانانِ هبوط‌کرده دریافت می‌کند: به او گفته می‌شود به آنان بگوید چرا اجازه نیافته بودند آمیزش جنسی داشته باشند، و کیفرشان به سبب این کار چیست. او سرنوشت و پایانِ اندوهبارِ فرزندانِ دیده‌بانانِ هبوط‌کرده را برایشان پیشگویی می‌کند، و به آنان خبر می‌دهد که این فرزندان به ارواحِ شریر بدل خواهند شد و زندگیِ جاودانه نخواهند داشت، بلکه سال‌های عمرشان بیش از پانصد نخواهد بود. پس از شنیدنِ این سخن، دیده‌بانانِ هبوط‌کرده و پسرانِ غولِ آنان سنگ برمی‌دارند تا به سوی ایناک پرتاب کنند؛ اما دیده‌بانانِ قدوس ایناک را از ضربه‌های مرگبارشان نگاه می‌دارند و او را به آسمان‌ها بالا می‌برند تا از خشمِ زمینیِ آنان علیه ایناکِ پیام‌آور بگریزد.[۳۶]

فصل هفتم

هوبابیش همسرِ غولی دیگر را می‌رباید و جنگی میان غول‌ها آغاز می‌کند. هنگامی که جنگ رو به پایان بود، یکی از همراهانِ اُهیا به دست ماهاوای کشته شد. اُهیا همراه با پدرش، سمیازا، بر دوستِ خود سوگواری می‌کند و آنان ماهاوای را نفرین می‌کنند. ماهاوای از خود دفاع می‌کند و برای توجیه کارش به سخنانِ پدرش، باراقئل، استناد می‌کند. اُهیا خشمگین می‌شود و می‌کوشد ماهاوای را بکشد؛ اما گیلگمش و دیگر غول‌ها مانع او می‌شوند و نیتِ خونبارِ اُهیا را از او دور می‌کنند. (در اینجاست که دربارهٔ گیلگمش می‌آموزیم: اینکه

---

[۳۶] جملهٔ *(This is perhaps the first time that anyone ever attempted to "kill the messenger.")* در متن انگلیسی، که این را «شاید نخستین تلاش برای کشتنِ پیام‌آور» می‌داند، لحن توضیحی و امروزی دارد و بخشی از روایت بازسازی‌شدهٔ اصلی به شمار نمی‌آید؛ از این رو در متن اصلی ترجمه وارد نشد.

اژدهایان، یا دایناسورها، را می‌کشت و برای آدمیانِ عادیِ آن زمان قهرمان بود.)[۳۷]

فصل هشتم

گیلگمش خوابی می‌بیند، اما آن را چنین تعبیر می‌کند که غول‌ها کیفر نخواهند دید. غول‌ها جشن می‌گیرند، اما کاملاً قانع نشده‌اند. پس از این، اُهیا و اَهیا خواب‌هایی از آنِ خود می‌بینند. آنان در پیِ تعبیرِ خواب‌ها برمی‌آیند، اما هیچ‌یک از غول‌ها نمی‌تواند معنای خواب‌هایشان را برایشان آشکار کند؛ پس غول‌ها ماهاوای را نزد ایناک می‌فرستند تا از او معنای خواب‌ها را بیاموزد و بداند سرنوشتِ غول‌ها چه خواهد بود. ماهاوای به سوی ایناک پرواز می‌کند؛ ایناک به ماهاوای خوشامد می‌گوید؛ ماهاوای توضیح می‌دهد که چرا آمده است؛ و ایناک پاسخ را به ماهاوای می‌دهد. او پاسخ را بر لوحی می‌نویسد، و لوحِ دومی نیز، ویژهٔ سمیازا و دیده‌بانان، به او می‌دهد؛ سپس ماهاوای را با دو لوح به سوی غول‌ها بازمی‌فرستد.

فصل نهم

ماهاوای با دو لوح به سوی غول‌ها بازمی‌گردد. او سفرِ خود نزد ایناک و نجات یافتنش به دست ایناک را برای آنان بازمی‌گوید، و به آنان می‌گوید که ایناک دو لوح به او داده و هرآنچه را می‌خواستند از او بدانند آشکار کرده است. لوحِ نخست خوانده می‌شود. غول‌ها، پس از پایانِ خواندنِ لوح نخست، دربارهٔ محتوای آن گفت‌وگو می‌کنند و درمی‌یابند که محکوم به نابودی‌اند؛ پس بر سرنوشتِ اندوهبارِ خود زاری می‌کنند. سپس لوحِ دوم را می‌خوانند. ایناک به سمیازا می‌گوید که او و دیگر دیده‌بانانِ هبوط‌کرده به‌زودی بسته خواهند شد؛

---

[۳۷] اشارهٔ «یا دایناسورها» در متن انگلیسی آمده، اما از نظر لحن و ماهیت، توضیحی تفسیری و متعلق به مؤلف/گردآورندهٔ معاصر است. در ترجمه حفظ شد، اما این تعبیر بخشی از خودِ سنتِ باستانیِ قطعات نیست.

اما غول‌ها باید توبه کنند و دعا بخوانند، زیرا هنوز این امکان را دارند که از اصلاحِ زندگیِ خود بهره‌مند شوند.

فصل دهم

سمیازا دو پسرش، اُهیا و اَهیا، را برمی‌انگیزد که زندگیِ خود را اصلاح کنند، به این امید که شاید هنوز رحمت نصیبشان شود. اُهیا و اَهیا به اندرزِ سمیازا گوش می‌دهند و می‌کوشند غول‌ها را قانع کنند که خود را اصلاح کنند؛ آنان با مَثَل‌ها به غول‌ها می‌آموزند که کامیابیِ حقیقی کجاست. غول‌ها در پیِ اصلاحِ زندگیِ خود برمی‌آیند. ایناک فرستاده می‌شود تا به دیده‌بانان اعلام کند که در مدتِ صد و بیست سال، همگی به سبب گناهانشان در زندانی تاریکِ کیفر بسته خواهند شد، و پسرانشان همگی از روی زمین نابود خواهند گشت. نوح آغاز می‌کند به ساختنِ کشتی. در همین زمان، تنها عزازیل بسته می‌شود.

فصل یازدهم

غول‌ها بر بسته شدنِ عزازیل زاری می‌کنند؛ سپس آنان و دیده‌بانان، چون می‌بینند هنوز بسته یا نابود نشده‌اند، خودستایی می‌کنند. هنگامی که چنین می‌شود، جبرئیل، فرشتهٔ مقرب، فرستاده می‌شود تا غول‌ها را برانگیزد که علیه خود و فرزندانشان جنگی داخلی به راه اندازند. آنان همگی آغاز می‌کنند به کشتنِ یکدیگر، و دیده‌بانان نابودیِ خانواده‌هایشان را می‌بینند. هنگامی که جنگِ غول‌ها با اندک بازماندگانی پایان می‌یابد، همهٔ دیده‌بانانِ هبوط‌کرده سپس به دست فرشتگان در زندانِ تاریکِ کیفر بسته می‌شوند.

فصل دوازدهم

نوح به کشتی درمی‌آید، و طوفان می‌آید و آغاز می‌کند به کشتنِ همهٔ زندگان؛ اما همهٔ غول‌ها به دست طوفان کشته نمی‌شوند. برای اصلاحِ این امر، یهوه لِویاتان را می‌فرستد، و لِویاتان آغاز می‌کند به کشتنِ همهٔ غول‌ها و پسرانشان

که زنده مانده بودند. تنها اُهیا از حمله‌های لِویاتان جان به در می‌برد و لِویاتان را می‌کشد. رافائل، فرشتهٔ مقرب، از سوی یهوه فرستاده می‌شود تا اُهیا را به سبب کشتنِ لِویاتان کیفر دهد، و برای آنکه سرانجام زمین را به پاکی بازگرداند، اُهیا کشته می‌شود و همراه دیده‌بانانِ هبوط‌کرده در زندانِ تاریکِ کیفر بسته می‌گردد.

پس از پایانِ طوفان، غول‌ها و پسرانشان که هنوز بر زمین مانده‌اند، بی‌بدن می‌شوند و به ارواحِ شریر بدل می‌گردند. فرشته‌ای از یهوه قانونی به آنان می‌دهد که چگونه زندگی کنند، اگر می‌خواهند از فرستاده شدن به همان زندانِ تاریکِ کیفری که دیده‌بانان به آن فرستاده شدند پرهیز کنند. و این توضیح می‌دهد که نفیلیم چگونه پس از طوفان بر زمین پدید آمدند.

شواهدی دربارهٔ غول‌ها

بقایای فسیل‌شدهٔ اسکلت‌های انسانیِ غول‌آسا در سراسر جهان یافت شده است. این بقایا اندازه‌های گوناگونی داشته‌اند، و بسیاری از آن‌ها همراه با جنگ‌افزارهای غول‌آسا، زره‌ها، و دست‌ساخته‌های شگفت انگیزی کشف شده‌اند که به آن‌ها *OOPARTS*، یعنی «دست‌ساخته‌های نابجا»، گفته می‌شود.[۳۸] الگوی جهان‌بینیِ کنونی دربارهٔ انسان، بنا بر نظریهٔ تکامل، وجود نژادی از انسان‌های غول‌آسا را برنمی‌تابد.[۳۹] این انسان‌های عظیم‌الجثهٔ باستانی در دین‌های گوناگونِ جهان پرستیده می‌شدند؛ دین‌هایی که دربارهٔ بسیاری از آنان روایت کرده‌اند که اژدهایان را می‌کشتند. باید توجه داشت که اصطلاح «اژدها» در سال ۱۸۷۱ به دست سِر ادوارد اوون با واژهٔ «دایناسور» جایگزین شد.[٤٠] از این رو، بنا بر منطقِ پیوندهایی که با دگرگونیِ این واژه پدید آمده است، هر اشاره‌ای در ادبیات باستان به اژدهایان، اشاره‌ای به دایناسورهاست.[٤١]

آنچه در ادامه می‌آید گزارشی کوتاه است از بقایای فسیل‌شدهٔ انسان‌های غول‌آسایی که بازیابی شده‌اند؛ بقایایی که بیشترشان، جز چند نمونه که راه خود را به موزه‌های جهان یافته‌اند، سرانجام به مجموعه‌های خصوصیِ نخبگان جامعه راه می‌یابند. هرچند در سال‌های اخیر بسیاری از این موزه‌ها این بقایا را

[۳۸] ***OOPARTS*** کوتاه‌شدهٔ *Out of Place Artifacts* است؛ در اینجا به‌صورت «دست‌ساخته‌های نابجا» ترجمه شد، یعنی اشیایی که بنا بر ادعای متن، با چارچوب تاریخیِ پذیرفته‌شده سازگار دانسته نمی‌شوند.

[۳۹] این جمله گزارشی از موضعِ متن انگلیسی است. ترجمه، به معنای تأیید یا رد علمیِ ادعای وجود «نژاد انسان‌های غول‌آسا» نیست.

[٤٠] نام و تاریخ در متن انگلیسی چنین آمده است: *Sir. Edward Owen* و سال ۱۸۷۱. چون این بخش ترجمهٔ متن منبع است، صورت ادعا حفظ شد؛ اما این ادعا برای استفادهٔ پژوهشی نیازمند بررسی مستقل است.

[٤١] این استنتاج که هر اشارهٔ باستانی به «اژدها» الزاماً به «دایناسور» اشاره دارد، دیدگاهِ متن منبع است و در ترجمه بی‌کم‌وکاست نقل شده است؛ اما از نظر تاریخی و زبان‌شناختی باید با احتیاط خوانده شود.

در برابر مبالغی هنگفت به مجموعه‌داران خصوصی فروخته‌اند، کشف آن‌ها همچنان مستند مانده و از سوی پژوهشگرانِ منصفی که دستورکارهای پنهان ندارند، انکار نشده است.[42] به شواهد بنگرید و خود داوری کنید که آیا «در آن روزها غول‌ها بر زمین بودند» یا نه. — پیدایش ۶:۴

کرت، آرکادیا و سرزمینِ غول‌ها

شاید بهترین نقطه برای آغازِ ارائهٔ شواهد دربارهٔ وجود انسان‌های غول‌آسا، کرت باشد. کرت در روزگاران کهن با نام آرکادیا شناخته می‌شد.[43] هرودوت، مورخ یونانی، دربارهٔ مورخی دیگر، اوستاتیوس، نوشته بود که گفته است آرکادیا زمانی گیگانتیس،[44] یا «سرزمینِ غول‌ها»، نامیده می‌شد؛ زیرا غول‌ها پیش‌تر در آنجا زندگی می‌کردند.[45] این سرزمین همچنین به «باغِ عدنِ یونانی» نیز شناخته می‌شد. پیوند میان آرکادیا، غول‌ها و باغِ عدن معنادار می‌نماید؛ زیرا سرویوس، نویسندهٔ رومیِ سدهٔ چهارم، در شرح خود بر *Eneid*[46] می‌گوید آرکادیان اغلب به سن سیصدسالگی می‌رسیدند. ـ گروتیوس[47]

---

[42] تعبیر «پژوهشگرانِ منصفی که دستورکارهای پنهان ندارند» ترجمهٔ وفادارانهٔ متن انگلیسی است. لحن آن جدلی است و در اینجا صرفاً دیدگاه نویسنده/گردآورندهٔ متن را بازتاب می‌دهد.

[43] در متن منبع، کرت با آرکادیا یکی دانسته شده است. این ادعا در اینجا به‌عنوان بخشی از متن منبع ترجمه شده و برای استفادهٔ پژوهشی نیازمند بررسی مستقل است.

[44] گیگانتیس: در متن انگلیسی *Gigantis* آمده و با ریشهٔ یونانی/لاتینیِ واژه‌های مربوط به غولان و *giant* هم‌خانواده است.

[45] نام‌های *Herodotus* و *Eustathius* مطابق متن منبع آمده‌اند. نسبت دادن این گزارش به هرودوت و اوستاتیوس در خود متن منبع چنین است؛ مترجم، این انتساب را تأیید تاریخی نمی‌کند.

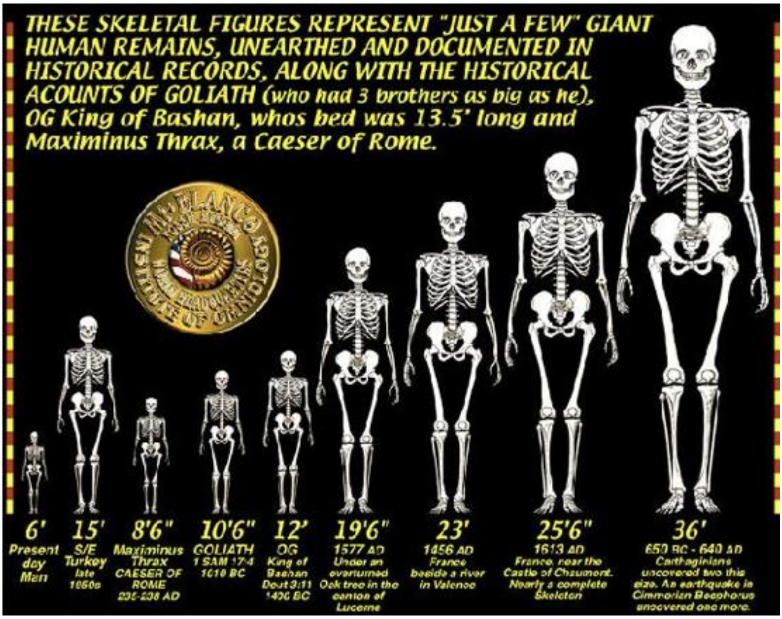
[46] ***Eneid*** در متن منبع چنین آمده است؛ احتمالاً منظور همان *Aeneid*، حماسهٔ ویرژیل، است. در متن اصلی ترجمه، صورتِ آمده در منبع حفظ شد.

[47] اشاره به *Grotius* در متن منبع به‌صورت کوتاه و بدون توضیح کامل کتابشناختی آمده است. در ترجمه همان صورت حفظ شد.



چند تن از اثرگذارترین نویسندگان جهان در سراسر تاریخ، این گزارش‌ها را دربارهٔ غول‌ها، خدایان و جزیرهٔ کرت تأیید کرده‌اند؛ به عنوان مثال کسانی چون دیودوروس سیکولوس، پلینی، استرابون، پلوتارک و افلاطون.[۴۸] افزون بر این گزارش‌های تاریخی از سوی برخی از معتبرترین مراجع جهان، شواهدی نیز در قلمرو علم مطرح شده است؛ یعنی استخوان‌های واقعیِ غول‌آسا که در کرت یافته شده‌اند. در واقع، بزرگ‌ترین استخوان‌هایی که تاکنون پیدا شده‌اند، در همین جزیره کشف شده‌اند؛ چیزی که شاید نشان دهد اینجا به‌راستی خانه یا سرزمینِ غول‌ها بوده است.

[۴۸] این جمله دیدگاه متن منبع را بازتاب می‌دهد که نویسندگان یادشده را تأییدکنندهٔ گزارش‌های غول‌ها و کرت می‌داند. برای کار پژوهشی، هر ارجاع باید جداگانه بررسی شود.



در جریان جنگ کرت، میان سال‌های ۲۰۵ تا ۲۰۰ پیش از میلاد، اسکلتِ عظیمِ غولی در این جزیره کشف شد. **اندازهٔ این غول سی‌وسه ذراع گزارش شده است، که تقریباً برابر با چهل‌ودو فوت است.** لوکیوس فلاکوسِ رومی شاهدی برجسته بر این استخوان‌های غول‌آسا بود، و فِلِگونِ ترالِسی، نویسندهٔ یونانیِ روزگار امپراتور هادریانِ روم، نیز از کشف چندین اسکلتِ غول‌آسا یاد کرده است. در نمودارِ یافته‌های بقایای فسیل‌شدهٔ غول‌ها در سراسر جهان که در این بخش آمده، از اسکلتِ سی‌وشش فوتی‌ای نیز یاد شده است که کارتاژیان یافته بودند.

استرابون، فِلِگرا و روایت‌های یونانی

در *The Geography of Strabo, Volume 1*، اثر استرابون، او دربارهٔ این غول‌ها می‌نویسد؛ غول‌هایی که در شهری کشف شده بودند که به دست کورنتیانِ

کتاب‌مقدسی بنیان نهاده شده بود؛ همانانی که گفته می‌شود زمانی در جزیرهٔ امروزیِ کرت می‌زیستند:[۴۹]

«در جایی از این نواحی، کوهِ بِرمیوس قرار دارد؛ کوهی که پیش‌تر در اختیار بریگ‌ها بود، قومی تراکیایی که برخی از آنان به آسیا مهاجرت کردند و با نامی دیگر، یعنی فریگیان، خوانده شدند. پس از تسالونیکا، بخشِ باقی‌ماندهٔ خلیجِ ترمان می‌آید که تا کاناستنئوم امتداد دارد. اینجا دماغه‌ای شبه‌جزیره‌مانند است و روبه‌روی مگنسیا قرار دارد. نامِ این شبه‌جزیره پالِنه است. این شبه‌جزیره باریکه‌ای دارد به پهنای پنج استادیا، و خندقی از میان آن کنده شده است. در این شبه‌جزیره شهری هست که پیش‌تر پوتیدسنا نامیده می‌شد و کورنتیان آن را بنیاد نهاده بودند؛ اما بعدها، از نامِ شاه کاساندر، که آن را پس از ویرانی بازسازی کرد، کاساندریا خوانده شد. پیرامونِ این شبه‌جزیره از راه دریا پانصدوهفتاد استادیا است. **گفته می‌شد غول‌ها در اینجا زیسته‌اند و این ناحیه فِلِگرا نام داشته است. برخی این را افسانه‌ای صرف می‌دانند، اما برخی دیگر، با احتمالی قوی‌تر، آن را اشاره‌ای می‌دانند به وجود قومی بربر و بی‌قانون که روزگاری این سرزمین را در اختیار داشتند**، اما هرکول، هنگام بازگشت از خانه پس از فتحِ تروآ، آنان را نابود کرد. همچنین گفته می‌شود زنان تروایی در همین‌جا دست به آن کارِ ویرانگر زدند و کشتی‌ها را سوزاندند، تا بردهٔ همسرانِ اسیرکنندگانشان نشوند.»

کرت، ابزارها و تبر دوسر

دربارهٔ یافت شدنِ مردمانِ غول‌آسا و استخوان‌های آنان در جزیرهٔ کرت، داستان‌ها و گزارش‌های شاهدان عینی بیش از هر جای دیگرِ جهان است، دست‌کم تا آنجا که این اطلاعاتِ در دسترس نشان می‌دهد. افزون بر گزارش‌های شاهدان عینی و استخوان‌هایی که در آنجا یافت شده، پاره‌ای

[۴۹] تعبیر «کورنتیانِ کتاب‌مقدسی» بازتاب‌دهندهٔ عبارت متن منبع است و به‌عنوان ادعای منبع نقل شده است.

شواهد علمی به تأیید این تاریخ کمک می‌کند، شواهد علمیِ دیگری نیز در قالب ابزارهایی مطرح شده است که این مردمانِ غول‌آسا از آن‌ها استفاده می‌کرده‌اند؛ ابزارهایی مانند تبرهای دوسرِ عظیمی که در کرت یافت شده‌اند.
گفته می‌شود این تبرها به حدود ۱۷۰۰ سال پیش از میلاد بازمی‌گردند، و همچنین نماد دینیِ اصلیِ کرتِ باستان بوده‌اند. تاریخ آن‌ها به دوره‌های کاخ دوم و پساکاخ، یعنی حدود ۱۷۰۰ تا ۱۳۰۰ پیش از میلاد، می‌رسد. نام مینوسیِ تبر دوسر *labrys* است؛ از این رو، واژهٔ *labyrinth* شاید در اصل به معنای «خانهٔ تبر دوسر» بوده باشد؛ اشاره‌ای باستانی به اختراعِ تبر دوسر که در متن منبع به غول‌ها نسبت داده شده است.

اوگِ باشان و سرزمینِ غول‌ها

این داستانِ کتاب‌مقدسی شاید سرنخی به ما بدهد که سرانجام چه بر سرِ این غول‌های کرت آمده است:
پسرانِ یوسف اجازه یافتند به «سرزمینِ غول‌ها» یورش برند؛ و اوگ، شاهِ باشان، واپسین فرمانروای سلسلهٔ اَشتورث، در اِدرِعی با موسی روبه‌رو شد؛ همان‌جا که او «با پسرانش و همهٔ قومش» فرو افتاد، «تا آنکه هیچ‌کس زنده نماند، و آنان، یعنی اسرائیلیان، زمین را تصرف کردند.» ـ کتاب اعداد ۲۱: ۳۳، ۳۴، ۳۵[۵۰]
تثنیه ۲: ۱۱ آنان نیز همچون عناقیان **از غول‌ها شمرده می‌شدند**؛ اما موآبیان آنان را اِمیم می‌نامیدند.[۵۱]

[۵۰] نام ***Ashtoreth*** در متن منبع به‌صورت «سلسلهٔ اَشتورث» آمده است. در ترجمه، این صورت حفظ شد؛ هرچند نسبت دادنِ «سلسله» به اَشتورث در این بافت نیازمند بررسی مستقل است.

[۵۱] *Anakims / Anakim* به «عناقیان» و *Emims / Emim* به «اِمیم» ترجمه شد. هر دو نام در سنت کتاب‌مقدسی به اقوامی بلندبالا/غول‌پیکر نسبت داده می‌شوند؛ اما در متن اصلیِ این بخش، توضیح تفسیری بیشتری نیامده است.

تثنیه ۳: ۱۳ و باقیِ جِلعاد و سراسرِ باشان، که پادشاهیِ اوگ بود، به نیم‌سبطِ مَنَسّی دادم؛ سراسرِ ناحیهٔ اَرجوب، با همهٔ باشان، **که سرزمینِ غول‌ها خوانده می‌شد.**

یوشع ۱۲: ۴ **و قلمروِ اوگ، شاهِ باشان، که از بازماندگانِ غول‌ها بود**، و در اَشتاروت و اِدرِعی سکونت داشت.

یوشع ۱۳: ۱۲ همهٔ پادشاهیِ اوگ در باشان، که در اَشتاروت و اِدرِعی فرمان می‌راند؛ **او که از بازماندگانِ غول‌ها مانده بود. موسی آنان را شکست داد و بیرون راند.**

ردپاها، اسکلت‌ها و گزارش‌های جدیدتر

ردپاهای فسیل‌شدهٔ انسانی نیز در سوئد و مکزیک کشف شده‌اند. اسکلت‌های غول‌آسا در سراسر ایالات متحده پیدا شده‌اند، و بقایای فسیل‌شدهٔ غول‌ها تنها به سرزمین‌های کرت اختصاص ندارد، بلکه در سراسر جهان گزارش شده است. عکس‌هایی از غول‌ها در روزگاران نزدیک‌تر به ما، همگی بخشی از تاریخ طبیعیِ مهم به شمار آمده‌اند. مقاله‌ای از *Strand Magazine*، مربوط به دسامبر ۱۸۹۵، که در کتاب *Traces of the Elder Faiths* دربارهٔ ایرلند، نوشتهٔ *W. G. Wood-Martin*، بازچاپ شده، از غولِ فسیل‌شده‌ای یاد می‌کند که هنگام عملیات معدن‌کاوی در کانتی آنتریمِ ایرلند کشف شده بود:

«در میان شگفت‌انگیزترین اشیایی که تاکنون در اختیار یک شرکت راه‌آهن بوده، غولِ فسیل‌شدهٔ ایرلندی جایگاهی برجسته دارد؛ همان که اکنون در انبار کالاهای خیابان براد، متعلق به شرکت راه‌آهن لندن و نورث‌وسترن، قرار دارد و عکسی از آن در اینجا بازتولید شده است. ... گفته می‌شود این پیکرهٔ هیولاوار را آقای دایر، هنگام جست‌وجوی سنگ‌آهن در کانتی آنتریم، از زمین بیرون آورده است. اندازه‌های اصلی چنین است: طول کامل، ۱۲ فوت و ۲ اینچ؛ دورِ سینه، ۶ فوت و ۶ اینچ؛ و طول بازوها، ۴ فوت و ۶ اینچ. پای راست شش انگشت دارد. وزن ناخالص آن ۲ تُن و ۱۵ هاندردِویت است؛ چنان‌که نیم‌دوجین مرد و جرثقیلی

نیرومند لازم بود تا این شیءِ گمشده را در جای مناسب قرار دهند تا عکاس *Strand Magazine* کار خود را انجام دهد.»

تصویر زیر، تصویر همان غول است که در *Strand Magazine* در سال ۱۸۹۵ منتشر شد:



در نزدیکی کریتندنِ آریزونا، در سال ۱۸۹۱، کارگرانی که برای ساخت بنایی تجاری خاک‌برداری می‌کردند، در عمق هشت فوتیِ سطح زمین به تابوتی سنگی و عظیم برخوردند. پیمانکار از کارشناسان کمک خواست، و تابوت سنگی گشوده شد و درون آن جعبهٔ مومیاییِ گرانیتی‌ای آشکار گردید که زمانی بدن انسانی بیش از دوازده فوت را در خود داشته است؛ انسانی که بنا بر کنده‌کاریِ جعبه، شش انگشت پا داشت. اما بدن، هزاران سال پیش دفن شده بود و مدت‌ها بود که به خاک بدل شده بود. این نیز شاهدی خاموش بر حقیقتِ پیدایش دانسته شده است؛ همان کتابی که می‌گوید در آن روزها غول‌ها بر زمین بودند. کشف بیش از دوازده اسکلتِ ۸ تا ۱۲ فوتی در سراسر جهان، باستان‌شناسان را شگفت‌زده کرد.

مصنوعات سومری

اگر پیش‌تر کتابِ غول‌ها را خوانده باشید، شاید بهتر دریابید چرا در بسیاری از دست‌ساخته‌های سومری، پیکرهایی غول‌آسا دیده می‌شوند و آدمیانی کوچک‌تر در خدمت آنان ایستاده‌اند. چنان‌که کتاب ایناک شهادت می‌دهد، و چنان‌که متن‌های دیگرِ همین پیکرهٔ دانشی به ما می‌گویند، برخی از آدمیان این غول‌ها را پرستیدند؛ اما سرانجام همان غول‌ها بر ضد آنان برگشتند.



متنِ مرتبط در کتابِ غول‌ها، که به این لوحِ خاصِ سومری مربوط دانسته شده، چنین است:

«... آنان همهٔ یاریگرانی را که در آسمان‌ها بودند گرفتند و زندانی کردند. **و خودِ فرشتگان از آسمان به زمین فرود آمدند.** و هنگامی که آن دویست دیو آن فرشتگان را دیدند، بسیار ترسیدند و نگران شدند. **آنان شکلِ آدمیان به خود گرفتند و پنهان شدند.** آنگاه فرشتگان، مردمان را به‌زور از دیوان جدا کردند، (۱۰) آنان را کنار نهادند و نگهبانانی بر آنان گماشتند ... غول‌ها ... پسران بودند ... با یکدیگر در آمیزشِ جسمانی ... با یکدیگر خود- ... و آن ... که از آنان زاده شده بود، آنان را به‌زور از دیوان جدا کردند. و نیمی از آنان را (۲۰) به سوی شرق بردند، و نیم دیگر را به سوی غرب، بر دامنه‌های چهار کوهِ عظیم، به سوی پایِ کوه **سومرو**، به **سی‌ودو شهر** که روحِ زنده در آغاز برای آنان آماده کرده بود. و آن جای را ایران‌ویج می‌نامند. و آن مردمان هستند، یا: بودند ... در نخستین هنرها و پیشه‌ها. (۳۰) ... آنان ساختند ... فرشتگان ... و نزد دیوان ... برای جنگ رفتند. و آن دویست دیو با چهار فرشته نبردی سخت کردند، تا آنکه فرشتگان آتش، نفتا و گوگرد به کار بردند ...» ـ کتابِ غول‌ها، دست‌نویس سغدی[52]

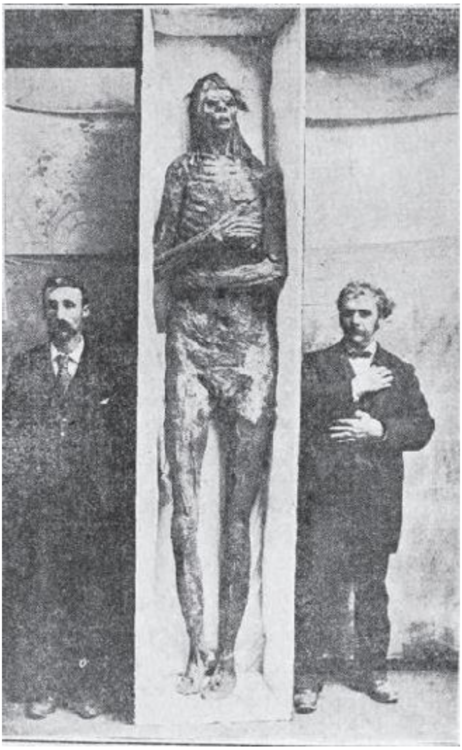
دربارهٔ چنین شهرهایی که در کتابِ غول‌ها از آن‌ها یاد شده، دیگر صاحب‌نظرانِ آثار و یادگارهای باستان نیز یادداشت‌هایی آورده‌اند:

کریستوفورو بوندلمونتی، ۱۳۸۶ تا ۱۴۳۰، راهب و جهانگرد ایتالیایی و از پیشگامانِ گسترشِ شناختِ دست‌اول از یونان و آثار باستانیِ آن بود. او دربارهٔ شهری در کرت به نام ساراندوپولیس نوشته است؛ **شهری که پیش‌تر غول‌ها در آن زندگی می‌کردند**، و نامِ ناحیهٔ امروزیِ ستیا از آن گرفته شده است.

غولِ سن‌دیگو

[52] این نقل همان قطعهٔ سغدیِ کتابِ غول‌هاست که پیش‌تر در بخش ***G*. سغدی** ترجمه شد.

بقایای مومیایی‌شدۀ غولی در غاری نزدیک سن‌دیگو، کالیفرنیا، از خاک بیرون آورده شد. گروهی از جویندگان معدن آن را کشف کردند، و این پیکره در نمایشگاه آتلانتیک به نمایش درآمد؛ در همان هنگام، شماری از دانشمندانِ مؤسسۀ اسمیتسونین نیز در آنجا حضور داشتند. آنان اجازه خواستند تا آن را بررسی کنند، و هنگامی که رضایت داده شد، ابزارهای اندازه‌گیری خود را به کار گرفتند و **دریافتند که از فرق سر تا پاشنه، هشت فوت و چهار اینچ طول دارد.** بدن در تابوتی ده‌فوتی آرام گرفته بود. نمایش‌دهنده پذیرفت که آن را به مبلغ ۵۰۰ دلار به اسمیتسونین بفروشد؛ و بنا بر متن منبع، اسمیتسونین آن را در سال‌های اخیر به «مجموعه‌داری خصوصی و ناشناس» فروخت. تصویر زیر، تصویر غولِ سن‌دیگو است:



طول عمرِ غول‌ها

دربارهٔ طول **عمرِ غول‌ها**، درمی‌یابیم که برای آنان مقرر شده بود **پانصد سال زندگی کنند:**[۵۳]

ایناک ۴:۱۲ و خداوند به جبرئیل گفت: «بر ضدِ حرامزادگان و مطرودان، و بر ضدِ فرزندانِ زنا پیش برو، و فرزندانِ دیده‌بانان را از میانِ آدمیان نابود کن. آنان را یکی بر ضد دیگری بفرست، تا در نبرد یکدیگر را نابود کنند؛ زیرا روزهای دراز نخواهند داشت. و هیچ درخواستی که پدرانشان از تو به سودِ آنان کنند پذیرفته نخواهد شد؛ زیرا آنان امید دارند که زندگیِ جاودانه داشته باشند، **و هر یک از آنان پانصد سال زندگی کند.**» ـ کتاب اول ایناک: دیده‌بانان، فصل ۴:۱۲

سرنوشتِ ارواحِ غول‌ها

ببینید این عبارت تا چه اندازه روشن و دقیق است. گویی روزهای زندگی آنان زیر سایهٔ نفرینی مقدر شمارش شده بود؛ شاید نمی‌توانستند بمیرند تا پانصد سالی که برایشان مقرر شده بود، به پایان برسد. به یاد داشته باشید که خدا از آنچه فرشتگانِ هبوط‌کرده انجام داده بودند، به‌هیچ‌روی خشنود نبود و این امر را چون شهادتی بر ضد آنان به کار می‌برد، زیرا قوانین او را شکسته بودند. آنان می‌خواستند پسرانِ غول‌آسایشان نیز همچون خودشان زندگیِ جاودانه داشته باشند، اما خدا این دادخواست را نپذیرفت. هرچند محتوای دقیقِ دادخواستی که فرشتگانِ هبوط‌کرده از ایناک خواسته بودند به خدا برساند، شناخته نیست، این آیه ظاهراً پاسخی منطقی به یکی از چیزهایی است که آن هبوط‌کردگان باید دربارهٔ طول عمرِ پسرانشان در آن گنجانده بوده باشند.

[۵۳] جملهٔ آغازینِ این بخش برداشتِ متن منبع از نقلِ ایناک است. در خودِ نقل، از یک‌سو گفته می‌شود «روزهای دراز نخواهند داشت»، و از سوی دیگر آمده است که آنان «امید دارند» زندگیِ جاودانه داشته باشند و هر یک پانصد سال زندگی کند. ترجمه این تنشِ درون متن را حفظ کرده و آن را یکدست‌سازی نکرده است.

افزون بر این، دربارهٔ وضعیتِ آمیختهٔ وجودیِ آنان، یعنی نیمه‌انسان و نیمه‌فرشته بودنشان، با شرط‌ها و احکامِ زندگیِ پس از مرگِ آنان روبه‌رو می‌شویم؛ چنان‌که کتابِ سخنانِ راستی به ما می‌گوید:

اِیناک ۵:۲۸ و اکنون، غول‌هایی که از ارواح و تن پدید آمده‌اند، بر زمین ارواحِ شریر خوانده خواهند شد، و جایگاهشان بر زمین خواهد بود.
اِیناک ۵:۲۹ ارواحِ شریر از بدن‌های آنان بیرون آمده‌اند؛ زیرا از آدمیان زاده شده‌اند، و آغاز و خاستگاهِ نخستینشان از دیده‌بانان است. آنان بر زمین ارواحِ شریر خواهند بود، و ارواحِ شریر خوانده خواهند شد.
اِیناک ۵:۳۰ و ارواحِ غول‌ها آزار می‌رسانند، ستم می‌کنند، نابود می‌سازند، حمله می‌کنند، می‌جنگند، و بر زمین ویرانی پدید می‌آورند و آشوب برمی‌انگیزند. خوراک نمی‌خورند، اما با این همه گرسنه و تشنه‌اند و لغزش‌ها پدید می‌آورند.
چون جان نداشتند، هنگامی که غول‌ها مُردند، به ارواحی سرگردان بر زمین بدل شدند.[٥٤] آنان می‌توانند در بدن‌های مردان و زنان، جانوران، و دیگر «صورت‌ها» سکونت کنند. تنها با خواندن *Testament of Solomon* است که شاهدی می‌یابیم بر اینکه این ارواح شریر تا داوری نهایی بر زمین ساکن‌اند.

سلیمان ۱:۷۰

و روحِ بَرده‌شدهٔ دیگری پیشِ روی من آمد؛ صورتی مبهم همچون انسان داشت، چشمانی درخشان، و شمشیری در دست. و از او پرسیدم: «تو کیستی؟» اما او پاسخ داد: «من روحی شهوت‌رانم، زاده از مردی غول‌آسا که در کشتارِ روزگارِ غول‌ها مُرد.» به او گفتم: «به من بگو بر زمین به چه کاری گماشته شده‌ای، و جایگاهت کجاست؟»

[٥٤] جملهٔ «چون جان نداشتند...» توضیحِ نویسندهٔ متن است. آیات نقل‌شده از اِیناک از «ارواح شریر» سخن می‌گویند، اما تعبیر «جان نداشتند» برداشتِ توضیحیِ متن منبع است.

یادداشت‌های پایانی و مشاهدات شخصی

از آنجا که پیش‌تر تکامل‌گرا بودم، آن هم در معنای کلان‌تکاملی، آشنایی با *OOPARTS* و انسان‌های غول‌آسای فسیل‌شده در سراسر جهان مرا واداشت که پاسخ‌ها را بیرون از دینِ علمیِ مدرن بجویم؛ در گزارش‌های مورخان و کاتبان، و در پیکرهٔ دانشی که از امر الوهی سخن می‌گوید. زمین و دست‌ساخته‌هایش گویی بر گذشتهٔ خود شهادت می‌دهند، به شرط آنکه به گزارشگرانِ باستانی توجه کنیم؛ آنان که با کوشش بسیار رخدادهای روزگاران کهن را، از راه حفظ مشاهدات خود، به ما شناساندند.

هرچه کسی بیشتر در جست‌وجوی شواهد مربوط به غول‌ها برآید، بیشتر می‌یابد. بخش عمدهٔ اطلاعات مربوط به این غول‌ها گویا پیرامون پیکرهٔ دانشِ کتاب‌مقدسی گرد آمده است؛ پیکره‌ای که هیچ متنِ قانونمندِ دیگری، به اندازهٔ آن، ارجاع‌ها یا اطلاعاتی دربارهٔ این موضوع در خود ندارد. به نظر می‌رسد این راز را بهتر از هر راه، با فرورفتن در شواهد و مطالعه‌ای دقیق می‌توان گشود؛ مطالعه‌ای که نه با چشم‌ها، بلکه با دل انجام شود.

عهد سلیمان[1]

[1] **عهد سلیمان** متنی مستقل از سنت‌های سلیمانی است و بخشی از کتاب ایناک به شمار نمی‌آید. در این نسخه، به‌سبب پیوند موضوعی با ارواح، دیوان، غول‌ها و فرمانروایی سلیمان بر ارواح، پس از بخش «شواهدی دربارهٔ غول‌ها» آورده شده است.

۱. عهدِ سلیمان، پسرِ داوود، که در اورشلیم پادشاه بود و بر همهٔ ارواحِ هوا، و ارواحِ روی زمین، و ارواحِ زیرِ زمین چیرگی یافت و آنان را مهار کرد. او به یاریِ آنان همهٔ کارهای شگفتِ معبد را نیز به انجام رساند. این متن همچنین از قدرت‌هایی سخن می‌گوید که آنان بر ضد آدمیان به کار می‌برند، و از اینکه این دیوان به دست کدام فرشتگان باطل و بی‌اثر می‌شوند.

از حکیم سلیمان.

خجسته‌ای تو، ای خداوندْ خدا، که چنین اقتداری به سلیمان بخشیدی. جلال و توان تا ابدالآباد از آنِ تو باد. آمین.

۲. و بنگر، هنگامی که معبدِ شهرِ اورشلیم ساخته می‌شد و صنعتگران در آنجا کار می‌کردند، اورنیاسِ دیو، نزدیکِ غروب، در میان آنان می‌آمد؛ و نیمی از دستمزدِ پسرکِ استادکار را، همراه با نیمی از خوراک او، می‌ربود. همچنین هر روز شستِ دستِ راستِ او را می‌مکید. و آن کودک لاغر می‌شد، با آنکه نزد پادشاه بسیار محبوب بود.

۳. پس روزی سلیمانِ پادشاه آن پسرک را فراخواند و از او پرسید و گفت: «آیا من تو را بیش از همهٔ صنعتگرانی که در معبدِ خدا کار می‌کنند دوست نمی‌دارم؟ آیا به تو دو برابر مزد و دو برابر خوراک نمی‌دهم؟ پس چگونه است که روزبه‌روز و ساعت‌به‌ساعت لاغرتر می‌شوی؟»

۴. اما کودک به پادشاه گفت: «ای پادشاه، از تو می‌خواهم گوش بسپاری که چه بر سرِ همهٔ آنچه از آنِ کودکِ توست آمده است. پس از آنکه همهٔ ما از کارِ معبدِ خدا رها می‌شویم، پس از غروب، هنگامی که برای استراحت دراز می‌کشم، یکی از دیوانِ شریر می‌آید و نیمی از مزد و نیمی از خوراکم را از من می‌گیرد. سپس دستِ راست مرا نیز می‌گیرد و شستم را می‌مکد. و بنگر، روحم در عذاب است، و از همین رو تنم هر روز لاغرتر می‌شود.»

۵. و چون من، سلیمان، این را شنیدم، به معبدِ خدا درآمدم و با همهٔ جانِ خود، شب و روز، دعا کردم که آن دیو به دست من سپرده شود و من بر او سلطه یابم. و به‌واسطهٔ دعای من چنین شد که از سوی خداوند صبایوت[۱]، به دستِ میکائیل، فرشتهٔ مقربِ او، فیضی به من داده شد. او انگشتری کوچکی برایم آورد، با مُهری که از سنگی حکاکی‌شده ساخته شده بود، و به من گفت: «ای سلیمان، ای پادشاه، ای پسرِ داوود، این بخششی را که خداوندْ خدا، والاترین صبایوت، برای تو فرستاده است بگیر. با آن همهٔ دیوانِ زمین، نرینه و مادینه، را محبوس خواهی کرد؛ و به یاریِ آنان اورشلیم را بنا خواهی کرد. اما باید این مُهرِ خدا را بر خود داشته باشی. و نقشِ مُهرِ این انگشتر که برای تو فرستاده شده، پنتالفاست.»[۲]



پنتالفا به نامِ دیگر، مُهرِ سلیمان شناخته می‌شود.

۶. و من، سلیمان، بسیار شادمان شدم و خدای آسمان و زمین را ستودم و جلال دادم. و فردای آن روز، پسرک را فراخواندم و انگشتر را به او دادم و به او گفتم: «این را بگیر؛ و در آن ساعت که دیو نزد تو می‌آید، این انگشتر را به سینهٔ دیو پرتاب کن و به او بگو: "به نام خدا، سلیمانِ پادشاه تو را به

---

[۱] ***Sabaoth* / صبایوت** عنوانی عبری-کتاب‌مقدسی است که معمولاً به «سپاه» یا «لشکرهای آسمانی» اشاره دارد. در ترجمه، صورت آوانگاری‌شدهٔ «صبایوت» حفظ شد.

[۲] ***Pentalpha* / پنتالفا** نام شکلی پنج‌گوشه/پنج‌الفایی است که در این متن با «مُهر سلیمان» یکی دانسته شده است.

اینجا فرامی‌خواند." سپس بی‌درنگ نزد من بدو و دربارهٔ هیچ‌یک از چیزهایی که از سوی دیو می‌شنوی، دچار تردید یا ترس مشو.»

۷. پس کودک انگشتر را گرفت و رفت؛ و بنگر، در ساعتِ همیشگی، اورنیاس، آن دیوِ درنده، چون آتشی سوزان آمد تا مزد را از کودک بگیرد. اما کودک، مطابق فرمانی که از پادشاه گرفته بود، انگشتر را به سینهٔ دیو پرتاب کرد و گفت: «سلیمانِ پادشاه تو را به اینجا فرامی‌خواند.» سپس دوان‌دوان نزد پادشاه رفت. اما دیو با آواز بلند فریاد زد و گفت: «ای کودک، چرا این کار را با من کردی؟ انگشتر را از من بردار، و من زرِ زمین را به تو خواهم داد. تنها این را از من بردار، و از بردنِ من نزد سلیمان چشم بپوش.»

۸. اما کودک به دیو گفت: «به حیاتِ خداوندْ خدای اسرائیل سوگند، تو را تاب نخواهم آورد. پس به اینجا بیا.» و کودک شادمان، دوان‌دوان نزد پادشاه آمد و گفت: «ای پادشاه، ای سرورم، دیو را همان‌گونه که به من فرمان دادی آورده‌ام. و بنگر، او پیشِ دروازه‌های حیاطِ کاخِ تو ایستاده است، فریاد می‌کشد و با آواز بلند زاری می‌کند، و سیم و زرِ زمین را به من پیشنهاد می‌کند، اگر فقط او را نزد تو نیاورم.»

۹. و چون سلیمان این را شنید، از تخت خود برخاست و به بیرون، به پیش‌سرای حیاطِ کاخش، رفت؛ و آنجا دیو را دید که می‌لرزید و از هراس به خود می‌پیچید. و به او گفت: «تو کیستی؟» و دیو پاسخ داد: «مرا اورنیاس می‌نامند.»

۱۰. و سلیمان به او گفت: «ای دیو، به من بگو تابعِ کدام نشانِ فلکی هستی؟» و او پاسخ داد: «تابعِ آب‌ریز. و آنان را که بر زمین از میل به دوشیزگانِ شریف می‌سوزند، خفه می‌کنم. اما هنگامی که میلی به خواب نیست، به سه صورت دگرگون می‌شوم. هرگاه مردان شیفتهٔ زنان شوند، خود را به زنی زیباروی دگرگون می‌کنم؛ و مردان را در خوابشان می‌گیرم و با آنان بازی می‌کنم. پس از زمانی، دوباره بال می‌گشایم و به نواحی آسمانی می‌شتابم.

همچنین به صورت شیر پدیدار می‌شوم، و همهٔ دیوان به من فرمان می‌دهند. من به‌دست اوریئل، فرشتهٔ مقرب، قدرتِ خدا، ناکام می‌شوم.»[۳]

۱۱. من، سلیمان، چون نام آن فرشتهٔ مقرب را شنیدم، دعا کردم و خداوندِ آسمان و زمین را ستودم. و آن دیو را مُهر کردم و او را به سنگ‌بری گماشتم، تا سنگ‌های معبد را ببرد؛ همان سنگ‌هایی که در کنار ساحل قرار داشتند و از دریای عربستان آورده شده بودند. اما او، که از آهن می‌ترسید، همچنان گفت: «ای سلیمانِ پادشاه، از تو می‌خواهم مرا آزاد بگذاری، و من همهٔ دیوان را برای تو خواهم آورد.» و چون نمی‌خواست فرمان‌بردارِ من باشد، از اوریئل، فرشتهٔ مقرب، خواستم که بیاید و مرا یاری کند؛ و بی‌درنگ اوریئل، فرشتهٔ مقرب را دیدم که از آسمان‌ها نزد من فرود آمد.

۱۲. و فرشته به نهنگانِ دریا فرمان داد که از مغاک بیرون آیند. و سرنوشتِ او را بر زمین افکند، و آن سرنوشت، دیوِ بزرگ را فرمان‌بردارِ او ساخت. و به آن دیوِ بزرگ و به اورنیاسِ جسور فرمان داد که در معبد سنگ ببرند. و بدین‌سان من، سلیمان، خدای آسمان و آفرینندهٔ زمین را جلال دادم. و او به اورنیاس فرمان داد که با سرنوشتِ خود بیاید، و مُهر را به او داد و گفت: «برو و شاهزادهٔ همهٔ دیوان را نزد من بیاور.»

۱۳. پس اورنیاس انگشتر را گرفت و نزد بعل‌زبول رفت، همان که بر دیوان پادشاهی دارد. به او گفت: «به اینجا بیا! سلیمان تو را فرامی‌خواند.» اما بعل‌زبول چون شنید، به او گفت: «به من بگو، این سلیمان که از او با من سخن می‌گویی کیست؟» آنگاه اورنیاس انگشتر را به سینهٔ بعل‌زبول پرتاب کرد و گفت: «سلیمانِ پادشاه تو را فرامی‌خواند.» اما بعل‌زبول با آوازی

---

[۳] «آب‌ریز» برای *Water-pourer* آمده است؛ مقصود نشانِ فلکیِ دلو/آب‌ریز است. عبارت «همهٔ دیوان به من فرمان می‌دهند» ترجمهٔ نزدیکِ *I am commanded by all the demons* است؛ متن در اینجا کمی نامأنوس است و می‌تواند به رابطهٔ فرمان‌برداری یا فرمان‌دهی در میان دیوان اشاره داشته باشد.

نیرومند بلند فریاد زد و شعله‌ای بزرگ و سوزان از آتش بیرون افکند؛ سپس برخاست و از پیِ اورنیاس آمد و نزد سلیمان رسید.

۱۴. و چون من شاهزادهٔ دیوان را دیدم، خداوندْ خدا، آفرینندهٔ آسمان و زمین را جلال دادم و گفتم: «خجسته‌ای تو، ای خداوندْ خدای قادرِ مطلق، که به بنده‌ات سلیمان حکمت بخشیدی، آن سنجشگرِ دانایان، و همهٔ قدرتِ دیوان را فرمان‌بردارِ من ساختی.»

۱۵. و من از او پرسیدم و گفتم: «تو کیستی؟» دیو پاسخ داد: «من بعل‌زبولم، فرمانروای دیوان؛ و جایگاه‌های اصلیِ دیوان، همه در پیرامونِ من است. منم که نمودِ هر دیو را آشکار می‌کنم.» و وعده داد که همهٔ ارواح ناپاک را در بند نزد من آورد. و من بار دیگر خدای آسمان و زمین را ستودم، چنان‌که همواره او را سپاس می‌گویم.

۱۶. سپس از آن دیو پرسیدم که آیا در میانشان مادینه‌هایی نیز هستند. و چون به من گفت که هستند، گفتم که می‌خواهم آنان را ببینم. پس بعل‌زبول با شتابی بسیار رفت و اُنوسکلیس را نزد من آورد؛ او پیکری بسیار زیبا و پوستی چون زنی سپیدفام داشت، و سرِ خود را می‌جنباند.

۱۷. و چون آمد، به او گفتم: «به من بگو تو کیستی؟» اما او به من گفت: «مرا اُنوسکلیس می‌نامند؛ روحی که به بدن درآمده و بر زمین در کمین است. غاری زرین هست که در آن می‌آرامم؛ اما جایگاهی دارم که پیوسته دگرگون می‌شود. گاه مردان را با بندی خفه می‌کنم؛ و گاه خزیده بالا می‌آیم و آنان را از سرشت‌های راستینشان بازمی‌دارم. اما پرتگاه‌ها، غارها و دره‌ها بیشترین جایگاه‌های من‌اند. با این همه، بسیار پیش می‌آید که در صورتِ زنی با مردان معاشرت می‌کنم، و بیش از همه با آنان که پوستی تیره دارند؛ زیرا آنان ستارهٔ مرا با من شریک‌اند، چون همینان‌اند که پنهانی یا آشکارا ستارهٔ مرا می‌پرستند، بی‌آنکه بدانند به خود آسیب می‌رسانند و تنها اشتهای مرا برای شرارتِ بیشتر تیزتر می‌کنند. آنان می‌خواهند با یادکردِ من

مالی فراهم آورند، اما من به آنان که مرا به‌درستی می‌پرستند، اندکی می‌بخشم.»

۱۸. و من، سلیمان، دربارهٔ زادگاهش از او پرسیدم، و او پاسخ داد: «من از آوازی نابهنگام زاده شدم؛ همان که آن را پژواکِ فضلهٔ مردی می‌نامند که در بیشه‌ای افتاده باشد.»[4]

۱۹. و به او گفتم: «زیر کدام ستاره گذر می‌کنی؟» و او به من پاسخ داد: «زیر ستارهٔ ماهِ تمام؛ زیرا ماه بر بیشتر چیزها گذر می‌کند.» آنگاه به او گفتم: «و کدام فرشته تو را ناکام می‌سازد؟» و او به من گفت: «آن‌که در تو فرمان می‌راند.» و من پنداشتم که مرا مسخره می‌کند، پس به سربازی فرمان دادم او را بزند. اما او با صدای بلند فریاد زد و گفت: «ای پادشاه، من به واسطهٔ حکمتی که خدا به تو داده، و به‌واسطهٔ فرشته، یوئیل، فرمان‌بردارِ توام.»

۲۰. پس به او فرمان دادم کتان را برای ریسمان‌هایی که در ساخت خانهٔ خدا به کار می‌رفت، بریسد؛ و بدین‌سان، چون او را مُهر کردم و بستم، چنان مغلوب و بی‌اثر شد که شب و روز ایستاده کتان می‌ریسید.

۲۱. و بی‌درنگ فرمان دادم دیوی دیگر را نزد من بیاورند؛ و همان‌دم دیوی به نام آسمودئوس، بسته، به من نزدیک شد. از او پرسیدم: «تو کیستی؟» اما او با نگاهی آکنده از خشم و غضب بر من نگریست و گفت: «و تو کیستی؟» و من به او گفتم: «با آنکه چنین کیفر دیده‌ای، آیا به من پاسخ نمی‌دهی؟» اما او با خشم به من گفت: «چگونه به تو پاسخ دهم؟ تو پسرِ آدمی هستی، حال آنکه من از تخمهٔ فرشته‌ای و از دخترِ آدمی زاده شده‌ام؛ از این رو هیچ سخنی از نوعِ آسمانیِ ما، هنگامی که با زمین‌زادگان گفته شود، نمی‌تواند بیش از اندازه گستاخانه باشد. از همین رو ستارهٔ من نیز در آسمان درخشان است، و مردمان آن را گاه ارابه و گاه فرزندِ اژدها می‌نامند. من

---

[4] آیهٔ ۱۸ از نظر تصویرپردازی بسیار نامتعارف است. ترجمه نزدیک به متن مانده و تعبیر *ordure* را با «فضله» برگردانده است، بی‌آنکه آن را نرم یا تفسیری کند.

نزدیکِ این ستاره می‌مانم. پس از من بسیار مپرس؛ زیرا پادشاهی تو نیز پس از اندک زمانی از هم گسسته خواهد شد، و شکوه تو تنها برای فصلی کوتاه خواهد بود. سلطهٔ تو بر ما کوتاه خواهد بود؛ و پس از آن ما بار دیگر آزادانه بر آدمیان جولان خواهیم داد، چنان‌که ما را همچون خدایان حرمت نهند، بی‌آنکه، چون آدمی‌اند، نامِ فرشتگانی را بدانند که بر ما گماشته شده‌اند.»

۲۲. و چون من، سلیمان، این را شنیدم، او را سخت‌تر بستم و فرمان دادم با تسمه‌هایی از پوست گاو تازیانه‌اش بزنند، و به او گفتم فروتنانه نام و کار خود را به من بگوید. و او چنین پاسخ داد: «در میان میرایان مرا آسمودئوس می‌نامند؛ و کار من این است که بر ضد تازه‌دامادان نیرنگ بچینم، تا با یکدیگر هم‌بستر نشوند. آنان را با بلاهای بسیار از هم جدا می‌کنم، زیباییِ زنانِ باکره را می‌فرسایم، و دل‌هایشان را از هم بیگانه می‌سازم.»

۲۳. و به او گفتم: «آیا این تنها کار توست؟» و او به من پاسخ داد: «مردان را به حالت‌های جنون و شهوت می‌افکنم، با آنکه زنانی از آنِ خود دارند؛ چنان‌که آنان را رها می‌کنند و شب و روز نزد زنانِ دیگر مردان می‌روند؛ و نتیجه آن است که گناه می‌ورزند و به کردارهای خونبار فرو می‌افتند.»

۲۴. و او را به نام خداوند صبایوت سوگند دادم و گفتم: «ای آسمودئوس، از خدا بترس و به من بگو کدام فرشته تو را ناکام می‌سازد.» او گفت: «رافائل، فرشتهٔ مقرب، که در برابر تخت خدا ایستاده است. اما جگر و زهرهٔ ماهی، هنگامی که بر خاکسترِ گز دود داده شود، مرا می‌گریزاند.» باز از او پرسیدم و گفتم: «چیزی را از من پنهان مدار؛ زیرا من سلیمانم، پسر داوود، پادشاه اسرائیل. نامِ آن ماهی را که از آن بیم داری به من بگو.» و او پاسخ داد:

«نامش گلانوس است و در رودهای آشور یافت می‌شود؛ از همین روست که من در آن نواحی پرسه می‌زنم.»[5]

۲۵. و به او گفتم: «ای آسمودئوس، آیا چیز دیگری نیز دربارهٔ خود داری؟» و او پاسخ داد: «قدرتِ خدا، که مرا با بندهای ناگسستنیِ مُهرِ آن یکی بسته است، می‌داند که هرآنچه به تو گفته‌ام راست است. از تو می‌خواهم، ای سلیمانِ پادشاه، مرا محکوم مکن که به آب بروم.» اما من لبخند زدم و به او گفتم: «به حیاتِ خداوندْ خدای پدرانم سوگند، آهن بر تو خواهم نهاد تا آن را بر خود داشته باشی. اما تو نیز گِلِ همهٔ بنای معبد را خواهی ساخت و آن را با پاهایت لگدکوب خواهی کرد.» و فرمان دادم ده کوزهٔ آب به او بدهند تا در آن‌ها آب حمل کند. و دیو به‌شدت نالید و کاری را که به او فرمان داده بودم انجام داد. و این کار را از آن رو کردم که آن دیوِ درنده، آسمودئوس، حتی آینده را نیز می‌دانست. و من، سلیمان، خدا را جلال دادم؛ خدایی که به من، سلیمان، بندهٔ خود، حکمت بخشید. و جگرِ ماهی و زهره‌اش را بر نوکِ نی آویختم و آن را بر آسمودئوس سوزاندم، زیرا او بسیار نیرومند بود؛ و بدین‌سان بدخواهیِ تحمل‌ناپذیرِ او ناکام شد.[6]

۲۶. من بار دیگر بعل‌زبول، شاهزادهٔ دیوان، را فراخواندم تا در پیشگاه من بایستد؛ و او را بر کرسیِ بلندِ افتخار نشاندم و به او گفتم: «ای شاهزادهٔ دیوان، چرا تنها هستی؟» و او به من گفت: «زیرا من تنها کسی هستم که از فرشتگانِ آسمان که فرود آمدند باقی مانده‌ام. زیرا من در آسمانِ نخست، فرشتهٔ نخستین بودم و بعل‌زبول نام داشتم. و اکنون بر همهٔ آنان

---

[5] ***glanos* / گلانوس** نام ماهی‌ای است که متن آن را در رودهای آشور جای می‌دهد. معادل دقیق جانورشناختی آن در این بافت قطعی نیست؛ از این رو صورت آوانگاری‌شده حفظ شد.

[6] در آیهٔ ۲۵، عمل سوزاندنِ جگر و زهرهٔ ماهی بر آسمودئوس با سنتِ کتاب توبیت هم‌پوشانی دارد. کتاب توبیت از متون یهودیِ دورهٔ معبد دوم است و در آن، رافائل به طوبیا می‌آموزد که با سوزاندنِ جگر و دلِ ماهی، دیوِ آسمودئوس را دور کند. در متن حاضر، همین نقشِ رافائل و خاصیتِ راندنِ دیو با اجزای ماهی بازتاب یافته است.

که در تارتاروس[۷] بسته شده‌اند فرمان می‌رانم. اما من نیز فرزندی دارم، و او در دریای سرخ پرسه می‌زند. و هرگاه فرصتی مناسب بیابد، بار دیگر نزد من بالا می‌آید، زیرا فرمان‌بردارِ من است؛ و آنچه را کرده برایم آشکار می‌کند، و چون آماده شود، پیروزمندانه خواهد آمد.»

۲۷. من، سلیمان، به او گفتم: «ای بعل‌زبول، کار تو چیست؟» و او پاسخ داد: «پادشاهان را نابود می‌کنم. به‌واسطهٔ خودکامگان ویرانی می‌آورم. و دیوانِ خود را نزد آدمیان می‌فرستم تا پرستیده شوند، تا آنان به دیوان ایمان آورند و گم شوند. و بندگانِ برگزیدهٔ خدا، کاهنان و مردمانِ وفادار را به خواهشِ گناهانِ شریرانه، و بدعت‌های بد، و کردارهای بی‌قانون برمی‌انگیزم؛ و آنان از من فرمان می‌برند و من ایشان را به سوی نابودی می‌کشانم. و در آدمیان رشک، و میل به کشتار، و جنگ‌ها و لواط، و دیگر چیزهای بد را می‌دمم. در سرزمینی، حسادت‌ها و قتل‌ها پدید می‌آورم، و جنگ‌ها را برمی‌انگیزم. جهان را نابود خواهم کرد.»

۲۸. پس به او گفتم: «فرزندت را که، چنان‌که می‌گویی، در دریای سرخ است نزد من بیاور.» اما او به من گفت: «او را نزد تو نخواهم آورد. اما دیوی دیگر نزد من خواهد آمد که افیپاس نام دارد. او را خواهم بست، و او فرزندم را از ژرفا نزد من بالا خواهد آورد.» و به او گفتم: «چگونه فرزندت در ژرفای دریاست، و نامش چیست؟» و او به من پاسخ داد: «از من مپرس، زیرا از من نخواهی توانست آموخت. با این همه، او به هر فرمانی نزد تو خواهد آمد و آشکارا به تو خواهد گفت.» پس به او گفتم: «به من بگو در کدام

---

[۷] **تارتاروس** در سنت یونانی، ژرفای زیرزمینی و جایگاه کیفر یا زندانِ موجودات سرکش است. در این متن، بعل‌زبول می‌گوید بر آنان که در تارتاروس بسته شده‌اند فرمان می‌راند.

ستاره جای داری؟» و او پاسخ داد: «در آن‌که آدمیان آن را ستارهٔ شامگاهی می‌نامند.»[8]

۲۹. به او گفتم: «به من بگو به‌واسطهٔ کدام فرشته ناکام می‌شوی؟» و او پاسخ داد: «به‌واسطهٔ نامِ قدوس و گرانبهای خدای قادرِ مطلق؛ نامی که عبرانیان آن را با رشته‌ای از اعداد می‌خوانند که جمع آن ۶۴۴ است، و نزد یونانیان اِمانوئل است. و اگر یکی از رومیان مرا به نامِ بزرگِ قدرت، اِلِئِث، سوگند دهد، بی‌درنگ ناپدید می‌شوم.»

۳۰. من، سلیمان، چون این را شنیدم شگفت‌زده شدم؛ و به او فرمان دادم مرمرهای تبای را بِبُرد. و چون او بریدنِ مرمرها را آغاز کرد، دیوانِ دیگر با آوازی بلند فریاد زدند و زوزه کشیدند، زیرا شاهشان بعل‌زبول نیز فرمان‌بردارِ قدرتی شده بود که متعال بر او به من بخشیده بود.

۳۱. اما من، سلیمان، از او پرسیدم و گفتم: «اگر می‌خواهی اندکی مهلت یابی، دربارهٔ چیزهای آسمان با من سخن بگو.» و بعل‌زبول گفت: «بشنو، ای پادشاه: اگر صمغ و بخور و پیازکِ دریا[9] را با سنبلِ هندی و زعفران بسوزانی، و هنگام زمین‌لرزه هفت چراغ بیفروزی، خانه‌ات را استوار خواهی ساخت. و اگر در پاکی، هنگام سپیده‌دم، آن‌ها را در پرتو خورشید برافروزی، آنگاه اژدهایانِ آسمانی را خواهی دید؛ اینکه چگونه پیچ‌وتاب می‌خورند و ارابهٔ خورشید را می‌کشند.»

۳۲. و من، سلیمان، چون این را شنیدم، او را سرزنش کردم و گفتم: «اکنون خاموش باش، و همان‌گونه که به تو فرمان داده‌ام، به بریدنِ مرمرها ادامه بده.» و من، سلیمان، خدا را ستودم و فرمان دادم دیوی دیگر نزد من حاضر

---

[8] «ستارهٔ شامگاهی» برای *Evening Star* آمده است. این تعبیر در سنت‌های باستانی غالباً با سیارهٔ زهره پیوند دارد، اما چون متن نام زهره را صریح نمی‌آورد، در ترجمه همان «ستارهٔ شامگاهی» حفظ شد.

[9] «پیازکِ دریا» برای *bulb of the sea* آمده است. معنای دقیق گیاه‌شناختی آن در این متن قطعی نیست، اما احتمالاً به گیاهی پیازدار/دریایی در سنت‌های آیینی اشاره دارد.

شود. و یکی نزد من آمد که چهره‌اش را بسیار بالا در هوا نگاه داشته بود، اما باقیِ پیکرِ روح همچون حلزونی پیچ‌وتاب می‌خورد. او از میان اندک سربازان گذشت و گردوخاکی هولناک از زمین برانگیخت و آن را بالا برد؛ سپس دوباره آن را فرو افکند تا ما را بترساند، و پرسید که معمولاً چه پرسش‌هایی می‌توانم بپرسم. و من برخاستم، در همان جایگاه بر زمین آب دهان انداختم، و دیو را با انگشترِ خدا مُهر کردم. و بی‌درنگ بادِ خاک‌آلود بازایستاد. آنگاه از او پرسیدم و گفتم: «تو کیستی، ای باد؟» پس او بار دیگر خاکی برانگیخت و به من پاسخ داد: «چه می‌خواهی، ای سلیمانِ پادشاه؟» من به او پاسخ دادم: «به من بگو چه نامیده می‌شوی، زیرا می‌خواهم از تو پرسشی بپرسم. اما تا همین‌جا خدا را سپاس می‌گزارم که مرا دانا ساخته است تا به نیرنگ‌های شریرانهٔ شما پاسخ دهم.»

۳۳. اما [دیو] به من پاسخ داد: «من روحِ خاکسترها هستم؛ تفراس.» و به او گفتم: «کار تو چیست؟» گفت: «بر آدمیان تاریکی می‌آورم و کشتزارها را آتش می‌زنم؛ خانه‌ها را نیز نابود می‌کنم. اما بیش از همه در تابستان سرگرم کارم. با این حال، هرگاه فرصتی بیابم، شب و روز به گوشه‌های دیوارها می‌خزم؛ زیرا من زادهٔ آن بزرگم و چیزی کم‌تر از آن نیستم.» پس به او گفتم: «زیر کدام ستاره جای داری؟» و پاسخ داد: «بر نوکِ شاخِ ماه، هنگامی که در جنوب یافت شود؛ ستارهٔ من آنجاست. زیرا به من فرمان داده شده است که تشنج‌های تبِ نیمه‌ثالثه را مهار کنم؛ و از همین روست که بسیاری از آدمیان، هنگام تبِ نیمه‌ثالثه، با این سه نام دعا می‌کنند: بولتالا، ثَلّال، ملخال. و من آنان را شفا می‌دهم.»[۱۰] و به او گفتم: «من سلیمانم؛ پس هنگامی که می‌خواهی آسیب برسانی، به یاری چه کسی این

---

[۱۰] **تفراس**، *Tephras*، در متن «روحِ خاکسترها» معرفی می‌شود. «تبِ نیمه‌ثالثه» برای *hemitertian fever* آمده است؛ اصطلاحی که به نوعی تبِ دوره‌ای اشاره دارد. در متن، نام‌های بولتالا، ثَلّال و ملخال نیز برای دعا یا افسونِ مرتبط با این تب آمده‌اند و به‌صورت آوانگاری‌شده حفظ شدند.

کار را می‌کنی؟» اما او به من گفت: «به یاری فرشته‌ای که تبِ روز سوم نیز به‌واسطهٔ او آرام می‌گیرد.» پس از او پرسیدم و گفتم: «و به چه نامی؟» پاسخ داد: «نامِ فرشتهٔ مقرب، عزائل.» و من فرشتهٔ مقرب، عزائل، را فراخواندم، دیو را مُهر کردم، و به او فرمان دادم سنگ‌های بزرگ را بردارد و به سوی کارگرانی که در بخش‌های بالاترِ معبد کار می‌کردند پرتاب کند. و دیو، چون ناگزیر شد، آغاز کرد به انجام دادنِ آنچه به او فرمان داده شده بود.

۳۴. و من بار دیگر خدایی را که این اقتدار را به من داده بود جلال دادم و فرمان دادم دیوی دیگر نزد من بیاید. و هفت روحِ مادینه آمدند، بسته و درهم‌تنیده با یکدیگر، خوش‌سیما و زیبا. و من، سلیمان، چون آنان را دیدم، از آنان پرسیدم و گفتم: «شما کیستید؟» اما آنان، همداستان، با یک آواز گفتند: «ما از سی‌وسه عنصرِ فرمانروای کیهانیِ تاریکی هستیم.» و نخستین گفت: «من فریبم.» دومین گفت: «من ستیزم.» سومین گفت: «من کلوثودم، یعنی نبرد.» چهارمین گفت: «من حسدم.» پنجمین گفت: «من قدرتم.» ششمین گفت: «من خطایم.» هفتمین گفت: «من از همه بدترم؛ و ستارگانِ ما در آسمان‌اند؛ هفت ستاره، کم‌فروغ و همه با هم. و ما چنان خوانده می‌شویم که گویی ایزدبانوانیم. همگی با هم جای خود را دگرگون می‌کنیم، و با هم زندگی می‌کنیم؛ گاه در لیدیه، گاه در المپ، و گاه در کوهی بزرگ.»[11]

۳۵. پس من، سلیمان، آنان را یک‌به‌یک، از نخستین تا هفتمین، بازجویی کردم. نخستین گفت: «من فریبم؛ اینجا و آنجا می‌فریبم و دام‌ها می‌بافم. بدعت‌ها را تیز می‌کنم و برمی‌انگیزم. اما فرشته‌ای دارم که مرا ناکام می‌سازد: لامخالال.»

---

[11] آیهٔ ۳۴ در متن می‌گوید این هفت روح از «سی‌وسه عنصرِ فرمانروای کیهانیِ تاریکی»اند. در برخی سنت‌های متن‌شناختی این‌گونه عبارت‌ها با دستگاه‌های نجومی/اختری پیوند دارند. ترجمه عدد و تعبیر متن را بی‌تغییر حفظ کرده است.

۳۶. دومین نیز چنین گفت: «من ستیزم، ستیزِ ستیزها. چوب‌ها، سنگ‌ها و آویزها را می‌آورم؛ جنگ‌افزارهای من در همان‌جا حاضرند. اما فرشته‌ای دارم که مرا ناکام می‌سازد: باروخیائل.»

۳۷. سومین نیز چنین گفت: «مرا کلوثود می‌نامند، یعنی نبرد؛ و آنان را که رفتار نیک دارند، پراکنده می‌سازم و وامی‌دارم با یکدیگر درافتند. و چرا بسیار سخن بگویم؟ فرشته‌ای دارم که مرا ناکام می‌سازد: مرمرات.»

۳۸. چهارمین نیز چنین گفت: «من آدمیان را وامی‌دارم هشیاری و میانه‌رویِ خود را فراموش کنند. آنان را جدا می‌کنم و به دسته‌ها می‌شکنم؛ زیرا ستیز دست‌دردستِ من می‌آید. شوهر را از هم‌بسترش جدا می‌کنم، و فرزندان را از پدر و مادر، و برادران را از خواهران. اما چرا تا این اندازه بر زبانِ خود سخن بگویم؟ فرشته‌ای دارم که مرا ناکام می‌سازد: بلتیالِ بزرگ.»

۳۹. پنجمین نیز چنین گفت: «من قدرتم. به‌واسطهٔ قدرت، خودکامگان را برمی‌انگیزم و پادشاهان را فرو می‌افکنم. به همهٔ شورشیان قدرت می‌بخشم. فرشته‌ای دارم که مرا ناکام می‌سازد: اَسترائوت.»

۴۰. ششمین نیز چنین گفت: «من خطایم، ای سلیمانِ پادشاه. و تو را به خطا خواهم افکند، همان‌گونه که پیش‌تر تو را به خطا افکندم، آنگاه که سبب شدم برادرِ خود را بکشی. تو را به خطا خواهم برد تا در گورها کنجکاوی کنی؛ و کندوکاوگران را تعلیم می‌دهم، و جان‌های سرگردان را از هر پارسایی دور می‌سازم، و خوی‌های بدِ بسیارِ دیگری نیز از آنِ من است. اما فرشته‌ای دارم که مرا ناکام می‌سازد: اوریئل.»

۴۱. هفتمین نیز چنین گفت: «من بدترینم، و تو را از آنچه بودی بدتر خواهم کرد؛ زیرا بندهای آرتمیس را بر تو خواهم نهاد. اما ملخ مرا آزاد خواهد کرد، زیرا به‌واسطهٔ آن مقدر شده است که تو خواستهٔ مرا به انجام رسانی. اگر کسی دانا باشد، به سوی من گام برنمی‌دارد.»

۴۲. پس من، سلیمان، چون این را شنیدم و شگفت‌زده شدم، آنان را با انگشترِ خود مُهر کردم؛ و چون شمار و نیروی آنان چشمگیر بود، فرمان دادم

بنیادهای معبدِ خدا را بکنند؛ زیرا درازای آن دویست‌وپنجاه ذراع بود. و به آنان فرمان دادم سخت‌کوش باشند؛ و آنان با زمزمه‌ای یکپارچه از اعتراض، آغاز کردند به انجام دادنِ کارهایی که به ایشان فرمان داده شده بود.

۴۳. اما من، سلیمان، خداوند را جلال دادم و فرمان دادم دیوی دیگر نزد من بیاید. و دیوی را نزد من آوردند که همهٔ اندام‌های انسان را داشت، اما بی‌سر بود. و من، چون او را دیدم، به او گفتم: «به من بگو تو کیستی؟» پاسخ داد: «من دیوم.» پس به او گفتم: «کدام دیو؟» و به من پاسخ داد: «مرا حسد می‌نامند. زیرا از بلعیدنِ سرها لذت می‌برم، و مشتاقم سری برای خود به دست آورم؛ اما هرگز به اندازهٔ کافی نمی‌خورم، بلکه آرزو دارم سری همچون سرِ تو داشته باشم.»

۴۴. من، سلیمان، چون این را شنیدم، دست خود را به سوی سینه‌اش دراز کردم و او را مُهر کردم. پس دیو از جا جست، خود را بر زمین افکند، و ناله‌ای برآورد و گفت: «وای بر من! به کجا آمده‌ام؟ ای اورنیاسِ خیانتکار، نمی‌بینم!» پس به او گفتم: «من سلیمانم. اکنون به من بگو چگونه می‌بینی؟» و او به من پاسخ داد: «از راهِ احساساتم.» سپس من، سلیمان، چون آواز او را شنیدم که به سوی من برمی‌آید، از او پرسیدم چگونه سخن می‌گوید. و به من پاسخ داد: «ای سلیمانِ پادشاه، من سراسر آوازم، زیرا آوازهای آدمیانِ بسیار را به میراث برده‌ام. زیرا دربارهٔ همهٔ کسانی که لال خوانده می‌شوند، من همانم که سرهایشان را درهم کوبیدم، آنگاه که کودک بودند و به روزِ هشتم رسیده بودند. سپس، هنگامی که کودکی در شب می‌گرید، من روحی می‌شوم و به‌واسطهٔ آوازِ او می‌لغزم و می‌گذرم. در چهارراه‌ها نیز کارهای بسیار برای انجام دادن دارم، و رویارویی با من آکنده از زیان است. زیرا در هر لحظه سرِ مردی را می‌گیرم، و با دستانم، همچون با شمشیری، آن را می‌بُرم و بر خود می‌نهم. و بدین‌سان، به‌واسطهٔ آتشی که در من است، از راهِ گردنم بلعیده می‌شود. منم که بریدگی‌ها و

نقص‌های سخت و دردهای درمان‌ناپذیر بر پاهای آدمیان می‌فرستم و زخم‌ها پدید می‌آورم.»

۴۵. و من، سلیمان، چون این را شنیدم، به او گفتم: «به من بگو چگونه آتش را بیرون می‌افکنی؟ آن را از کدام سرچشمه‌ها صادر می‌کنی؟» و روح به من گفت: «از ستارهٔ روز. زیرا هنوز آن اِلبوریون در اینجا یافت نشده است؛ همان که آدمیان نزد او دعا می‌کنند و چراغ‌ها می‌افروزند. و نام او را هفت دیوِ پیش از من فرا می‌خوانند، و او آنان را می‌پرورد.»

۴۶. اما من به او گفتم: «نام او را به من بگو.» ولی او پاسخ داد: «نمی‌توانم به تو بگویم؛ زیرا اگر نامش را بگویم، خود را درمان‌ناپذیر می‌سازم. اما او در پاسخ به نامش خواهد آمد.» و چون این را شنیدم، من، سلیمان، به او گفتم: «پس به من بگو به‌واسطهٔ کدام فرشته ناکام می‌شوی؟» پاسخ داد: «به‌واسطهٔ برقِ آتشینِ آذرخش.» و من در پیشگاه خداوندْ خدای اسرائیل خم شدم، و فرمان دادم او تا آمدنِ فرشتهٔ ایَکس، در بازداشتِ بعل‌زبول نگاه داشته شود.

۴۷. آنگاه فرمان دادم دیوی دیگر پیشِ روی من حاضر شود؛ و سگی نزد من آمد، با پیکری بسیار بزرگ، و با آوازی بلند سخن گفت و گفت: «درود بر تو، ای سرور، ای سلیمانِ پادشاه!» و من، سلیمان، شگفت‌زده شدم. به او گفتم: «تو کیستی، ای سگ؟» و پاسخ داد: «به‌راستی در نظر تو سگ می‌نمایم، اما پیش از آنکه تو باشی، ای سلیمانِ پادشاه، انسانی بودم که بر زمین کردارهای نامقدسِ بسیار به جا آوردم. در حروف و نوشته‌ها دانشی بس فراوان داشتم، و چنان نیرومند بودم که می‌توانستم ستارگانِ آسمان را بازدارم. و کارهای الهیِ بسیار فراهم کردم؛ زیرا به مردمانی که از پیِ ستارهٔ ما می‌روند آسیب می‌رسانم و آنان را به ... دگرگون می‌کنم.[۱۲] و مردانِ دیوانه را از گلو می‌گیرم و بدین‌سان نابودشان می‌سازم.»

---

[۱۲] آیهٔ ۴۷ در متن انگلیسی آسیب‌دیده یا ناقص است: *and change them to*...؛ بنابراین در ترجمه نیز جمله ناتمام ماند و با حدس پر نشد.

۴۸. و من، سلیمان، به او گفتم: «نامت چیست؟» و پاسخ داد: «رابدوس، یعنی عصا.» و به او گفتم: «کار تو چیست، و چه نتیجه‌ای می‌توانی پدید آوری؟» و پاسخ داد: «خدمتکار خود را به من بده، و من او را به جایی کوهستانی خواهم برد و سنگی سبز را به او نشان خواهم داد، که به این سو و آن سو افکنده می‌شود؛ و تو می‌توانی با آن معبدِ خداوندْ خدا را بیارایی.»[۱۳]

۴۹. و من، سلیمان، چون این را شنیدم، به خادمِ خود فرمان دادم همراه او برود و انگشتری را که مُهر خدا بر آن بود با خود ببرد. و به او گفتم: «هر که سنگ سبز را به تو نشان داد، با این انگشتر او را مُهر کن؛ جای آن را با دقت نشان کن، و دیو را نزد من بیاور.» و دیو سنگ سبز را به او نشان داد؛ و او دیو را مُهر کرد و نزد من آورد. و من، سلیمان، بر آن شدم که با مُهرِ دستِ راست خود، آن دو را محبوس کنم: هم دیوِ بی‌سر و هم آن سگِ بزرگ را، تا او نیز بسته شود. و به سگ فرمان دادم روحِ آتشین را نگاه دارد، تا چراغ‌ها، گویی، روز و شب از دهانش بر صنعتگرانی که کار می‌کردند نور بیفکنند.[١٤]

۵۰. و من، سلیمان، از معدنِ آن سنگ دویست شِکِل برای پایه‌های خوانِ بخور برگرفتم؛ سنگی که از نظر ظاهر به آن همانند بود. و من، سلیمان، خداوندْ خدا را جلال دادم و سپس گنجِ آن سنگ را بستم. و بار دیگر به دیوان فرمان دادم که برای ساختنِ خانهٔ خدا مرمر ببرند. و من، سلیمان، به درگاه خداوند دعا کردم و از آن سگ پرسیدم و گفتم: «به‌واسطهٔ کدام فرشته ناکام می‌شوی؟» و دیو پاسخ داد: «به‌واسطهٔ بریئوسِ بزرگ.»

---

[۱۳] **رابدوس:** در متن انگلیسی به‌صورت *Staff (Rabdos)* آمده است. *Rabdos* از واژهٔ یونانیِ به معنای «عصا/چوبدست» گرفته شده و در اینجا به‌صورت نامِ دیو آمده است. «سنگ سبز» نیز همان‌گونه که متن می‌گوید حفظ شد؛ نسبت دقیق آن با آرایش معبد در خود متن توضیح داده نشده است.

[١٤] جملهٔ مربوط به «روح آتشین» و نور افکندن چراغ‌ها از دهان سگ در متن انگلیسی ناروان و احتمالاً آسیب‌دیده است. ترجمه ساختار اصلی را حفظ کرده و از بازسازی تفسیری پرهیز کرده است.

۵۱. و خداوندْ خدای آسمان و زمین را ستودم و فرمان دادم دیوی دیگر پیشِ روی من حاضر شود؛ و یکی نزد من آمد به صورتِ شیری غران. و ایستاد و به من پاسخ داد و گفت: «ای پادشاه، در صورتی که دارم، روحی هستم که به‌تمامی دریافت‌ناپذیر است. بر همهٔ مردمانی که از بیماری بر زمین افتاده‌اند می‌جهَم، پنهانی نزدیک می‌شوم، و انسان را ناتوان می‌سازم، چنان‌که خوی و حالتِ بدنش سست و فرسوده می‌شود. با این همه، شکوهی دیگر نیز دارم، ای پادشاه: دیوان را بیرون می‌رانم، و سپاه‌هایی زیر فرمان من‌اند. و توان آن را دارم که در جایگاه‌های خود، همراه با همهٔ دیوانی که به سپاه‌های زیر فرمان من تعلق دارند، پذیرفته شوم.» اما من، سلیمان، چون این را شنیدم، از او پرسیدم: «نامت چیست؟» پاسخ داد: «شیرآور، از تبارِ راث.» و به او گفتم: «تو همراه با سپاه‌هایت چگونه ناکام می‌شوی؟ کدام فرشته تو را ناکام می‌سازد؟» و پاسخ داد: «اگر نام را به تو بگویم، نه تنها خود را، بلکه سپاه‌های دیوانِ زیر فرمانم را نیز می‌بندم.»

۵۲. پس به او گفتم: «تو را به نامِ خدای صبایوت سوگند می‌دهم که به من بگویی به کدام نام، تو و سپاهت ناکام می‌شوید.» و آن روح به من پاسخ داد: «پسر انسان، آن‌که باید از دست آدمیان رنج‌های بسیار بکشد، و نامش عددِ ۶۴۴ است، یعنی اِمانوئل؛ اوست که ما را بسته است و آنگاه خواهد آمد و ما را از فرازِ پرتگاه به زیرِ آب خواهد افکند. آوازهٔ او در آن سه حرفی است که او را فرومی‌آورند.»

۵۳. و من، سلیمان، چون این را شنیدم، خدا را جلال دادم و سپاهِ او را محکوم کردم که از بیشه هیزم بیاورند. و خودِ آن دیوِ شیرگون را محکوم کردم که هیزم‌ها را با دندان‌هایش ریزریز کند، تا برای کورهٔ خاموشی‌ناپذیرِ معبدِ خدا بسوزد.

۵۴. و خداوندْ خدای اسرائیل را پرستیدم و فرمان دادم دیوی دیگر پیش آید. و اژدهایی سه‌سر، با رنگی هراس‌انگیز، پیشِ روی من آمد. و از او پرسیدم: «تو کیستی؟» و او به من پاسخ داد: « من روحی سه‌شاخه‌ام، و کارم در

سه مسیر است.[15] کودکان را در زهدانِ زنان کور می‌کنم، گوش‌هایشان را می‌پیچانم، و آنان را کر و لال می‌سازم. و نیز در سرِ سومِ خود راهی برای لغزیدن به درونِ بدن دارم. آدمیان را در بخشِ بی‌اندامِ بدن می‌زنم، و آنان را بر زمین می‌افکنم، چنان‌که کف بر دهان آورند و دندان بر هم بسایند. اما راهِ ناکام شدنِ من چنین است: اورشلیم، چنان‌که در نوشته تا جایگاهی که «جایگاهِ سر» خوانده می‌شود نشان داده شود؛ زیرا در آنجا فرشتهٔ مشورتِ بزرگ از پیش مقرر شده است، و اکنون او آشکارا بر صلیب ساکن خواهد شد. او مرا ناکام می‌سازد، و من فرمان‌بردارِ اویم.»[16]

۵۵. «اما در جایی که تو نشسته‌ای، ای سلیمانِ پادشاه، ستونی در هوا ایستاده است، ارغوانی‌رنگ ... . دیوی که افیپاس نام دارد، آن را از دریای سرخ، از عربستانِ درونی، بالا آورده است. او همان است که در مشکِ چرمی محبوس خواهد شد و نزد تو آورده می‌شود. اما در ورودیِ معبدی که تو ساختنش را آغاز کرده‌ای، ای سلیمانِ پادشاه، زرِ بسیاری اندوخته است؛ آن را بکاو و بیرون آور.» و من، سلیمان، خادم خود را فرستادم، و دیدم همان‌گونه است که دیو به من گفته بود. و او را با انگشتر خود مُهر کردم و خداوندْ خدا را ستودم.

۵۶. پس به او گفتم: «تو چه نامیده می‌شوی؟» و دیو گفت: «من تاجِ اژدهایانم.» و به او فرمان دادم در معبد خشت بسازد. او دست‌هایی انسان‌وار داشت.

---

[15] در متن، تصویرِ روح به چیزی سه‌خار/چندسویه شبیه شده است؛ احتمالاً اشاره به ابزاری خاردار یا سه‌شاخه دارد. در ترجمه، «سه‌شاخه» انتخاب شد تا هم ساختار سه‌گانهٔ کارکردهای دیو در ادامهٔ آیه روشن بماند، هم تصویر ابزارگونهٔ متن از دست نرود.

[16] عبارت «جایگاهِ سر» احتمالاً به *Golgotha / Calvary*، یعنی محل مصلوب شدن مسیح در سنت مسیحی، اشاره دارد. متن می‌گوید این دیو با «اورشلیم، چنان‌که در نوشته تا جایگاهِ سر نشان داده شود» ناکام می‌شود؛ تعبیر دقیق از نظر آیینی/رمزی روشن نیست، بنابراین در ترجمه نزدیک به متن حفظ شده است.

۵۷. و خداوندْ خدای اسرائیل را پرستیدم و فرمان دادم دیوی دیگر حاضر شود. و روحی به صورتِ زن پیشِ روی من آمد؛ سری داشت بی‌هیچ اندام، و موهایش آشفته بود.[۱۷] و به او گفتم: «تو کیستی؟» اما او پاسخ داد: «نه، تو کیستی؟ و چرا می‌خواهی دربارهٔ من بشنوی؟ اما چون می‌خواهی بیاموزی، اینک من بسته، در برابر چهرهٔ تو ایستاده‌ام. پس به خزانه‌های شاهانهٔ خود برو و دست‌هایت را بشوی. سپس بار دیگر در برابر محکمهٔ خود بنشین و از من پرسش کن؛ آنگاه خواهی دانست، ای پادشاه، که من کیستم.»

۵۸. و من، سلیمان، همان کردم که او فرمان داد؛ و به سبب حکمتی که در من ساکن بود، خود را نگاه داشتم، تا از کردارهای او بشنوم، آن‌ها را نکوهش کنم و برای آدمیان آشکار سازم. پس نشستم و به دیو گفتم: «تو کیستی؟» و او گفت: «در میان آدمیان اوبیزوث خوانده می‌شوم؛ و شب‌ها نمی‌خوابم، بلکه در سراسر جهان می‌گردم و به سراغ زنانِ زائو می‌روم. و چون ساعت را دریابم، جای می‌گیرم؛ اگر کامیاب شوم، کودک را خفه می‌کنم؛ و اگر نه، به جایی دیگر می‌روم. زیرا حتی یک شب نیز نمی‌توانم بی‌کامیابی بازگردم. من روحی درنده‌ام، با هزاران نام و صورت‌های بسیار. گاه به این سو و گاه به آن سو می‌روم، و به سوی نواحی غربی گردش می‌کنم. اما اکنون، هرچند مرا با انگشترِ خدا گرداگرد مُهر کرده‌ای، کاری از پیش نبرده‌ای. من در برابر تو نایستاده‌ام، و تو نخواهی توانست به من فرمان دهی. زیرا کاری جز نابود کردنِ کودکان ندارم: کر کردنِ گوش‌هایشان، آسیب رساندن به چشم‌هایشان، بستنِ دهانشان با بند، تباه کردنِ ذهنشان، و به درد آوردنِ بدن‌هایشان.»

---

[۱۷] در آیهٔ ۵۷، اوبیزوث به‌صورت سری بی‌بدن یا زنی بی‌اندام تصویر می‌شود. در سنت‌های بعدی، این چهره گاه با لیلیت/آبیزو سنجیده شده است، اما در متن اصلی همین بخش نام او «اوبیزوث» است.

۵۹. چون من، سلیمان، این را شنیدم، از هیئت او شگفت‌زده شدم؛ زیرا دیدم سراسرِ بدنش در تاریکی بود. اما نگاهش سراسر روشن و سبزگون بود، و موهایش همچون موی اژدها وحشیانه افشان بود؛ و همهٔ اندام‌هایش نادیدنی بود. و صدای او، چنان‌که به گوشم می‌رسید، بسیار روشن بود. پس زیرکانه گفتم: «ای روحِ شریر، به من بگو به‌واسطهٔ کدام فرشته ناکام می‌شوی؟» اما او به من پاسخ داد: «به‌واسطهٔ فرشتهٔ خدا که اَفاروف نامیده می‌شود، و تفسیرش رافائل است؛ به‌واسطهٔ او اکنون و تا همیشه ناکام می‌شوم. اگر کسی نام او را بداند و همان نام را بر زنی در هنگام زایمان بنویسد، دیگر نمی‌توانم در او داخل شوم. عددِ این نام ۶۴۰ است.» و من، سلیمان، چون این را شنیدم و خداوند را جلال دادم، فرمان دادم موهای او را ببندند و او را در برابر معبد خدا بیاویزند، تا همهٔ فرزندان اسرائیل، چون از آنجا می‌گذرند، او را ببینند و خداوندْ خدای اسرائیل را جلال دهند؛ او که این اقتدار را، با حکمت و نیروی خدا، به‌واسطهٔ این انگشترِ مُهر به من بخشیده بود.

۶۰. و بار دیگر فرمان دادم دیوی دیگر پیشِ روی من حاضر شود. و یکی آمد، در حالی که خود را می‌غلتاند؛ در ظاهر همچون اژدها بود، اما چهره و دست‌های آدمی داشت. همهٔ اندام‌هایش، جز پاهایش، اندام‌های اژدها بود، و بر پشتش بال داشت. چون او را دیدم، شگفت‌زده شدم و گفتم: «تو کیستی، ای دیو؟ و چه نامیده می‌شوی؟ و از کجا آمده‌ای؟ بگو.»

۶۱. و آن روح پاسخ داد و گفت: «این نخستین بار است که در برابر تو ایستاده‌ام، ای سلیمانِ پادشاه. من روحی هستم که در میان آدمیان چون خدایی ساخته شده‌ام، اما اکنون به‌واسطهٔ انگشتر و حکمتی که خدا به تو ارزانی داشته، بی‌اثر شده‌ام. اکنون من همان اژدهایِ بالدارِ نامیده‌شده‌ام. با زنانِ بسیار هم‌بستر نمی‌شوم، بلکه تنها با اندکی از زنانِ خوش‌سیما که نامِ توکسیلو را دارند. و در هیئتِ روحی بالدار با آنان جفت می‌شوم، از راه

نشیمنگاه.[18] و زنی که بر او فرود آمده‌ام، باردار می‌شود؛ و آنچه از او زاده می‌شود، اِروس می‌گردد. اما چون آدمیان تابِ حملِ چنین زاده‌ای را ندارند، آن زاده در او نمی‌پاید و به صورتِ باد از او بیرون می‌رود. کار من چنین است. اکنون همین بس که من خشنود باشم؛ و همهٔ دیوانِ دیگر که به‌دست تو آزرده و پریشان شده‌اند، همهٔ حقیقت را خواهند گفت. اما آنان که از آتش ساخته شده‌اند، موادِ هیزم‌هایی را که برای بنای معبد گردآورده می‌شود، به آتش خواهند سوزاند.»

۶۲. و چون دیو این را گفت، دیدم روحی از دهانش بیرون رفت و چوبِ درخت کندر را فرو خورد، و همهٔ هیزم‌هایی را که در معبد خدا نهاده بودیم سوزاند. و من، سلیمان، آنچه آن روح کرده بود دیدم و شگفت‌زده شدم.

۶۳. و پس از آنکه خدا را جلال دادم، از دیوِ اژدهاگون پرسیدم و گفتم: «به من بگو، به‌واسطهٔ کدام فرشته ناکام می‌شوی؟» و او پاسخ داد: «به‌واسطهٔ آن فرشتهٔ بزرگ که جایگاهش در آسمانِ دوم است و در عبری بازازاث نامیده می‌شود.» و من، سلیمان، چون این را شنیدم، و فرشتهٔ او را فراخواندم، او را محکوم کردم که برای بنای معبد خدا مرمرها را ببرد؛ و خدا را ستودم و فرمان دادم دیوی دیگر پیشِ روی من حاضر شود.

۶۴. و روحی دیگر پیشِ روی من آمد، در هیئتی زنانه؛ اما بر شانه‌هایش دو سرِ دیگر با دست‌هایی نیز داشت. و از او پرسیدم و گفتم: «به من بگو، تو کیستی؟» و او به من گفت: «من اِنِپسیگوسم، و هزاران نام نیز دارم.» و به او گفتم: «به‌واسطهٔ کدام فرشته ناکام می‌شوی؟» اما او به من گفت: «چه می‌جویی و چه می‌پرسی؟ من دگرگون می‌شوم، همچون ایزدبانو که نامیده می‌شوم. و باز دگرگون می‌شوم و به مالکیتِ شکلی دیگر درمی‌آیم. پس خواهانِ دانستنِ همهٔ آنچه به من مربوط است مباش. اما چون اکنون تا این اندازه در برابر من ایستاده‌ای، گوش بسپار: جایگاه من در ماه است، و

[18] **توکسیلو:** صورت نام در متن *Touxylou* است. معنای دقیق یا هویت این نام در متن روشن نشده و در ترجمه به‌صورت آوانگاری‌شده حفظ شده است.

از همین رو سه صورت دارم. گاه دانایان مرا به‌گونه‌ای جادویی با نام کرونوس فرامی‌خوانند. گاه دیگر، در پیوند با آنان که مرا فرود می‌آورند، فرود می‌آیم و در شکلی دیگر پدیدار می‌شوم. اندازهٔ عنصر شرح‌ناپذیر و تعریف‌ناپذیر است، و ناکام‌کردنی نیست.[۱۹] من، چون به این سه صورت دگرگون می‌شوم، فرود می‌آیم و همان می‌شوم که اکنون مرا می‌بینی؛ اما به‌واسطهٔ فرشتهٔ راثانائل، که در آسمانِ سوم نشسته است، ناکام می‌شوم. از همین روست که با تو سخن می‌گویم. آن معبدِ آنجا گنجایشِ مرا ندارد.»

۶۵. پس من، سلیمان، به درگاه خدای خود دعا کردم، و فرشته‌ای را که اِنِپسیگوس از او با من سخن گفته بود فراخواندم، و مُهر خود را به کار بردم. و او را با زنجیری سه‌لایه مُهر کردم، و بستِ زنجیر را زیرِ او نهادم. مُهرِ خدا را به کار بردم، و آن روح برایم پیشگویی کرد و گفت: «ای سلیمانِ پادشاه، این است کاری که تو با ما می‌کنی. اما پس از مدتی، پادشاهی تو شکسته خواهد شد، و باز در زمانی دیگر این معبد از هم شکافته خواهد گشت؛ و سراسر اورشلیم به دست پادشاه پارسیان و مادیان و کلدانیان نابود خواهد شد. و ظروفِ این معبد که تو می‌سازی، به خدمتِ خدایانِ بیگانه درخواهد آمد؛ و همراه با آن‌ها، همهٔ کوزه‌هایی که تو ما را در آن‌ها محبوس می‌کنی، به دست آدمیان شکسته خواهد شد. آنگاه ما با قدرتی بزرگ به هر سو بیرون خواهیم رفت، و در سراسر جهان پراکنده خواهیم شد. و جهانِ مسکون را برای زمانی دراز گمراه خواهیم کرد، تا آن هنگام که پسر خدا بر صلیب کشیده شود. زیرا پیش از او هرگز پادشاهی مانند او برنمی‌خیزد؛ کسی که همهٔ ما را ناکام می‌سازد، و مادرش با مردی تماس نخواهد داشت. چه کسی جز او می‌تواند چنین اقتداری بر ارواح دریافت کند؟ همان که نخستین دیو خواهد کوشید او را وسوسه کند، اما بر او چیره نخواهد شد. عددِ نامِ او ۶۴۴ است، و آن اِمانوئل است. از این رو، ای

[۱۹] عبارت «اندازهٔ عنصر» برای *the measure of the element* آمده است. خودِ متن منبع نیز معنای آن را دشوار می‌داند؛ بنابراین در ترجمه به بازسازی آزاد تبدیل نشد.

سلیمانِ پادشاه، زمانِ تو بد است، و سال‌های تو کوتاه و بد خواهد بود، و پادشاهیِ تو به خدمتکارت داده خواهد شد.»

۶۶. و من، سلیمان، چون این را شنیدم، خدا را جلال دادم. و هرچند از پیشگوییِ دیو شگفت‌زده شدم، آن را باور نکردم تا آنکه به حقیقت پیوست. سخنانشان را باور نکردم؛ اما چون تحقق یافت، آنگاه دریافتم. و هنگام مرگم این عهد را برای فرزندان اسرائیل نوشتم و به آنان دادم، تا قدرت‌های دیوان و صورت‌هایشان را بشناسند، و نام‌های فرشتگانشان را بدانند؛ همان فرشتگانی که دیوان به‌واسطهٔ آنان ناکام می‌شوند. و خداوندْ خدای اسرائیل را جلال دادم و فرمان دادم ارواح با بندهایی گسست‌ناپذیر بسته شوند.

۶۷. و چون خدا را ستودم، فرمان دادم روحی دیگر پیشِ روی من حاضر شود؛ و دیوی دیگر در برابر چهرهٔ من آمد که از پیش، هیئتِ اسب داشت و از پس، هیئتِ ماهی. آوازی نیرومند داشت و به من گفت: «ای سلیمانِ پادشاه، من روحی درنده از دریا هستم، و آزمندِ زر و سیم. من روحی‌ام که خود را گرد می‌کند و بر پهنه‌های آبِ دریا درمی‌آید، و مردمانی را که بر آن کشتی می‌رانند واژگون می‌سازد. زیرا خود را به صورتِ موجی پیچان درمی‌آورم و دگرگون می‌شوم، سپس خود را بر کشتی‌ها می‌افکنم و درست به درونِ آن‌ها درمی‌آیم. این کارِ من است، و راهِ من برای به چنگ آوردنِ مال و مردمان. زیرا مردمان را می‌گیرم، آنان را با خود می‌پیچانم، و از دریا بیرون می‌افکنم. من آزمندِ بدن‌های آدمیان نیستم، بلکه آنان را از دریا بیرون می‌افکنم. اما چون بعل‌زبول، فرمانروای ارواحِ هوا و ارواحِ زیرِ زمین، و سرورِ زمینیان، در کارهای هر یک از ما با ما پادشاهیِ مشترک دارد، از دریا بالا آمدم تا در همراهیِ او رأیی بجویم.»

۶۸. «اما من خوی و نقشی دیگر نیز دارم. خود را به موج‌ها دگرگون می‌کنم و از دریا برمی‌آیم. و خود را به آدمیان نشان می‌دهم، چنان‌که زمینیان مرا

کینوسپاستون می‌نامند، زیرا صورتِ انسانی به خود می‌گیرم.[۲۰] و نامِ من راست است؛ زیرا با گذرم به درونِ آدمیان، تهوعی خاص پدید می‌آورم. پس آمدم تا با شاهزاده بعل‌زبول رایزنی کنم؛ و او مرا بست و به دست تو سپرد. و اکنون به سبب این مُهر در برابر تو ایستاده‌ام، و تو مرا عذاب می‌دهی. بنگر، اکنون در دو یا سه روز، این روحی که با تو سخن می‌گوید از توان خواهد افتاد، زیرا آب نخواهم داشت.»

۶۹. و من به او گفتم: «به من بگو به‌واسطهٔ کدام فرشته ناکام می‌شوی؟» و او پاسخ داد: «به‌واسطهٔ یامث.» و من خدا را جلال دادم. فرمان دادم آن روح را در شیشه‌ای بیفکنند، همراه با ده کوزه آبِ دریا، که هر یک دو پیمانه گنجایش داشت. و آن‌ها را از بالا با مرمرها و آسفالت و قیر، در دهانهٔ ظرف، مهر و موم کردم. و چون آن را با انگشتر خود مُهر کردم، فرمان دادم در معبدِ خدا نهاده شود. سپس فرمان دادم روحی دیگر پیشِ روی من حاضر شود.

۷۰. و روح بَرده‌شدهٔ دیگری در برابر چهرهٔ من آمد؛ صورتی مبهم همچون انسان داشت، چشمانی درخشان، و شمشیری در دست. و از او پرسیدم: «تو کیستی؟» اما او پاسخ داد: «من روحی شهوت‌رانم، زاده از مردی غول‌آسا که در کشتارِ روزگارِ غول‌ها مُرد.» به او گفتم: «به من بگو بر زمین به چه کاری گماشته شده‌ای، و جایگاهت کجاست؟»

۷۱. و او گفت: «جایگاه من در جاهای بارور است، اما شیوهٔ کارم چنین است: کنار مردانی می‌نشینم که میان گورها گذر می‌کنند، و در زمانی نابهنگام صورتِ مردگان را به خود می‌گیرم؛ و اگر کسی را به چنگ آورم، بی‌درنگ با شمشیرم نابودش می‌کنم. اما اگر نتوانم نابودش کنم، او را گرفتارِ دیوی می‌سازم، و وامی‌دارمش گوشتِ خود را بخورد، و موی چانه‌اش فرو ریزد.»

---

[۲۰] **کینوسپاستون** صورت آوانگاری‌شدهٔ *Cynospaston* است. متن خود این نام را به ظاهر شدنِ روح در صورت انسانی پیوند می‌دهد، اما معنای دقیق نام را توضیح نمی‌دهد.

اما من به او گفتم: «پس از خدای آسمان و زمین بترس، و به من بگو به‌واسطهٔ کدام فرشته ناکام می‌شوی.» و او پاسخ داد: «آن‌که نجات‌دهنده خواهد شد مرا نابود می‌کند؛ مردی که اگر کسی عددِ او را بر پیشانی خود بنویسد، مرا شکست خواهد داد، و من از ترس به‌شتاب عقب خواهم نشست. و به‌راستی اگر کسی این نشانه را بر خود بنویسد، من خواهم ترسید.» و من، سلیمان، چون این را شنیدم و خداوندْ خدا را جلال دادم، این دیو را نیز همچون دیگران محبوس کردم.

۷۲. و فرمان دادم دیوی دیگر پیشِ روی من حاضر شود. و سی‌وشش روح در برابر چهرهٔ من آمدند؛ سرهایشان بی‌شکل و همچون سرِ سگ‌ها بود، اما خودشان در هیئتِ انسانی بودند؛ با چهره‌های الاغان، چهره‌های گاوان، و چهره‌های پرندگان. و من، سلیمان، چون آنان را شنیدم و دیدم، شگفت‌زده شدم و از آنان پرسیدم و گفتم: «شما کیستید؟» اما آنان، همگی با هم و با یک آواز، گفتند: «ما سی‌وشش عنصریم، فرمانروایانِ جهانِ این تاریکی.[۲۱] اما ای سلیمانِ پادشاه، تو به ما ستم نخواهی کرد، و ما را زندانی نخواهی ساخت، و فرمانی بر ما نخواهی نهاد؛ اما چون خداوندْ خدا به تو اقتدار بر هر روحی داده است، چه در هوا، چه بر زمین، و چه زیرِ زمین، ما نیز همچون دیگر ارواح در پیشگاه تو حاضر می‌شویم؛ از حمل و ثور، از جوزا و سرطان، اسد و سنبله، میزان و عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت.»[۲۲]

۷۳. آنگاه من، سلیمان، نامِ خداوند صبایوت را فراخواندم و از هر یک، به‌ترتیب، پرسیدم که سرشتش چیست. و به هر یک فرمان دادم پیش آید و از کارهای خود بگوید. پس نخستین پیش آمد و گفت: «من نخستین دَکانِ

[۲۱] تعبیر «فرمانروایانِ جهانِ این تاریکی» بازتابِ عبارت *world-rulers of this darkness* است و در متن انگلیسی با ارجاع به افسسیان ۶:۱۲ آمده است.

[۲۲] فهرستِ حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت همان دوازده نشانِ فلکی است. متن این سی‌وشش روح را به دَکان‌ها یا تقسیم‌های سه‌گانهٔ هر برج پیوند می‌دهد.

دایرهٔ بروج هستم، و حمل نامیده می‌شوم، و این دو نیز با من‌اند.»[۲۳] پس از آنان پرسیدم: «شما چه نامیده می‌شوید؟» نخستین گفت: «ای سرور، مرا رواخ می‌نامند، و سرهای آدمیان را بی‌کار و سنگین می‌کنم، و پیشانی‌هایشان را غارت می‌کنم. اما کافی است سخنانِ "ای میکائیل، رواخ را زندانی کن" را بشنوم، و بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»

۷۴. و دومین گفت: «مرا بارسافائل می‌نامند، و آنان را که تابع ساعتِ من‌اند، به دردِ میگرن دچار می‌کنم. کافی است سخنانِ "ای جبرئیل، بارسافائل را زندانی کن" را بشنوم، و بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»

۷۵. سومین گفت: «مرا اَروتوسائل می‌نامند. به چشم‌ها آسیب می‌رسانم و آن‌ها را سخت آزار می‌دهم. کافی است سخنانِ "ای اوریئل، اَراتوسائل را زندانی کن" را بشنوم، و بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»[۲۴]

۷۶. پنجمین گفت: «مرا یودال می‌نامند، و در گوش‌ها گرفتگی پدید می‌آورم و شنوایی را ناشنوا می‌کنم. اگر بشنوم: "اوریئل، یودال"، بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»[۲۵]

۷۷. ششمین گفت: «مرا سفندونائل می‌نامند. ورم‌های غدهٔ بناگوشی، التهاب‌های لوزه‌ها، و خمیدگیِ تشنجی پدید می‌آورم. اگر بشنوم: "سابرائل، سفندونائل را زندانی کن"، بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»[۲۶]

---

[۲۳] **دَکان**، *decan*، در نجوم/اخترببینیِ باستان به یکی از تقسیم‌های ده‌درجه‌ایِ برج فلکی گفته می‌شود. هر برج سه دکان دارد و دوازده برج در مجموع سی‌وشش دکان می‌سازند؛ از همین رو متن از سی‌وشش روح سخن می‌گوید.

[۲۴] در آیهٔ ۷۵، نام روح یک‌بار به صورت *Arôtosael* و سپس در عبارت مهارکننده به صورت *Aratosael* آمده است. در ترجمه، این تفاوت با «اَروتوسائل / اَراتوسائل» حفظ شد و یکدست‌سازی نشد.

[۲۵] در متن منبع، پس از «سومین» در آیهٔ ۷۵، آیهٔ ۷۶ ناگهان با «پنجمین» آغاز می‌شود. به نظر می‌رسد «چهارمین» در متن افتاده یا در انتقال متن حذف شده است. در ترجمه، شمارهٔ آمده در متن حفظ شد.

[۲۶] «خمیدگیِ تشنجی» برای *tetanic recurvation* آمده است؛ یعنی حالتی از کشیدگی یا خمیدگی شدید بدن بر اثر تشنج/گرفتگی عضلانی.

۷۸. و هفتمین گفت: «مرا سفندور می‌نامند، و نیروی شانه‌ها را سست می‌کنم و آن‌ها را به لرزه می‌اندازم؛ اعصابِ دست‌ها را فلج می‌کنم، و استخوان‌های گردن را می‌شکنم و می‌کوبم. و من، آری من، مغزِ استخوان را می‌مکم. اما اگر سخنانِ "اَرائل، سفندور را زندانی کن" را بشنوم، بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»

۷۹. و هشتمین گفت: «مرا بِلبِل می‌نامند. دل‌ها و ذهن‌های آدمیان را کژ و پریشان می‌کنم. اگر سخنانِ "اَرائل، بِلبِل را زندانی کن" را بشنوم، بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»

۸۰. و نهمین گفت: «مرا کورتائل می‌نامند. قولنج‌هایی در روده‌ها می‌فرستم. دردها پدید می‌آورم. اگر سخنانِ "یائوث، کورتائل را زندانی کن" را بشنوم، بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»

۸۱. دهمین گفت: «مرا متاثیاکس می‌نامند. کلیه‌ها / کمرگاه را به درد می‌آورم. اگر سخنانِ "اَدونائل، متاثیاکس را زندانی کن" را بشنوم، بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»[۲۷]

۸۲. یازدهمین گفت: «مرا کاتانیکوتائل می‌نامند. در خانه‌های آدمیان ستیز و ناراستی پدید می‌آورم و تندخویی‌های سخت بر آنان می‌فرستم. اگر کسی بخواهد در خانهٔ خود آرامش داشته باشد، باید بر هفت برگِ غار نامِ فرشته‌ای را بنویسد که مرا ناکام می‌سازد، همراه با این نام‌ها: یائه، یئو، پسرانِ صبایوت؛ و به نامِ خدای بزرگ، کاتانیکوتائل را محبوس کند. سپس باید برگ‌های غار را در آب بشوید و خانهٔ خود را با آن آب، از درون تا بیرون، بپاشد؛ و من بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»[۲۸]

---

[۲۷] *reins* در انگلیسی کهن می‌تواند به کلیه‌ها یا ناحیهٔ کمرگاه/تهیگاه اشاره کند. برای حفظ دقت، در متن «کلیه‌ها / کمرگاه» آمد.

[۲۸] در آیهٔ ۸۲، برگِ غار برای *laurel leaves* آمده است. «غار» در اینجا نام درخت/برگِ برگ‌بوست، نه غار به معنای حفره. متن دستور آیینیِ نوشتن نام‌ها، شستن برگ‌ها و پاشیدن آب در خانه را حفظ می‌کند.

۸۳. دوازدهمین گفت: «مرا سافاتورائل می‌نامند، و در میان آدمیان دسته‌بندی و جانب‌داری می‌افکنم، و از لغزاندنِ آنان لذت می‌برم. اگر کسی این نام‌های فرشتگان را بر کاغذ بنویسد: یاکو، یئالو، یوئلت، صبایوت، ایتوت، بائه؛ و آن را تا کند و بر گردن خود یا کنار گوش خود بیاویزد، من بی‌درنگ عقب می‌نشینم و حالتِ مستی‌زدگی را پراکنده می‌کنم.»[۲۹]

۸۴. سیزدهمین گفت: «مرا بوبِل می‌نامند، و با تاخت‌وتازهایم بیماریِ عصبی پدید می‌آورم. اگر نامِ بزرگ را بشنوم: "اَدونائل، بوتوتائل را زندانی کن"، بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»[۳۰]

۸۵. چهاردهمین گفت: «مرا کومیاتائل می‌نامند، و لرزهای ناگهانی و رخوت پدید می‌آورم. اگر تنها این سخنان را بشنوم: "زورُئِل، کومنتائل را زندانی کن"، بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»[۳۱]

۸۶. پانزدهمین گفت: «مرا روئِلِد می‌نامند. سرما و یخ‌بندان و دردِ معده پدید می‌آورم. اگر تنها این سخنان را بشنوم: "ایَکس، درنگ مکن، گرم مشو، زیرا سلیمان از یازده پدر زیباتر است"، بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»[۳۲]

۸۷. شانزدهمین گفت: «مرا اَتراکس می‌نامند. بر آدمیان تب‌هایی درمان‌ناپذیر و زیان‌بار فرود می‌آورم. اگر بخواهی مرا زندانی کنی، گشنیز را خرد کن و بر لب‌ها بمال، و این افسون را بخوان: "ای تبی که از ناپاکی برمی‌خیزی، تو را

---

[۲۹] در آیهٔ ۸۳، *partisanship* به معنای برانگیختن جناح‌بندی، فرقه‌گرایی یا جانب‌داری در میان آدمیان است. «حالتِ مستی‌زدگی» برای *drunken fit* آمده است.

[۳۰] در آیهٔ ۸۴، نام روح **بوبِل** است، اما در عبارت مهارکننده نام **بوتوتائل** آمده است. متن همین تفاوت را دارد و در ترجمه یکدست‌سازی نشد.

[۳۱] در آیهٔ ۸۵، نام روح ***Kumeatêl*** آمده، اما در عبارت مهارکننده ***Kumentaêl***. در ترجمه تفاوت با «کومیاتائل / کومنتائل» حفظ شد.

[۳۲] جملهٔ «ایَکس، درنگ مکن، گرم مشو، زیرا سلیمان از یازده پدر زیباتر است» در متن انگلیسی نیز نامعمول و آیینی است. ترجمه نزدیک به متن مانده و آن را تفسیر نکرده است.

به تختِ خدای متعال سوگند می‌دهم؛ از ناپاکی عقب بنشین و از آفریده‌ای که خدا ساخته است، عقب بنشین." و من بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»[۳۳]

۸۸. هفدهمین گفت: «مرا یروپائل می‌نامند. بر شکمِ آدمیان می‌نشینم، و در حمام و در راه، تشنج پدید می‌آورم؛ و هرجا که یافت شوم، یا انسانی را بیابم، او را بر زمین می‌افکنم. اما اگر کسی این نام‌ها را سه بار در گوشِ راستِ رنج‌دیده بگوید: "یوداریزه، سابونه، دِنوئه"، بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»[۳۴]

۸۹. هجدهمین گفت: «مرا بولدومخ می‌نامند. زن را از شوهر جدا می‌کنم و میان آنان کینه پدید می‌آورم. اگر کسی نام‌های نیاکانِ تو، ای سلیمان، را بر کاغذ بنویسد و آن را در پیش‌اتاقِ خانهٔ خود بگذارد، من از آنجا عقب می‌نشینم. و نوشته باید چنین باشد: "خدای ابراهیم، و خدای اسحاق، و خدای یعقوب به تو فرمان می‌دهد: با آرامش از این خانه دور شو." و من بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»

۹۰. نوزدهمین گفت: «مرا نائوت می‌نامند، و بر زانوهای آدمیان می‌نشینم. اگر کسی بر کاغذ بنویسد: "فنونو بوئول، ناتات دور شو، و گردن را لمس مکن"، بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»

۹۱. بیستمین گفت: «مرا ماردرو می‌نامند. بر آدمیان تبِ درمان‌ناپذیر می‌فرستم. اگر کسی بر برگِ کتابی بنویسد: "سفنر، رافائل، دور شو، مرا به این سو و آن سو مکش، پوستم را مکن"، و آن را به گردنِ بیمار ببندد، بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»

---

[۳۳] در آیهٔ ۸۷، استفاده از گشنیز و افسونِ تب بخشی از زبان آیینی/درمانی متن است.

[۳۴] نام این روح در چاپ *Conybeare* به صورت *Jeropael* آمده، اما در فهرست‌های دیگر گاه *Ieropael* نیز دیده می‌شود. در ترجمه، صورت آوانگاری‌شدهٔ «یروپائل» انتخاب شد تا اختلاف آغازینِ *I/J* در فارسی برجسته نشود.

۹۲. بیست‌ویکمین گفت: «مرا آلات می‌نامند، و در کودکان سرفه و تنگیِ نفس پدید می‌آورم. اگر کسی بر کاغذ بنویسد: "رورِکس، تو آلات را دنبال کن"، و آن را به گردنِ کودک ببندد، بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»

۹۳. بیست‌وسومین گفت: «مرا نفتادا می‌نامند. کلیه‌ها / کمرگاه را به درد می‌آورم و دشواریِ ادرار پدید می‌آورم. اگر کسی بر صفحه‌ای از قلع این واژه‌ها را بنویسد: "یاثوت، اوروئل، نفتادا"، و آن را به کمرگاه ببندد، بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»[۳۵]

۹۴. بیست‌وچهارمین گفت: «مرا اَکتون می‌نامند. دنده‌ها و ماهیچه‌های کمرگاه را به درد می‌آورم. اگر کسی بر قطعه‌ای مسی که از کشتی‌ای گرفته شده باشد که لنگرگاهِ خود را گم کرده است، این عبارت را حک کند: "مرمرائوت، صبایوت، اَکتون را دنبال کن"، و آن را به کمرگاه ببندد، بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»

۹۵. بیست‌وپنجمین گفت: «مرا اَناترث می‌نامند، و سوزش‌ها و تب‌ها را در اندرونه‌ها می‌درم و می‌افکنم. اما اگر بشنوم: "اَرارا، خَرارا"، بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»[۳۶]

۹۶. بیست‌وششمین گفت: «مرا اِننوث می‌نامند. ذهنِ آدمیان را می‌ربایم، دل‌هایشان را دگرگون می‌کنم، و آدمی را بی‌دندان می‌سازم. اگر کسی بنویسد: "اَلازوئول، اِننوث را دنبال کن"، و آن کاغذ را به او ببندد، بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»

۹۷. بیست‌وهفتمین گفت: «مرا فِث می‌نامند. آدمیان را به بیماریِ تحلیل‌برنده دچار می‌کنم و خون‌ریزی پدید می‌آورم. اگر کسی مرا در شرابی خوش‌بو و

[۳۵] در متن منبع، پس از روح بیست‌ویکم، ناگهان روح بیست‌وسوم می‌آید؛ بنابراین به نظر می‌رسد معرفی روح بیست‌ودوم افتاده باشد. در ترجمه، شمارهٔ متن حفظ شد.

[۳۶] عبارت «سوزش‌ها و تب‌ها را در اندرونه‌ها می‌درم و می‌افکنم» برای *rend burnings and fevers into the entrails* آمده است. فعل *rend* در اینجا نامأنوس است؛ ترجمه کوشیده خشونتِ تصویر را حفظ کند.

نیامیخته، به‌واسطهٔ ائونِ یازدهم، افسون کند و بگوید: “تو را به ائونِ یازدهم سوگند می‌دهم که بازایستی؛ از تو می‌خواهم، ای فِث، یعنی اَکسیوفِث”، سپس آن را به بیمار بنوشاند، بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»

۹۸. بیست‌وهشتمین گفت: «مرا هارپاکس می‌نامند، و بی‌خوابی بر آدمیان می‌فرستم. اگر کسی “کوکفنِدیسموس” را بنویسد و آن را بر شقیقه‌ها ببندد، بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»

۹۹. بیست‌ونهمین گفت: «مرا اَنوستر می‌نامند. جنونِ زِهدانی و دردهای مثانه پدید می‌آورم. اگر کسی سه دانهٔ غار را در روغنِ پاک بکوبد و آن را بمالد، در حالی که بگوید: “تو را افسون می‌کنم، ای اَنوستر؛ به‌واسطهٔ مرمرائو بازایست”، بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»[۳۷]

۱۰۰. سی‌امین گفت: «مرا اَلِبوریت می‌نامند. اگر کسی هنگام خوردنِ ماهی استخوانی فرو برده باشد، باید استخوانی از همان ماهی بردارد و سرفه کند؛ و من بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»

۱۰۱. سی‌ویکمین گفت: «مرا هِفِسیمیرث می‌نامند، و بیماریِ دیرپا پدید می‌آورم. اگر نمکی را که در دست ساییده شده، در روغن بیندازی و آن را بر بیمار بمالی و بگویی: “سرافیم، کروبیم، مرا یاری کنید!”، بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»

۱۰۲. سی‌ودومین گفت: «مرا ایخثیون می‌نامند. ماهیچه‌ها را فلج می‌کنم و می‌کوبم. اگر بشنوم: “اَدونائث، یاری کن!”، بی‌درنگ عقب می‌نشینم.»

۱۰۳. سی‌وسومین گفت: «مرا اَگخونیون می‌نامند. میان قنداقه‌ها و در پرتگاه جای می‌گیرم. و اگر کسی بر برگ‌های انجیر بنویسد “لیکورگوس”، و هر بار یک حرف از آن بکاهد، و آن را با وارونه‌کردنِ حروف بنویسد، بی‌درنگ عقب می‌نشینم: “لیکورگوس، یکورگوس، کورگوس، یرگوس، گوس، اوس”.»

---

[۳۷] «جنونِ زِهدانی» برای *uterine mania* آمده است. این تعبیر بازتاب‌دهندهٔ زبان پزشکی/آیینیِ کهن متن است و نباید به‌عنوان توصیف پزشکی امروزین در نظر گرفته شود. «دانهٔ غار» در اینجا به دانهٔ درخت غار/برگ‌بو مربوط است.

۱۰۴. سی‌وچهارمین گفت: «مرا اَوتوثیث می‌نامند. کینه‌ها و جنگ‌ها پدید می‌آورم. از این رو، اگر آلفا و اُمگا نوشته شود، ناکام می‌شوم.»[۳۸]

۱۰۵. سی‌وپنجمین گفت: «مرا فثِنوت می‌نامند. بر هر آدمی چشمِ بد می‌افکنم. از این رو، نقشِ چشم مرا سخت رنج می‌دهد و ناکامم می‌سازد.»[۳۹]

۱۰۶. سی‌وششمین گفت: «مرا بیاناکیث می‌نامند. با بدن کینه دارم. خانه‌ها را ویران می‌کنم، گوشت را می‌پوسانم، و هر چیز همانندِ آن را تباه می‌سازم. اگر کسی بر سردرِ خانهٔ خود بنویسد: "مِلتو، اَردو، اَناث"، از آنجا می‌گریزم.»

۱۰۷. و من، سلیمان، چون این را شنیدم، خدای آسمان و زمین را جلال دادم. و به آنان فرمان دادم که در معبدِ خدا آب بیاورند. و افزون بر این، از خداوندْ خدا خواستم که دیوانِ بیرون را، همانان که آدمیان را بازمی‌دارند و آزار می‌رسانند، ببندد و وادارد که به معبدِ خدا نزدیک شوند. برخی از این دیوان را محکوم کردم که کارهای سنگینِ ساختِ معبدِ خدا را انجام دهند. برخی دیگر را در زندان‌ها بستم. به گروهی دیگر فرمان دادم که با آتش درآویزند و در ساختنِ زر و سیم، کنارِ سرب و ملاقه بنشینند؛ و نیز جایگاه‌هایی آماده کنند برای دیگر دیوان، تا در آن‌ها محبوس شوند.[٤٠]

۱۰۸. و من، سلیمان، در سراسر زمین آرامشی بسیار داشتم، و زندگی‌ام را در آرامشی ژرف گذراندم؛ گرامی نزد همهٔ آدمیان و همهٔ آنان که زیر آسمان‌اند. و سراسرِ معبدِ خداوندْ خدا را بنا کردم. پادشاهی‌ام کامیاب بود، و سپاهم با من بود. و از آن پس، شهر اورشلیم آسودگی داشت، شادمان و خرسند بود. و همهٔ پادشاهان زمین از کرانه‌های زمین نزد من آمدند تا معبدی را

---

[۳۸] **آلفا و اُمگا**، نخستین و واپسین حرف الفبای یونانی‌اند و در سنت مسیحی بار نمادین دارند. متن تنها می‌گوید نوشتن آن‌ها این روح را ناکام می‌کند.

[۳۹] «چشمِ بد» برای *evil eyes* آمده است. در متن، «نقشِ چشم» یا تصویر چشم، خود عاملی برای رنج دادن و ناکام کردن فثِنوت دانسته شده است.

[٤٠] در آیهٔ ۱۰۷، عبارت *lead and spoon* در متن انگلیسی آمده است. «سرب و ملاقه» ترجمهٔ نزدیک به متن است، اما رابطهٔ دقیق آن با ساخت زر و سیم روشن نیست؛ احتمالاً به ابزار یا موادِ کارگاهی/فلزکاری اشاره دارد.

ببینند که برای خداوندْ خدا بنا کرده بودم. و چون از حکمتی که به من داده شده بود شنیدند، در معبد به من ادای حرمت کردند، و زر و سیم و سنگ‌های گران‌بها، بسیار و گوناگون، و برنج و آهن و سرب و تنه‌های سرو آوردند. و چوب‌هایی که نمی‌پوسند نیز برای سازوبرگِ معبدِ خدا برایم آوردند.

۱۰۹. و در میان آنان، ملکهٔ جنوب نیز، که جادوگر بود، با نگرانیِ بسیار آمد و تا زمین در برابر من خم شد. و چون حکمت مرا شنیده بود، خدای اسرائیل را جلال داد، و به‌گونه‌ای رسمی همهٔ حکمت مرا آزمود؛ در همهٔ دانش‌هایی که، بر پایهٔ حکمتی که به من عطا شده بود، به او آموختم. و همهٔ پسران اسرائیل خدا را جلال دادند.[٤١]

۱۱۰. و بنگر، در آن روزها یکی از کارگران، که به پیریِ کامل رسیده بود، خود را در برابر من بر زمین افکند و گفت: «ای سلیمانِ پادشاه، بر من رحم کن، زیرا پیرم.» پس به او فرمان دادم برخیزد و گفتم: «ای پیرمرد، هرچه می‌خواهی بگو.» و او پاسخ داد: «ای پادشاه، از تو درخواست می‌کنم: من پسری یگانه دارم، و او آشکارا به من اهانت می‌کند و مرا می‌زند، و موی سرم را می‌کند، و مرا به مرگی دردناک تهدید می‌کند. از این رو از تو می‌خواهم دادِ مرا بستانی.»

۱۱۱. و من، سلیمان، چون این را شنیدم، با دیدنِ پیریِ او دلم به رحم آمد؛ و فرمان دادم آن پسر را نزد من بیاورند. و چون آورده شد، از او پرسیدم آیا این سخنان درست است. و جوان گفت: «من تا این اندازه از جنون آکنده نبوده‌ام که با دستِ خود پدرم را بزنم. ای پادشاه، بر من مهربان باش؛ زیرا من، بیچاره‌ای که هستم، جرئت نکرده‌ام چنین بی‌حرمتی‌ای مرتکب شوم.» اما من، سلیمان، چون این را از جوان شنیدم، پیرمرد را اندرز دادم که در

---

[٤١] «ملکهٔ جنوب» در سنت کتاب‌مقدسی معمولاً با ملکهٔ سبا سنجیده می‌شود. متن عهد سلیمان او را *a witch* می‌خواند؛ در ترجمه «جادوگر» آمد، بی‌آنکه با روایت‌های دیگر هماهنگ‌سازی شود.

این کار تأمل کند و پوزشِ پسرش را بپذیرد. با این همه، او نپذیرفت، بلکه گفت ترجیح می‌دهد بگذارد پسرش بمیرد. و چون پیرمرد نرم نشد، نزدیک بود حکمِ پسر را صادر کنم که دیدم اورنیاسِ دیو می‌خندد. از خندهٔ دیو در پیشگاه خود بسیار خشمگین شدم؛ و به مردانم فرمان دادم دو طرفِ دعوا را بیرون ببرند و اورنیاس را پیشِ محکمهٔ من بیاورند. و چون او را نزد من آوردند، به او گفتم: «ای ملعون، چرا به من نگریستی و خندیدی؟» و دیو پاسخ داد: «ای پادشاه، تو را سوگند می‌دهم؛ به تو نخندیدم، بلکه به این پیرمردِ بدبخت و این جوانِ درمانده، پسرِ او، خندیدم. زیرا پس از سه روز، پسرش نابهنگام خواهد مرد؛ و بنگر، پیرمرد می‌خواهد او را ناپاک و ننگین از میان بردارد.»

۱۱۲. اما من، سلیمان، چون این را شنیدم، به دیو گفتم: «آیا آنچه می‌گویی راست است؟» و او پاسخ داد: «راست است، ای پادشاه.» و من، چون این را شنیدم، فرمان دادم دیو را ببرند و پیرمرد و پسرش را بار دیگر نزد من بیاورند. به آنان فرمان دادم دوباره با یکدیگر آشتی کنند، و خوراکی برایشان فراهم کردم. سپس به پیرمرد گفتم پس از سه روز پسرش را دوباره نزد من بیاورد؛ و گفتم: «من به کارِ او رسیدگی خواهم کرد.» آنان مرا درود گفتند و رفتند.

۱۱۳. و چون آنان رفتند، فرمان دادم اورنیاس را پیش آورند، و به او گفتم: «به من بگو این را از کجا دانستی؟» و او پاسخ داد: «ما دیوان به فلکِ آسمان بالا می‌رویم و میان ستارگان پرواز می‌کنیم. و احکامی را می‌شنویم که دربارهٔ جان‌های آدمیان صادر می‌شود؛ و بی‌درنگ می‌آییم، و خواه به نیروی اثرگذاری، خواه به آتش، یا شمشیر، یا حادثه‌ای، کردارِ نابودگرانهٔ خود را می‌پوشانیم. و اگر انسانی به‌سبب بلایی نابهنگام یا خشونت نمیرد، آنگاه

ما دیوان خود را چنان دگرگون می‌کنیم که بر آدمیان ظاهر شویم و در سرشت انسانی‌مان پرستیده شویم.»[٤٢]

۱۱۴. بنابراین من، چون این را شنیدم، خداوندْ خدا را جلال دادم و بار دیگر از دیو پرسیدم و گفتم: «به من بگو چگونه شما دیوان می‌توانید به آسمان بالا روید و در میان ستارگان و فرشتگانِ قدوس درآمیزید؟» و او پاسخ داد: «همان‌گونه که امور در آسمان تحقق می‌یابند، بر زمین نیز نمونه‌های همهٔ آن‌ها تحقق می‌یابند. زیرا ریاست‌ها، قدرت‌ها و فرمانروایانِ جهان وجود دارند، و ما دیوان در هوا پرواز می‌کنیم؛ و آوازهای موجودات آسمانی را می‌شنویم و همهٔ نیروها را می‌نگریم. و چون جایگاهی نداریم که بر آن فرود آییم و بیاساییم، نیرو از دست می‌دهیم و همچون برگ‌هایی از درختان فرو می‌افتیم. و آدمیان چون ما را می‌بینند، می‌پندارند ستارگان از آسمان فرو می‌افتند. اما چنین نیست، ای پادشاه؛ بلکه ما به سبب ناتوانی‌مان فرو می‌افتیم، و چون هیچ جایی نداریم که به آن چنگ زنیم، ناگهان در ژرفای شب همچون آذرخش فرو می‌افتیم. و شهرها را به شعله می‌کشیم و کشتزارها را آتش می‌زنیم. زیرا ستارگان در آسمان بنیادهایی استوار دارند، همچون خورشید و ماه.»

۱۱۵. و من، سلیمان، چون این را شنیدم، فرمان دادم دیو را پنج روز نگاه دارند. و پس از پنج روز، پیرمرد را دوباره فراخواندم و می‌خواستم از او پرسش کنم. اما او اندوهگین و با چهره‌ای سیاه نزد من آمد. و به او گفتم: «ای پیرمرد، به من بگو پسرت کجاست؟ و این جامه چیست؟» و او پاسخ داد: «بنگر، بی‌فرزند شده‌ام و نومیدانه کنارِ گور پسرم نشسته‌ام؛ زیرا اکنون دو روز است که او مرده است.» اما من، سلیمان، چون این را شنیدم و دانستم که اورنیاسِ دیو راست گفته بود، خدای اسرائیل را جلال دادم.

---

[٤٢] عبارت *we veil our act of destruction* یعنی دیوان عمل ویرانگر خود را پشتِ آتش، شمشیر، حادثه یا عوامل دیگر پنهان می‌کنند؛ بنابراین «کردارِ نابودگرانهٔ خود را می‌پوشانیم» نزدیک به متن آمده است.

۱۱۶. و ملکهٔ جنوب همهٔ این‌ها را دید و شگفت‌زده شد، و خدای اسرائیل را جلال داد؛ و بنای معبدِ خداوند را نگریست. و یک شِکِل زر و صد میریاد سیم و برنجِ برگزیده بخشید، و به معبد درآمد. و قربانگاه بخور را دید، و پایه‌های برنجینِ آن قربانگاه را، و گوهرهای چراغ‌ها را که به رنگ‌های گوناگون می‌درخشیدند، و چراغدانی از سنگ، و از زمرد و یاقوت کبود و نیلم؛ و ظرف‌های زر و سیم و برنج و چوب را دید، و چین‌های پوست‌هایی را که با روناس سرخ‌رنگ شده بودند. و پایه‌های ستون‌های معبدِ خداوند را دید. همه از یک زر بود [نسخه در اینجا به‌شدت آسیب دیده و خوانده نمی‌شود]، جدا از دیوانی که من محکومشان کرده بودم بر آن کار کنند. و در گسترهٔ پادشاهی من و بر سراسر زمین آرامش بود.[۴۳]

۱۱۷. و چنین شد که، هنگامی که در پادشاهیِ خود بودم، اَدَرِس، شاه عربستان، نامه‌ای برایم فرستاد؛ و نوشتهٔ نامه چنین بود:

«به سلیمانِ پادشاه، درودِ بسیار! بنگر، شنیده‌ایم و تا همهٔ کرانه‌های زمین نیز شنیده شده است که چه حکمتی به تو عطا شده، و اینکه تو مردی مهربانی از سوی خداوندی. و به تو فهمی بر همهٔ ارواحِ هوا، و بر زمین، و زیرِ زمین بخشیده شده است. اکنون، از آنجا که در سرزمین عربستان روحی از این گونه هست: در سپیده‌دم، بادی آغاز به وزیدن می‌کند و تا ساعتِ سوم ادامه می‌یابد؛ وزشِ آن سخت و هراس‌انگیز است، و انسان و حیوان را می‌کشد. و هیچ روحی بر زمین نمی‌تواند در برابر این دیو زنده بماند. پس از تو درخواست می‌کنم، از آنجا که این روح باد است، به‌واسطهٔ حکمتی که خداوندْ خدایت به تو بخشیده است چاره‌ای بیندیشی، و لطف کنی و مردی را بفرستی که بتواند آن را بگیرد. و بنگر، ای سلیمانِ پادشاه، من و قومم و همهٔ سرزمینم تا هنگام مرگ تو را خدمت خواهیم کرد. و

---

[۴۳] عبارت داخل کروشه، یعنی «نسخه در اینجا به‌شدت آسیب دیده و خوانده نمی‌شود»، توضیح نسخه‌شناختیِ متن منبع است و جزئی از روایت نیست، اما برای نشان دادن افتادگی متن در ترجمه حفظ شد.

اگر این کردارِ پارسایانه را برای ما به انجام رسانی، همهٔ عربستان با تو در صلح خواهد بود. از این رو از تو درخواست می‌کنیم که دعای فروتنانهٔ ما را خوار مشمار، و مگذار قلمرویی که زیر فرمان توست به‌تمامی نابود شود. زیرا من و قومم و همهٔ سرزمینم، همگی، دادخواهانِ توییم. بدرود بر سرورم. تندرستیِ کامل بادا!»

۱۱۸. و من، سلیمان، این نامه را خواندم؛ آن را تا کردم و به مردمِ خود دادم و به آنان گفتم: «پس از هفت روز این نامه را به یاد من آورید.» و اورشلیم ساخته شد، و معبد رو به پایان بود. و سنگی بود، سنگِ پایانیِ گوشه، بزرگ و برگزیده، که می‌خواستم آن را در سرِ گوشه، برای کامل کردنِ معبد، بنهم. و همهٔ کارگران و همهٔ دیوانی که آنان را یاری می‌کردند، به همان جایگاه آمدند تا سنگ را بالا بیاورند و بر کنگرهٔ معبدِ قدوس بگذارند؛ اما توان آن را نداشتند که آن را بجنبانند و بر گوشه‌ای که برایش تعیین شده بود بنهند. زیرا آن سنگ برای گوشهٔ معبد بسیار بزرگ و سودمند بود.[٤٤]

۱۱۹. و پس از هفت روز، چون نامهٔ اَدَرِس، شاه عربستان، به یادم آورده شد، خادم خود را فراخواندم و به او گفتم: «شترت را آماده کن، و برای خود مَشکی چرمی بردار، و این مُهر را نیز با خود ببر. و به عربستان برو، به جایی که روحِ شریر می‌وزد. در آنجا مشک را بردار، و انگشترِ مُهر را روبه‌روی دهانهٔ مشک بگیر، در برابر وزشِ آن روح. و هنگامی که مشک باد شد، خواهی دانست که دیو در آن است. آنگاه به‌شتاب دهانهٔ مشک را ببند، و آن را با انگشترِ مُهر به‌استواری مُهر کن، و با دقت بر شتر بگذار و آن را نزد من بیاور. و اگر در راه، در برابر آزاد کردنش به تو زر یا سیم یا گنجی پیشنهاد کرد، مراقب باش فریفته نشوی. اما بی‌آنکه سوگند بخوری، چنان وانمود کن که آزادش خواهی کرد. و اگر جای‌هایی را که زر یا سیم در آن‌هاست به

[٤٤] «سنگِ پایانیِ گوشه» و «سنگِ گوشه» برای *end stone of the corner / corner stone* آمده است. این تصویر با نقلِ مزامیر ۱۱۸:۲۲ در آیهٔ ۱۲۳ پیوند دارد.

تو نشان داد، آن جای‌ها را نشان کن و با این مُهر مُهر بزن. و دیو را نزد من بیاور. اکنون برو، و به‌سلامت.»[٤٥]

۱۲۰. پس آن جوان همان کرد که به او فرمان داده شده بود. شترش را آماده کرد، مشکی بر آن نهاد، و به سوی عربستان رفت. و مردمانِ آن ناحیه باور نمی‌کردند که او بتواند آن روحِ شریر را بگیرد. و چون سپیده‌دم شد، خادم در برابر وزشِ روح ایستاد، مشک را بر زمین نهاد، و انگشتر را بر دهانهٔ مشک گذاشت. و دیو از میان انگشتر به درون دهانهٔ مشک وزید، و چون به درون رفت، مشک را باد کرد. اما آن مرد بی‌درنگ در برابر آن ایستاد و با دستِ خود دهانهٔ مشک را، به نام خداوندْ خدای صبایوت، محکم بست. و دیو درون مشک ماند. پس از آن، جوان سه روز در آن سرزمین ماند تا بیازماید؛ و آن روح دیگر بر ضد آن شهر نوزید. و همهٔ عرب‌ها دانستند که او آن روح را به‌سلامت در بند کرده است.

۱۲۱. آنگاه جوان مشک را بر شتر بست، و عرب‌ها او را با حرمت بسیار و هدایای گران‌بها روانهٔ راه کردند، در حالی که خدای اسرائیل را می‌ستودند و بزرگ می‌داشتند. اما جوان مشک را آورد و در میان معبد نهاد. و روز بعد، من، سلیمانِ پادشاه، به معبدِ خدا درآمدم و دربارهٔ سنگِ انتهایِ گوشه در اندوهی ژرف نشستم. و چون به معبد درآمدم، مشک برخاست و نزدیک به هفت گام راه رفت؛ سپس بر دهانهٔ خود افتاد و به من ادای حرمت کرد. و من شگفت‌زده شدم که دیو، حتی همراه با بطری، هنوز قدرت داشت و می‌توانست راه برود؛ پس به او فرمان دادم برخیزد. و مشک برخاست و بر پاهای خود ایستاد، در حالی که سخت باد شده بود. و از او پرسیدم و گفتم: «به من بگو، تو کیستی؟» و روحِ درونِ آن گفت: «من دیوی هستم

[٤٥] در این بخش، *flask* به «مشک» ترجمه شد، چون متن از ظرفی چرمی سخن می‌گوید که با باد پر می‌شود و دهانه‌اش بسته و مُهر می‌شود. «بطری» در آیهٔ ۱۲۱ فقط برای حفظ تصویرِ *bottle* در متن انگلیسی آمده است.

به نام افیپاس، که در عربستان است.» و به او گفتم: «آیا این نام توست؟»
پاسخ داد: «آری؛ هرجا بخواهم فرود می‌آیم، آتش می‌افروزم و می‌کشم.»

۱۲۲. و به او گفتم: «به‌واسطهٔ کدام فرشته ناکام می‌شوی؟» پاسخ داد: «به‌واسطهٔ خدای یگانه‌فرمانروا، همان که بر من اقتدار دارد حتی تا شنیده شدن. او که از باکره زاده خواهد شد و به دست یهودیان بر صلیب مصلوب خواهد گشت؛ همان که فرشتگان و فرشتگانِ مقرب او را می‌پرستند. اوست که مرا ناکام می‌سازد و از نیروی عظیمم ناتوانم می‌کند؛ نیرویی که از پدرم، شیطان، به من داده شده است.» و به او گفتم: «چه می‌توانی بکنی؟» پاسخ داد: «می‌توانم کوه‌ها را جابه‌جا کنم، سوگندهای پادشاهان را براندازم، درختان را بخشکانم و برگ‌هایشان را فرو بریزم.» و به او گفتم: «آیا می‌توانی این سنگ را بالا ببری و آن را برای آغازِ همین گوشه، که در طرحِ زیبای معبد جای دارد، بنهی؟» و او گفت: «ای پادشاه، نه‌تنها این را بالا خواهم برد، بلکه با یاریِ دیوی که بر دریای سرخ فرمان دارد، ستونِ هوا را نیز بالا خواهم آورد و هرجا که در اورشلیم بخواهی برپا خواهم کرد.»[٤٦]

۱۲۳.چون این را گفت، بر او سخت گرفتم، و مشک چنان شد که گویی از باد تهی شده است. و آن را زیرِ سنگ نهادم؛ و روح خود را آماده کرد و سنگ را بر فرازِ مشک بالا برد. و مشک، در حالی که سنگ را حمل می‌کرد، از پله‌ها بالا رفت و آن را در انتهای ورودیِ معبد نهاد. و من، سلیمان، چون دیدم سنگ بالا برده شد و بر بنیاد نهاده شد، گفتم: «به‌راستی نوشته تحقق یافت، که می‌گوید: "سنگی که معماران، پس از آزمودن، رد کردند، همان سرِ گوشه شد." زیرا این کار از من نبود که عطا شود، بلکه از خدا بود که

[٤٦] عبارت *pillar of air* به «ستونِ هوا» ترجمه شد. خود متن در آیهٔ ۱۲۴ آن را ستونی عظیم می‌داند که در میانهٔ هوا آویخته و به دست ارواح نگاه داشته شده است.

دیو چنان نیرومند شود که چنین سنگ بزرگی را بالا برد و در جایگاهی که خواسته بودم بنهد.»[۴۷]

۱۲۴. و افیپاس دیوِ دریای سرخ را همراه با ستون آورد. و آن دو، ستون را گرفتند و از زمین بالا بردند. و من بر این دو روح چیره‌دستی کردم، چنان‌که نتوانند در لحظه‌ای سراسر زمین را بلرزانند. سپس این‌سو و آن‌سوی ستون را با انگشترِ مُهر خود مُهر کردم و گفتم: «نگهبانی کنید!» و آن ارواح تا امروز آن را نگاه داشته‌اند، برای گواهی بر حکمتی که به من سپرده شده بود. و آنجا ستونِ عظیم‌الجثه در میانهٔ هوا آویخته بود، بر بادها تکیه داشت؛ و ارواح در زیرِ آن همچون هوا پدیدار بودند و آن را نگاه می‌داشتند. و اگر کسی خیره در آن بنگرد، ستون اندکی کج است، زیرا ارواح نگاهش داشته‌اند؛ و تا امروز چنین است.

۱۲۵. و من، سلیمان، از آن روحِ دیگر که همراه ستون از ژرفای دریای سرخ بالا آمده بود پرسیدم. به او گفتم: «تو کیستی، و چه تو را فرامی‌خواند؟ و کار تو چیست؟ زیرا دربارهٔ تو چیزهای بسیار شنیده‌ام.» و دیو پاسخ داد: «ای سلیمانِ پادشاه، مرا اَبِزیتی‌بُد می‌نامند. من از تبارِ فرشتهٔ مقربم. زمانی در آسمانِ نخست می‌نشستم، که نامش اَمِلِئوث است. من روحی درنده و بالدارم، با یک بال، که بر ضد هر روحی زیر آسمان نیرنگ می‌چیند. من حاضر بودم هنگامی که موسی به پیشگاه فرعون، شاه مصر، درآمد؛ و من دلِ فرعون را سخت کردم. من همانم که یانِّس و یامبْرِس در مصر، هنگام رویارویی با موسی، فراخواندند. من همانم که با شگفتی‌ها و نشانه‌ها با موسی جنگیدم.»[۴۸]

[۴۷] نقل «سنگی که معماران رد کردند...» به مزامیر ۱۱۸:۲۲ اشاره دارد. متن عهد سلیمان آن را به نهادنِ سنگِ گوشهٔ معبد مربوط می‌کند.

[۴۸] **یانِّس** و **یامبْرِس** نام دو جادوگر/مخالف موسی در سنت‌های یهودی و مسیحی‌اند. نام آنان در دوم تیموتائوس ۳:۸ نیز آمده است. متن اینجا آنان را با مقاومت جادویی در برابر موسی پیوند می‌دهد.

۱۲۶. پس به او گفتم: «چگونه در دریای سرخ یافت شدی؟» پاسخ داد: «در خروجِ پسران اسرائیل، من دلِ فرعون را سخت کردم. دلِ او و دلِ وزیرانش را برانگیختم، و آنان را واداشتم که در پیِ فرزندان اسرائیل روان شوند. و فرعون با من و همهٔ مصریان از پی آمد. سپس من آنجا بودم، و ما با هم دنبالشان کردیم. و همه به دریای سرخ رسیدیم. و چنین شد که چون فرزندان اسرائیل از آن گذشتند، آب بازگشت و همهٔ سپاه مصریان و همهٔ قدرتشان را فروپوشاند. و من در دریا ماندم، زیرِ این ستون نگاه داشته شدم. اما هنگامی که افیپاس، که تو فرستاده بودی، در ظرفِ مشک بسته، آمد، مرا بالا آورد و نزد تو آورد.»[۴۹]

۱۲۷. پس من، سلیمان، چون این را شنیدم، خدا را جلال دادم و دیوان را سوگند دادم که از من سرپیچی نکنند، بلکه در نگاه داشتنِ ستون بمانند. و هر دو سوگند خوردند و گفتند: «به حیاتِ خداوندْ خدای تو، ما این ستون را تا پایان جهان رها نخواهیم کرد. اما در هر روزی که این سنگ فرو افتد، همان آغازِ پایانِ جهان خواهد بود.»

۱۲۸. و من، سلیمان، خدا را جلال دادم، و معبدِ خداوند را با هرآنچه زیبا می‌نمود آراستم. و در پادشاهیِ خود، در روحم شادمان بودم، و در روزگار من آرامش برقرار بود. و از هر سرزمین برای خود همسرانی گرفتم، بی‌شمار. و به جنگِ یبوسیان رفتم؛ و آنجا زنی یبوسی، دخترِ مردی را دیدم، و به‌شدت دل به او باختم، و خواستم او را نیز در کنار دیگر همسرانم به زنی بگیرم. و به کاهنانشان گفتم: «دخترِ شونمی را به زنی به من بدهید.»[۵۰] اما کاهنانِ

[۴۹] روایت آیهٔ ۱۲۶ نقش اَبِزیتی‌بُد را در سخت کردن دل فرعون و تعقیب بنی‌اسرائیل بازگو می‌کند. این لایه با روایت خروج در کتاب مقدس پیوند دارد، اما اینجا از منظرِ خودِ دیو بیان شده است.

[۵۰] در متن انگلیسی آمده است: *the Sonmanites (i.e. Shunammite)* و سپس به ***Song of Solomon 6:13*** ارجاع داده شده است. صورت متن منبع حفظ شد، اما در ترجمه «دخترِ شونمی» آمد. این تعبیر با سنت‌های مربوط به زن شونمی/شولمی هم‌پوشانی دارد، اما خودِ متن منبع از نظر ضبط نام دقیق و بی‌ابهام نیست.

مولُخ به من گفتند: «اگر این دوشیزه را دوست داری، برو و خدایان ما را پرستش کن؛ خدای بزرگ، رافان، و خدایی را که مولُخ خوانده می‌شود.» پس من از جلالِ خدا ترسیدم و تن به پرستش ندادم. و به آنان گفتم: «من دیوی را پرستش نخواهم کرد. این چه پیشنهادی است که مرا به انجام چنین کاری وامی‌دارید؟» اما آنان گفتند: «این کاری است که باید بر پایهٔ آیینِ پدرانِ ما انجام شود.»

۱۲۹. و چون پاسخ دادم که به هیچ روی دیوان را پرستش نخواهم کرد، به دوشیزه گفتند تا زمانی که من فرمان نبرم و برای خدایانشان قربانی نکنم، با من هم‌بستر نشود. آنگاه دل من لغزید؛ و اروسِ نیرنگ‌باز پنج ملخ آورد و نزد او برای من نهاد و گفت: «این ملخ‌ها را بگیر و به نامِ خدای مولُخ با هم خرد کن؛ آنگاه با تو هم‌بستر خواهم شد.» و من چنین کردم. و همان‌دم روحِ خدا از من جدا شد، و در سخنانم ناتوان و نابخرد شدم. و پس از آن، به‌اجبارِ او ناگزیر شدم معبدی برای بت‌ها بسازم: برای بعل، و رافا، و مولُخ، و دیگر دیوان.

۱۳۰. آنگاه من، منِ نگون‌بخت، از رأیِ او پیروی کردم، و جلالِ خدا از من جدا شد؛ و روحم تاریک گشت، و بازیچهٔ بت‌ها و دیوان شدم. از این رو این عهدنامه را نوشتم، تا شما که آن را به دست می‌آورید، بر من رحم آورید، و به امور واپسین توجه کنید، نه به امور نخستین؛ تا فیض را تا ابدالآباد بیابید. آمین.

یادداشت پایانی / تحلیل[1]

عهد سلیمان از چند جهت اهمیت دارد؛ در درجهٔ نخست از آن رو که با ارواحِ غول‌های هبوط‌کرده سروکار دارد. چنان‌که می‌بینید، چون غول‌ها از فرشتگانِ هبوط‌کرده و زنان زاده شده بودند، ارواحشان با ارواح آدمیان تفاوت داشت. آنان، برخلاف نوعِ بشر، به گور نمی‌روند تا در آرامش چشم‌به‌راه رستاخیز و داوری بمانند. می‌توانند بر زمین پرسه بزنند، هرگونه که بخواهند، یا تا زمانی که به‌دست خدا زندانی شوند. در این عهدنامه، سلیمان با ارواحِ غول‌ها روبه‌رو شد، و این امر وجودِ سرشتِ هبوط‌کردهٔ آنان را بیشتر برجسته می‌کند؛ یعنی حتی پس از مرگِ غول‌ها نیز، آنان همچنان از راهِ بدن‌ها و صورت‌های دیگر زندگی می‌کردند.

آنان همان نفرتِ آشکاری را که در زندگیِ جسمانی‌شان از آدمیان نشان داده بودند، پس از نابودیِ بدن‌های خاکی‌شان نیز در انتقام گرفتن از آدمیان ادامه دادند. پس از مرگ، هستیِ آنان چنین شد: نه در بندِ تن، بلکه توانمند برای سکونت در تن و در هر صورتی از ماده. آنان به ارواحی بی‌بدن بدل شدند. چنان‌که خواندید، سلیمان آنان را فراخواند تا در پیشگاه او حاضر شوند. بنا بر متن منبع، پس از مرگ سلیمان، با وجود کوشش شریف او برای مُهر کردنِ ظرف‌هایی که دیوان، یعنی ارواحِ غول‌ها، در آن‌ها محبوس بودند، گروهی از نه شوالیه آن‌ها را یافتند: شوالیه‌های تمپلر، یا شوالیه‌های کوه معبد.[2] آنان خود را از آن رو چنین نامیدند که نزدیک به یک دهه در معبد سلیمان کاوش کردند

[1] این بخش پس از پایان آیهٔ ۱۳۰ **عهد سلیمان** آمده و دیگر جزو خودِ متن عهدنامه نیست؛ بلکه یادداشت تحلیلیِ نویسنده/گردآورندهٔ نسخهٔ حاضر است.

[2] **شوالیه‌های تمپلر** یا **شوالیه‌های معبد**، *Knights Templar*، یک فرقهٔ نظامی‌ـ‌مذهبی مسیحی در قرون وسطی بودند. متن منبع آنان را با جست‌وجوی انگشتر سلیمان و ظرف‌های مُهرشدهٔ دیوان پیوند می‌دهد؛ این ادعا به‌عنوان دیدگاه متن منبع ترجمه شده و برای کاربرد پژوهشی نیازمند بررسی مستقل است.

تا سرانجام آنچه را می‌جستند یافتند: انگشتر سلیمان، و ظرف‌هایی را که او دیوان را در آن‌ها مُهر کرده بود.

پس از آنکه شوالیه‌ها با یافته‌های خود به اروپا بازگشتند، کلیسای کاتولیک آنان را گرامی داشت و ثروتی فراتر از باور به آنان بخشید. آنان نظام امروزیِ چک‌نویسی را ابداع کردند و آغاز کردند به تأمین مالی هر کسی که می‌توانستند.[۳] از چندین لُرد با تهدیدِ فعالیت‌های اهریمنی باج‌گیری کردند، و حتی گاهی وعده‌های خود را عملی ساختند. البته این امر از چشم‌ها پنهان نماند، و سرانجام کلیسای کاتولیک آنان را به اتهام همدستی با شیطان بر چوبهٔ آتش سوزاند. بسیاری از آنان در جمعهٔ سیزدهم مردند، اما همهٔ آنان کشته نشدند. کسانی که گریختند، بعدها فراماسونری و ایلومیناتی را پدید آوردند.[٤] و چنین است که کتاب پیش می‌رود: شاید کار تو با گذشته تمام شده باشد، اما گذشته کارش با تو تمام نشده است.

[۳] «نظام امروزیِ چک‌نویسی» برای *modern day checking system* آمده است. متن منبع این نظام را به تمپلرها نسبت می‌دهد؛ این نسبت در ترجمه حفظ شده، اما داوری تاریخی دربارهٔ آن نیازمند بررسی جداگانه است.

[٤] پیوند دادنِ بازماندگان تمپلرها با پیدایش فراماسونری و ایلومیناتی از ادعاهای بحث‌برانگیز متن منبع است. در ترجمه حفظ شد، اما نباید آن را نتیجهٔ قطعیِ پژوهش تاریخی دانست.

ارجاعات بیرونی به ایناک

پیدایش ۴:۱۷ و قابیل زنِ خود را شناخت؛ و او آبستن شد و ایناک را زاد. و قابیل شهری بنا کرد و نام آن شهر را به نامِ پسرش، ایناک، خواند.

پیدایش ۴:۱۸ و برای ایناک، عیراد زاده شد؛ و عیراد محویائیل را آورد؛ و محویائیل متوشائیل را آورد؛ و متوشائیل لمک را آورد.

پیدایش ۵:۱۸ و یارد صدوشصت‌ودو سال زیست و ایناک را آورد.

پیدایش ۵:۱۹ و یارد پس از آنکه ایناک را آورد، هشتصد سال زیست و پسران و دختران آورد.

پیدایش ۵:۲۱ و ایناک شصت‌وپنج سال زیست و متوشالح را آورد.

پیدایش ۵:۲۲ و ایناک پس از آنکه متوشالح را آورد، سیصد سال با خدا راه رفت و پسران و دختران آورد.

پیدایش ۵:۲۳ و همهٔ روزهای ایناک سیصدوشصت‌وپنج سال بود.

پیدایش ۵:۲۴ و ایناک با خدا راه رفت؛ و دیگر نبود، زیرا خدا او را برگرفت.

لوقا ۳:۳۷ که پسرِ متوشالح بود، که پسرِ ایناک بود، که پسرِ یارد بود، که پسرِ مهللئیل بود، که پسرِ قینان بود.

عبرانیان ۱۱:۵ به یاریِ ایمان، ایناک منتقل شد تا مرگ را نبیند؛ و یافت نشد، زیرا خدا او را منتقل کرده بود؛ زیرا پیش از انتقالش این گواهی را داشت که خدا را خشنود ساخته است.

یهودا ۱:۱۴ و ایناک نیز، هفتمین از آدم، دربارهٔ اینان پیشگویی کرد و گفت: «بنگر، خداوند با ده‌ها هزار از قدوسانِ خود می‌آید.»

این چهار آیه را مقایسه کنید

عبرانیان ۱۱:۵ به یاریِ ایمان، ایناک منتقل شد تا مرگ را نبیند؛ و یافت نشد، زیرا خدا او را منتقل کرده بود؛ زیرا پیش از انتقالش این گواهی را داشت که خدا را خشنود ساخته است.

عبرانیان ۱۱:۶ اما بی‌ایمان، خشنود ساختنِ او ناممکن است؛ زیرا هر که نزد خدا می‌آید، باید ایمان داشته باشد که او هست، و پاداش‌دهندهٔ کسانی است که با جدیت او را می‌جویند.

ایناک ۴:۵ و پس از این چنین شد که روحِ من منتقل شد و به آسمان‌ها برآمد؛ و من پسرانِ قدوسِ خدا را دیدم.

ایناک ۴:۱۰ و او روحِ مرا به آسمانِ آسمان‌ها منتقل کرد؛ و آنجا چیزی دیدم همچون بنایی ساخته‌شده از بلورها، و میان آن بلورها زبانه‌هایی از آتشِ زنده بود.

کتاب یوبیل‌ها

یوبیل‌ها ۱:۱۵ و در هفتهٔ دوم از یوبیلِ دهم، مهللئیل برای خود زنی گرفت، دینَه، دخترِ باراکل، دخترِ برادرِ برادرش؛ و او در سال ششم پسری برایش زاد، و او نامش را یارد گذاشت؛ زیرا در روزگار او فرشتگانِ خداوند بر زمین فرود آمدند؛ همانان که دیده‌بانان نامیده شدند.[1]

یوبیل‌ها ۱:۲۲ و او بر ضد دیده‌بانانی که با دختران آدمیان گناه کرده بودند شهادت داد؛ زیرا آنان آغاز کرده بودند که با دختران آدمیان متحد شوند، تا با آنان آلوده گردند؛ و ایناک بر ضد همهٔ آنان شهادت داد.

---

[1] جملهٔ توضیحیِ پس از یوبیل‌ها ۱:۱۵ در متن منبع می‌گوید این آیه ظاهراً زندگی و روزگار ایناک را پیشاپیش نشان می‌دهد، چون یارد پدر زمینیِ اوست. این توضیح از خودِ متن یوبیل‌ها نیست، بلکه یادداشت گردآورندهٔ نسخهٔ حاضر است.

یوبیل‌ها ۱۰:۱۷ و او در زندگیِ زمینیِ خود بر فرزندان آدمیان برتری یافت، جز ایناک، به سبب راستی‌ای که در آن کامل بود. زیرا منصبِ ایناک برای شهادتی به نسل‌های جهان مقرر شده بود، تا همهٔ کردارهای نسل به نسل را تا روز داوری بازگو کند.

یوبیل‌ها ۱۹:۲۴ و در نسلِ او نامِ من برکت خواهد یافت، و نامِ پدرانم، سام، و نوح، و ایناک، و مهللئیل، و انوش، و شیث، و آدم.

یوبیل‌ها ۱۹:۲۵ و اینان برای نهادنِ بنیادهای آسمان، و استوار ساختنِ زمین، و از نو ساختنِ همهٔ روشنانی که در فلک‌اند، خدمت خواهند کرد.

یوبیل‌ها ۱۹:۲۷ یعقوب، پسر محبوب من، که جانم او را دوست دارد، باشد که یهوه تو را از فراز فلک برکت دهد؛ و باشد که همهٔ برکت‌هایی را که با آن‌ها آدم و ایناک و نوح و سام را برکت داد، به تو بدهد؛ و همهٔ چیزهایی را که به من گفت، و همهٔ چیزهایی را که وعده داد به من ببخشد، به تو و نسلِ تو تا ابد، مطابق روزهای آسمان بر فراز زمین، پیوسته گرداند.

یوبیل‌ها ۲۱:۱۰ و گوشتِ آن را در همان روز و در روز دوم بخور؛ و مگذار خورشیدِ روز دوم بر آن فرو رود تا خورده نشده باشد، و هیچ‌چیز از آن برای روز سوم باقی نماند؛ زیرا پذیرفته نیست و دیگر نباید خورده شود؛ و همهٔ کسانی که از آن بخورند، گناه بر خود خواهند آورد؛ زیرا چنین یافته‌ام که در کتاب‌های پدرانم، و در سخنان ایناک، و در سخنان نوح نوشته شده است.

یوبیل‌ها ۳۸:۸ و شمعون و بنیامین و ایناک، پسر روبن، از سوی غربیِ برج بیرون رفتند، و پنجاه مرد با آنان بودند؛ و از ادومیان و حوریان، چهارصد مردِ جنگاورِ نیرومند را کشتند؛ و ششصد تن گریختند، و چهار تن از پسران عیسو نیز همراه آنان گریختند و پدرِ خود را در حالی که کشته بر تپه‌ای که در عَدورام است افتاده بود، رها کردند.[2]

---

[2] در متن منبع، پس از این آیه یادداشتی تفسیری آمده که می‌کوشد نامِ ایناک در یوبیل‌ها ۳۸:۸ را با بحثِ ایناک و ایلیا در مکاشفه ۱۱ پیوند دهد. با این حال، خودِ آیه دربارهٔ «ایناک، پسر روبن» سخن می‌گوید، نه ایناکِ پدرسالار و نویسندهٔ منسوبِ کتاب

ایناک و ایلیا در مکاشفه

هرچند نام ایناک مستقیماً برده نشده، و نام ایلیا نیز چنین است، این دو تنها شخصیتِ کتاب‌مقدسی‌اند که نمرده‌اند. کتاب مقدس در ثبت مرگِ کسان بسیار دقیق است. بارها و بارها از مرگ پدرسالاران کتاب‌مقدسی سخن می‌گوید و برای ثبت آن از مسیر خود بیرون می‌رود؛ با این همه، در سراسر پیکرهٔ دانش کتاب‌مقدسی، هیچ گزارشی از مرگ ایناک یا ایلیا وجود ندارد. پس در واپسین کتابِ کتاب مقدس، در مکاشفه، فصل ۱۱، با ظهور دو پیامبر روبه‌رو می‌شویم که پلاس پوشیده‌اند. پژوهشگران کتاب‌مقدس، و خودِ من نیز، باور دارند که این دو مرد کسی جز ایناک و ایلیا نیستند. آنچه آنان در مکاشفه انجام می‌دهند، کاملاً با زندگی‌ای که زیسته‌اند سازگار است. خود بنگرید و کتاب‌ها را بیازمایید تا دریابید آیا این دو، ایناک و ایلیا هستند یا نه. آنچه در ادامه می‌آید همان فصل مورد بحث است. به یاد داشته باشید که این رخداد در آینده روی می‌دهد.[۳]

مکاشفه ۱۱ — نسخهٔ پادشاه جیمز

۱. و نی‌ای همچون عصا به من داده شد؛ و فرشته ایستاده بود و می‌گفت: «برخیز و معبد خدا، و قربانگاه، و آنان را که در آن عبادت می‌کنند، اندازه بگیر.

ایناک. بنابراین این پیوند را باید برداشتِ نویسنده/گردآورنده دانست، نه معنای مستقیمِ آیه. مقصود نویسنده ظاهراً این است که حضور نام ایناک در روایتی جنگی، در کنار بحث دو شاهدِ آخرالزمانی، برای او یادآور بازگشت ایناک در مکاشفه ۱۱ است؛ اما متن آیه به‌خودیِ خود چنین دلالتی ندارد.

[۳] این بخشِ «ایناک و ایلیا در مکاشفه» تفسیر گردآورندهٔ نسخهٔ حاضر است. خودِ مکاشفه ۱۱ نام ایناک و ایلیا را نمی‌آورد؛ فقط از «دو شاهد» سخن می‌گوید. نسبت دادن این دو شاهد به ایناک و ایلیا، برداشت تفسیریِ نویسنده/گردآورنده است.

۲. اما صحنِ بیرونِ معبد را واگذار و آن را اندازه مگیر؛ زیرا به امت‌ها داده شده است، و آنان شهرِ قدوس را چهل‌ودو ماه پایمال خواهند کرد.
۳. و به دو شاهدِ خود قدرت خواهم داد، و آنان هزارودویست‌وشصت روز، پلاس‌پوش، پیشگویی خواهند کرد.
۴. اینان همان دو درختِ زیتون‌اند، و دو چراغدان که در پیشگاه خدای زمین ایستاده‌اند.
۵. و اگر کسی بخواهد به آنان آسیب برساند، آتشی از دهانشان بیرون می‌آید و دشمنانشان را فرومی‌بلعد؛ و اگر کسی بخواهد به آنان آسیب برساند، باید بدین‌گونه کشته شود.
۶. اینان قدرت دارند آسمان را ببندند، تا در روزهای پیشگویی‌شان باران نبارد؛ و بر آب‌ها قدرت دارند تا آن‌ها را به خون بدل کنند، و هرگاه بخواهند، زمین را به همه‌گونه بلا بزنند.
۷. و هنگامی که شهادتِ خود را به پایان رسانند، آن وحشی که از مغاکِ بی‌انتها بالا می‌آید با آنان جنگ خواهد کرد، بر آنان چیره خواهد شد، و آنان را خواهد کشت.
۸. و پیکرهای مردهٔ آنان در خیابانِ شهر بزرگ خواهد افتاد؛ شهری که از نظر روحانی، سدوم و مصر خوانده می‌شود، همان‌جا که خداوندِ ما نیز مصلوب شد.
۹. و مردمانی از قوم‌ها و قبیله‌ها و زبان‌ها و ملت‌ها، پیکرهای مردهٔ آنان را سه روز و نیم خواهند دید، و نخواهند گذاشت پیکرهای مردهٔ آنان در قبر نهاده شود.
۱۰. و ساکنان زمین بر آنان شادمانی خواهند کرد، جشن خواهند گرفت، و برای یکدیگر هدیه خواهند فرستاد؛ زیرا این دو پیامبر ساکنان زمین را عذاب داده بودند.
۱۱. و پس از سه روز و نیم، روحِ زندگی از سوی خدا در آنان داخل شد، و آنان بر پاهای خود ایستادند؛ و ترسی بزرگ بر کسانی افتاد که آنان را دیدند.

۱۲. و آوازی بزرگ از آسمان شنیدند که به آنان می‌گفت: «به اینجا بالا آیید.» و در ابری به آسمان بالا رفتند؛ و دشمنانشان آنان را دیدند.

۱۳. و در همان ساعت، زمین‌لرزه‌ای بزرگ رخ داد، و یک‌دهمِ شهر فرو ریخت، و در آن زمین‌لرزه هفت هزار تن از آدمیان کشته شدند؛ و بازماندگان ترسان شدند و خدای آسمان را جلال دادند.

۱۴. وایِ دوم گذشت؛ و بنگر، وایِ سوم به‌زودی می‌آید.

۱۵. و فرشتهٔ هفتم نواخت؛ و آوازهایی بزرگ در آسمان برخاست که می‌گفتند: «پادشاهی‌های این جهان از آنِ خداوندِ ما و مسیحِ او شده‌اند؛ و او تا ابدالآباد پادشاهی خواهد کرد.»

۱۶. و بیست‌وچهار پیر که در پیشگاه خدا بر کرسی‌های خود نشسته بودند، بر چهره‌های خود افتادند و خدا را پرستیدند،

۱۷. و گفتند: «تو را سپاس می‌گزاریم، ای خداوندْ خدای قادر مطلق، که هستی، و بودی، و خواهی آمد؛ زیرا قدرتِ عظیمِ خود را برگرفته‌ای و پادشاهی کرده‌ای.

۱۸. و ملت‌ها خشمگین شدند، و خشمِ تو فرا رسید، و زمانِ مردگان آمد تا داوری شوند؛ و تا به بندگانت، پیامبران، و قدوسان، و آنان که از نامت می‌ترسند، کوچک و بزرگ، پاداش دهی؛ و آنان را که زمین را نابود می‌کنند، نابود سازی.»

۱۹. و معبد خدا در آسمان گشوده شد، و صندوقِ عهدِ او در معبدش دیده شد؛ و برق‌ها، و آوازها، و رعدها، و زمین‌لرزه‌ای، و تگرگی بزرگ پدید آمد.